



در راه سیاست

احمد کسروی



درواه سیاست

احمد کسروی



تهران، ۱۳۲۹

کسروی، احمد، ۱۲۶۹-۱۳۲۴.

در راه سیاست / نوشته احمد کسروی. - تهران: مجید، ۱۳۷۹.
۱۲۸ ص.

ISBN 964-453-025-X ۶۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۰۴-۱۳۲۰ - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
۲. ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق. - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
۳. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
۴. حزب نوده ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۵. ایران - اوضاع اجتماعی - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۶. علوم سیاسی - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عتران.

۹۵۵ / ۰۷۴

DSR ۱۳۱۴ / ۵ د ۲

۵ ۱

م ۷۸-۱۶۹۸۲

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مجید

خیابان لبافی نژاد نوسیده به خیابان اردیبهشت پلاک ۲۰۸ تلفن: ۶۴۹۵۷۱۳

در راه سیاست

احمد کسروی

چاپ اول: ۱۳۷۹ تهران

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

لیترگرافی: لادن

چاپ: چاپخانه صالحان

همه حقوق محفوظ است.

Printed in Iran

شابک: X-۰۲۵-۴۵۳-۹۶۴

ISBN: 964-453-025-X

۶۰۰ تومان

فهرست

۵	مقدمه ناشر
۹	نشست یکم
۹	۱. ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم
۱۰	۲. سیاست چیست؟
۱۲	۳. سیاست در ایران نبوده
۱۴	۴. نادرشاه و امیرکبیر
۱۶	۵. میرزا تقی خان امیرکبیر
۱۸	۶. پشروان مشروطه
۱۹	۷. یک کردار بدخواهانه زشت
۲۱	۸. احزاب سیاسی
۲۴	۹. سه پایه سیاست
۲۷	نشست دوم
۲۷	۱۰. پیراستن توده کجا و سیاست کجا؟
۳۰	۱۱. از دو حال بیرون نیست
۳۲	۱۲. باید گفتنی‌ها را بگوییم
۳۴	۱۳. نیرو چگونه پدید آید؟
۳۶	۱۴. این توده افتاده بدی‌های خود است
۴۰	۱۵. بایای ما تنها نبردیدن با همسایگان نیست
۴۲	۱۶. میرزا کوچک خان و خیابانی و کلنل محمد تقی خان
۴۳	نشست سوم
۴۳	۱۷. آلودگی‌های توده چیست؟
۴۵	۱۸. باید معنی راست دین شناخته شود
۴۸	۱۹. فهم و اندیشه آزاد است
۵۰	۲۰. باید زبان‌های کارهاشان را دریابند

۲۱. باید نیکی از دو سو باشد ۵۳
۲۲. باید ابل‌ها را به حال خود نگذاشت ۵۵
۲۳. باید کتاب‌های سودمند بسجید ۵۶
۲۴. فرهنگ در معنی والاترش نیرومندگردانیدن روان‌هاست ۵۹
۲۵. نخست باید آیین زندگانی روشن باشد ۶۱
- نشست چهارم** ۶۵
۲۶. باید مغزها از این ثیرگی بیرون آورده شود ۶۵
۲۷. آیا شما گناهکار نیستید؟! ۶۹
۲۸. باید به همه دردها با هم چاره شود ۷۰
۲۹. باید پیش از همه یا بیماری‌های درونی نبرد کرد ۷۳
۳۰. ما به راه کاز پا گذارده‌ایم ۷۵
۳۱. کوششی نیست که نتیجه ندهد ۷۸
- نشست پنجم** ۸۱
۳۲. ما در این باره هم راهی روشن پیش گرفته‌ایم ۸۱
۳۳. دسته‌ای باید توده را راه برد ۸۳
۳۴. استقلال چیست؟ ۸۶
۳۵. گمراهی‌های سیاسی ۸۹
۳۶. باید به استقلال ارج بیشتر گذاشت ۹۱
۳۷. باید با هر دو دولت نیک‌خواهی نمود ۹۴
۳۸. ما می‌خواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم ۹۸
- نشست ششم** ۱۰۱
۳۹. هرکسی باید خود نیک باشد ۱۰۱
۴۰. گرفتاری‌های ما جداست ۱۰۳
۴۱. ما باید پیش از همه به گمراهی‌ها چاره کنیم ۱۰۶
۴۲. ما از سوسیالیستی دور نیستیم ۱۰۸
۴۳. حق همیشه نیرومند است ۱۱۱
۴۴. در جهان زور آشکار بسیار کم است ۱۱۳
- نشست هفتم** ۱۱۷
۴۵. آدمی بهتر از این که هست تواند بود ۱۱۸
۴۶. باید خرده‌ها تکان خورد ۱۲۰
۴۷. از روشنی مغزها هوده‌های بسیار توان بیوسید ۱۲۲
۴۸. آینده جهان را اندیشه‌های نیک خواهانه راه خواهد برد ۱۲۵
۴۹. نبردی در میانه خرد و بی‌خردی‌ها آغاز شده ۱۲۶

مقدمه ناشر

سید احمد کسروی فرزند قاسم (حاجی میر)^۱ در سال ۱۲۶۹ هجری شمسی در یکی از بخش‌های تبریز متولد و پای به عالم هستی نهاد. او که از خانواده‌ی روحانی و اهل فضل و پدر و نیاکان او نیز در شهر تبریز، در میان طلاب علم و جویندگان حقایق و توده مردم، از اعتبار و محبوبیتی قابل توجه برخوردار بودند بود، علوم اولیه و دروس طلبه‌گی را، در نزد پدر و سایر مراجع که همه طرفدار آزادی و رفورم و جانبدار جنبش و انقلاب نوپای مشروطیت و احیای قانون اساسی بودند، آموزش دید و با موفقیت به پایان آورد.

کسروی که سری پرشور و ستهنده و شوقی لبریز از مهر به ایران و دین اسلام که به اعتقاد او ذینی برتر و گرویدن به آن را برای همه یکتاپرستان لازم و واجب می‌دانست و شرط سعادت انسان را در اجرای فرامین الهی و وحدت و یکپارچگی را در گرو طاعت احکام خداوند و فرستادگان او که برای خیر و فلاح بشر برگزیده و مبعوث

۱. فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۵۷۷.

شده بودند داشت، و خود نیز فرزند و نهال برآمده از کانون جوشان انقلاب مشروطیت بود و نقش پیشآهنگ و پوینده روحانیون با پشتیبانی توده‌های سر و جان‌باخته را هر روز در کوچه و خیابان و انجمن‌های انقلابی در اعتلا و به سامان‌کردن انقلاب در تبریز و بیشتر شهرهای آن می‌دید؛ او می‌دید، روحانیون و مجاهدان چگونه با جان‌فشانی و از خودگذشتگی ارکان قدرت انحصارطلبانه و ارتجاعی حکومت شاه‌مدارانه ظل‌الهی! محمد علی‌شاه خائن و دست‌نشانده بیگانه روس و انگلیس را که در قتل و کشتار زعمای روحانی و مجاهدان انقلاب کوتاهی نکرد به لرزه درآورده و به تمکین و اطاعت از خواست روحانیون و ملت که خون‌فشانی‌ها و شهدای بسیاری در راه استقرار انقلاب مشروطیت داده و ادار می‌کرد.^۱

سیداحمد کسروی که گل وجود او با انقلاب و سیر تحولات و پیروزی قریب‌الوقوع حاصل از آن درآمیخته و سرشته شده و در حال تکوین بود به زودی با زبان‌های انگلیسی، عربی، پهلوی، ارمنی و ترکی، آشنایی به هم زد و بر آن‌ها تسلط یافت که در نتیجه ضمن پژوهش‌های زبان‌شناختی کارنک اردشیر بابکان ۱۳۱۰ از زبان پهلوی و کتاب مشهور تاریخ پلوتارخ را در سال ۱۳۱۵ در دو جلد از انگلیسی به فارسی ترجمه و چاپ کرد. آن‌گاه در سال ۱۳۱۶ کتاب تاریخ مشروطه را که از سال‌ها قبل در دست تحقیق و تألیف داشت، در چند بخش که پیش از این در ماهنامه پیمان نشر کرده بود چاپ و منتشر نمود.

۱. کسروی که خود متولد ۱۳۰۸ هجری و شانزده سال داشت شاهد جوشش و خروش انقلاب بود و در آن شرکت داشت.

کسروی در طول حیات خویش، از نوشتن بازنمی‌ایستاد، و پیوسته، مداوماً در حال تحقیق و تتبع در زبان‌ها و گویش‌ها و نیز ادیان و مباحث سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بود، که در این راستا، آثار و نوشته‌های فراوانی از او به یادگار مانده است. کسروی افزون بر تحقیقات تاریخی، زبان‌پژوهی، تألیفاتی در پیرامون دین و دین‌شناسی، هوادار خستگی‌ناپذیر اصلاحات اجتماعی و مخالف سرسخت تصوف و عرفان بود. وی در نوشته‌ها و آثار خود بر اثر دلبستگی و تمایل زیاده از حدی که به زبان و فرهنگ فارسی و ایران داشت، از به‌کاربردن واژه‌های بیگانه ترکی، مغولی و السنه دیگر که قرن‌هاست در زبان فارسی جاخوش کرده‌اند احتراز داشت و اصرار او بر این بود، واژه‌های فارسی را در آثار خویش مورد توجه قرار دهد؛ و آنجایی که کلام بازمی‌ایستاد از معادل‌های فارسی که خود پژوهش و یافته بود سود جوید. واژه‌ها و اصطلاحاتی که در آن زمان (دهه بیست) بدعت و موجب بی‌مهری و آشفتگی در زبان فارسی قلمداد می‌شد، که عده‌یی از محققین و اهل قلم را به پاسخگویی و انتقاد برانگیخت. واژه‌ها، ترکیبات و اصطلاحاتی که برگرفته از زبان فارسی و ریشه ایرانی داشت؛ و در این دور و زمانه، حیات دوباره یافته و به‌دنبال تحقیقات زبان‌شناسی که در زبان فارسی انجام یافته است در بیشتر روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های ادبی و اجتماعی و سیاسی و نیز کتاب‌ها و رسالات جان‌دگر یافته و به‌فورا استعمال و به‌کار برده می‌شود.

این مورخ، زبان‌شناس و پژوهشگر اصلاح‌طلب، در بیان حقایق و مسائل مبتلا به جامعه خود، سری نترس و مبارزه‌جویانه داشت، از همین روی، آراء و عقاید اجتماعی و سیاسی خویش را در روزنامه

پرچم و مجلهٔ پیمان که صاحب امتیاز و مدیر آن‌ها بود و مرتب چاپ می‌شد، طبع و نشر می‌کرد.

کسروی در روز دوشنبه بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ هجری شمسی از سوی چندتن از مخالفین خود مورد سوء قصد و حمله قرار گرفت و به علت جراحات وارده در سن ۵۵ سالگی دارفانی را وداع گفت و درگذشت.

کسروی در طول حیات فرهنگی، سیاسی و ادبی خود، کتاب‌ها و رسالات فراوانی تألیف و منتشر کرد که بعضی از آن‌ها به دفعات تجدید چاپ شد. از مهم‌ترین آثار او: شهریاران گمنام، تاریخ پانصدسالهٔ خوزستان، تاریخ مشروطه، تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان، تاریخ مشعشعیان، تاریخچهٔ شیر و خورشید، نام شهرها و دیه‌های ایران، تاریخچهٔ چیق و غلیان، زبان آذری، زبان پاک، چهل مقاله، دادگاه، ده سال در عدلیه، زندگانی من، قانون دادگری، در پیرامون صوفیگری، در پیرامون بهائیگری و رسالات دیگر. و سخن آخر چاپ کتاب کاروند کسروی که چند ده سال بعد از مرگ او چاپ شد.

تابستان ۱۳۷۹

به نام پاک آفرندهٔ جهان

گفتارهایی است که آقای کسروی در نشستهای پنجشنبه رانده و در

دفتر پرچم

این کتاب به چاپ می‌رسد.

نشست یکم

می‌خواهم چند نشستی در باره سیاست گفتگو کنیم. در این زمینه کتابی چاپ خواهد شد و بهتر است که پس از گفتگوهای باشد.

۱. ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم

بارها دیده شده کسانی می‌گویند: «شما در سیاست وارد نیستید» و این را ایرادی به ما می‌شمارند. در حالی که ما از سیاست دور نیستیم و از روزی که به کوشش برخاسته‌ایم در راه سیاست گام می‌زنیم. می‌باید گفت: آنان سیاست را به معنی راستش نمی‌شناسند و یا از کار ما چندانکه باید آگاه نیستند. این است می‌خواهم این زمینه هم روشن باشد.

راست است که میدان کوشش‌های ما ایران نیست و جهان است. در دیده ما ایرانی و هندی و عرب و ترک و آسیایی و اروپایی و آفریقایی و آمریکایی یکی است. ما نیکی را برای همه جهان می‌خواهیم. با این حال چون در ایرانیم و این کشور میهن ماست به آن دلبستگی بیشتر می‌داریم و چون کوشش را از اینجا آغاز کرده‌ایم می‌باید نخست به اینجا پردازیم. می‌باید به این کشور و توده بیشتر دل بندیم.

پس نشدنی بوده که ما در باره این کشور و آینده آن بی‌پروا باشیم نشدنی بوده که راهی را در این زمینه دنبال نکنیم. اگر راستی را بخواهند ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم و یک راه بهتر را دنبال می‌کنیم. دوباره می‌گوییم: ایرادگیرندگان سیاست را به معنی خود نشناخته‌اند.



۲. سیاست چیست؟...

«سیاست» واژه‌ای است که معنی روشنی نمی‌دارد. در ایران از این‌گونه واژه‌ها فراوان است. سیاست را هرکسی به فهم و دلخواه خود معنی می‌کند و آن را پست و بی‌ارج گردانیده‌اند. روی هم رفته وزیرشدن و وکیل مجلس گردیدن و روزنامه نوشتن و حزب ساختن و از دولت‌های دیگر سخن زانیدن و به جوش و جنب‌های کوتاه‌بینانه و هوسبازانه در این زمینه‌ها برخاستن و مانند اینها کارهای سیاسی است. سیاست را به این معنی می‌شناسند.

اگر فراموش نکرده‌اید چندماه پیش که محتشم السلطنه مرد روزنامه‌ای او را «یکی از رجال سیاسی ایران» شمرد و ستایش‌های

بسیار کرد. من نمی دانم محتشم السلطنه چه سیاستی می داشته و کدام کارهایی را در آن راه کرده بوده؟! همان که کسی یک بار و دوبار وزیر شد یا به سفارت رفت از مردان سیاسی شمرده خواهد شد. پس سیاست وزیر بودن یا سفیر شدن است. هیچ شرطی یا مایه دیگری نمی خواهد.

گاهی چیزهایی می شنویم که جای خنده است. مردی را می شناسم که می کوشید و پول ها از مردم می گرفت تا فلان گنبد امام زاده را نو گرداند. یکی از دوستانش گفته بوده: «این چه کاری است؟! از این گنبدها چه سودی برای مردم تواند بود؟!» گفته بوده: «این سیاست است. می خواهم مردم را دور خود جمع کنم و وکیل شوم». سیاست در نزد او مردم را فریفتن و در راه آرزوهای بی ارج خود به کار واداشتن است. بسیاری هم سیاست را به این معنی می شناسند.

ولی سیاست به این معنی ها نیست. اینها بسیار بی ارج است. سیاست همبستگی یک توده با توده های دیگر و چگونگی آن همبستگی می باشد. سیاست آن است که یک توده راهی برای زیست و پیشرفت خود در میان دیگر توده ها باز کند و رفتارش با آن توده ها از روی فهم و بینش باشد، اگر بیمی به هستی و پایداری آن از سوی یکی از همسایگان هست آن را از پیش دیده دورانیدیشانه در پی جلوگیری باشد.

امروز سیاست برای ایران آن است که پس ماندگی توده و رفتاری های آن به دیده گرفته شده و راهایی برای چاره اندیشیده گردد، که هم کشور آباد گردد و مردم از آسایش برخوردار گردند و هم ایرانیان از پیشرفت ها بهره جسته با توده های دیگر جهان همسر

باشند. آنگاه چون کشور در میان دو دولت بزرگ روس و انگلیس افتاده باید رفتاری پیش گرفته شود که با هیچ یکی از دو دولت دشمنی پیش نیاید و آزادی این کشور در میان همچشمی‌ها لگدمال نگردهد.

سیاست به این معنی است و ما نیز آن را به این معنی می‌شناسیم و در پیرامون این معنی است که می‌خواهیم سخن رانیم.



۳. سیاست در ایران نبوده

از چیزهای افسوس‌آور است که سیاست (در معنی راست خود) در ایران نبوده. پنجاه یا شصت سال پیش میرزا ملکم‌خان که سال‌ها در اروپا زیسته و خود مرد آگاهی می‌بوده در این باره به گله پرداخته و چنین نوشته:

پولتیک ایران چیست؟! کشتی دولت به کجا می‌رود؟... در این دریای حوادث از برای ما خطری هست یا نیست؟ اگر هست تدارک ما چیست؟ طرح ما کدام است؟... دشمن ما کیست؟... دوست ما کجاست؟... از چه راه باید رفت؟ از چه ورطه باید گریخت؟... در چه کار هستیم؟... چه کار باید کرد؟

هنوز در ایران هیچ‌یک از بزرگان ما نه این سؤالات را تصریح کرده و نه حل این مسائل را بصیرت کافی داشته است. کشتی دولت، بدون طرح، بدون نقشه، بدون تعیین مقصود، در دریای پولتیک حیران و سرگردان بوده است.

این جمله‌ها نیم قرن پیش نوشته شده. در این نیم قرن در جهان تکان‌های بزرگی پدید آمده و دگرگونی‌ها رفته. در خود ایران جنبش‌ها و دگرگونی‌های بسیار رخ داده، لیکن آنچه تکانی نیافته و دیگر نشده بی‌سیاستی دولت و توده ایران بوده.

در این کشور آنچه توده انبوهند آنها از چنین فهم و اندیشه‌ای بسیار دورند. هر دسته‌ای از آنان سرگرم نادانی‌های دیگری می‌باشند و از زندگی بیش از کوشیدن و پول درآوردن و خوش بودن را نمی‌شناسند. آنچه از دل‌های ایشان نمی‌گذرد آینده کشور است. آنچه پروایش ندارند چگونگی رفتار و همبستگی با توده‌های دیگر می‌باشد.

آنچه درس خواندگان و بافهمانند آنها نیز سرگردانند و با همه تکانی که پیدا کرده‌اند و آگاهی‌هایی از جهان و کارهای آن یافته‌اند راه به جایی نبرده‌اند و تلاش‌هاشان بیهوده است.

این حال توده است. دولت‌ها (کابینه‌ها) نیز می‌آیند و می‌روند و رشته کارها را به دست می‌گیرند و هر یکی بیش از این نمی‌خواهد که چند ماهی این توده درمانده و سرگردان را راه برد و سپس رها کرده خود را به کنار کشد (این هم در جایی است که اندیشه‌های بدخواهانه در میان نباشد).

چنان‌که میرزا ملکم‌خان مثل آورده، این کشور با حالی که می‌دارد به کشتی کوچکی می‌ماند که در دریای بزرگی به میان موج‌ها افتاده در جست‌وجوی خیز است و گروهی مزدّم پراکنده و ناآگاه در درون آن نشستند که نه می‌دانند به کجا می‌روند و نه راهی را به سوی کنار دریا می‌شناسند، در آن میان هر زمان یکی به پا می‌خیزد، و بی هیچ آشنایی به کشتیرانی و دریانوردی، بی آنکه افزارهایی از قطب‌نما و نقشه و مانند اینها در دستش باشد، سکان را گرفته کشتی را به این سو و آن سو

می چرخاند و چندگاهی پیش و پس برده رها می کند و به جای خود باز می گردد.



۴. نادرشاه و امیرکبیر

من در این باره جستجوهای از تاریخ نیز کرده ام و در این زمینه آگاهی هایی از گذشته نیز به شما توانم داد.

ما اگر سیصدسال باز پس گردیده از آنجا گرفته پیش آییم در میان همه پادشاهان و سررشته داران که از زمان نابودی صفویان تا هنگام پیدایش مشروطه در این کشور بوده اند جز دو تن را نخواهیم یافت که کارهاشان از روی فهم و بینش بوده و سیاستی داشته اند. آن دو تن یکی نادرشاه و دیگری میرزا تقی خان امیرکبیر بوده.

نادرشاه را همه می شناسند. این مرد گذشته از آنکه ایران را از دست بیگانگان بیرون آورد برآن شد که این کشور را به یک راه پیشرفت اندازد. کارهای نادر از روی فهم بوده. هندوستان و خوارزم و خیوه را گرفت نه به هوس کشورگشایی، نه برای آنکه نگه دارد و پیوسته ایران گرداند، بلکه برای اینکه برتری ایران را به ایشان نشان دهد و با همان حال با هر یکی پیمان دوستی بندد. با عثمانی نیز همان اندیشه را می داشت: جنگ ها می کرد که فیروزانه پیمان دوستی بندد. در آن هنگام گرفتاری بزرگ توده ایران دشمنی های کیشی و کشاکش سنی و شیعه می بود. نافهمی های ملایان و بدزبانی های مردم عامی عثمانیان و ازبکان و دیگر مسلمانان را به خشم آورده کشتن ایرانیان و تاراج خانه ها و برده گرفتن زنان و دختران ایشان را بایای دینی خود می شماردند. ایرانیان از این راه در فشار سختی افتاده گزندهای بسیار می دیدند.

هنگامی که نادر برخاست صد هزارها زنان و دختران ایرانی به بردگی رفته در بازارهای استانبول و صوفیا و بلگراد فروخته شده بودند. نادر یکی از پافشاری‌هایش درباره آزادی آنها بود. چندبار نمایندگان به استانبول فرستاد. از این سو هم برای آنکه ریشه دشمنی از میان ایرانیان و همسایگان کنده شود به آستی در میانه سنیان و شیعیان می‌کوشید و پیاپی نشست‌ها برپا می‌گردانید.

این مرد از هر باره جایگاه توده و کشور را در میان توده‌های همسایه بدیده گرفته، غیرتمندانه و دوراندیشانه به پدید آوردن همبستگی‌های دوستانه می‌کوشید. روسها در آن روز دور از ما می‌بودند و حال امروزی را نمی‌داشتند. نادر آنها را نیز از دیده دور نمی‌داشت و با فرستادن ارمغان‌های گرانبها و نامه‌های دوستانه، خوش‌بینی آنان را درباره ایرانیان می‌جست.

پس از نادرشاه کریم‌خان مردی نیک می‌بوده و آسایش و آرامش مردم را می‌خواست. ولی آن بینش که به آینده مردم و کشور پروا کند و پیش‌بینی‌هایی نماید درو نمی‌بوده.

از آقامحمدخان و فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدین‌شاه اگر نام نبریم بهتر است. آنها از این اندیشه‌ها بیگانه می‌بوده‌اند.

در زمان فتحعلیشاه با روس جنگیدند و آن شکست را یافتند و آن همه شهرها را از دست دادند و یا آن حال بیدار نشدند، و به جستجو نپرداختند که انگیزه شکست چه بوده و با چنان پیشامدی برای آینده چه اندیشه‌ای باید کرد. می‌گویند عباس‌میرزا مردی هوشیار می‌بوده و پس از آن شکست این دریافت که در اروپا شیوه دیگری برای جنگ و سپاه‌آرایی پیدا شده و تفنگ‌ها و توپ‌های دیگری پدید آمده و با آوردن افسرانی از اروپا به این کوشید که در ایران «نظام» (یا سپاهیان

بسامان) بنیاد گزارد.

این کار نیک می بود. ولی نمی توان آن را نشان سیاست فهمی
نایب السلطنه شمرد.

۵. میرزا تقی خان امیرکبیر

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم شد و
چون شاه جوان کم سالی می بود رشته کارها را به دست گرفت، و
چنان که گفتیم پس از نادرشاه او تنها کسی است که می توان گفت
سیاستی را دنبال می کرده.

میرزا تقی خان ما نامش را شنیده ولی نیک نشناخته بودیم تا
پارسال یکی از جوانان کتابی نوشت و به چاپ رسانید^۱ که او را با
کارها و آرزوهایش به ما شناسانید.

این مرد گذشته از جرزه خدادی، چون سفر به عثمانی و روسیه
کرده و از حال جهان آگاهی ها یافته بوده، چون اختیار کشور به دستش
افتاده فرصت یافته که به کارهایی پردازد. به این معنی از یک سو به
نیرومندگردانیدن کشور و از یک سو به پیراستن توده از آلودگیها
می کوشیده و روی هم رفته پیداست که از روی بینش می کوشیده و
سیاستی را دنبال می کرده است.

۱. کتابی که آقای آدمیت درباره امیرکبیر نوشته و به چاپ رسیده.



نادرشاه

۶. پیشروان مشروطه

اکنون بیاییم به زمان مشروطه. در مشروطه (یا حکومت دموکراسی) شاه یا وزیر در حساب نیست. رشته در دست خود توده است. سیاست هم یا از توده باشد. ببینیم در این دوره در ایران چه بوده؟...

آنچه من می دانم در میان پیشگامان مشروطه خواهی کسان با فهم بسیار می بودند که از حال جهان و از همبستگی های توده و دولت ها، بیش و کم، آگاهی می داشتند. خود آن جنبش می رساند که در میان ایشان فهم و سیاسی پدید آمده در اندیشه آینده این کشور و توده می بودند.

ما نیک آگاهیم که حیدر عموغلی ها و علی مسیوها و شریف زاده ها و میرزا جهانگیرها که به آن جنبش برخاسته بودند از حال گرفتاری ایران در میان همسایگان نیرومند آرمند ناآگاه نمی بودند و در راه استقلال و آزادی این کشور به هرگونه جان فشانی آماده می بودند. چیزی که هست آنان در حسابشان در یک جا اشتباه می کردند.

آنان از گرفتاری ها و آلودگی های توده ناآگاه بوده می پنداشتند همان که ریشه استبداد کنده شود و قانون اساسی و دیگر قانون ها به کار افتد و دبستانها و دانشکده ها در هر شهری برپا گردد توده ایران به راه پیشرفت افتاده پس از چندسالی به پای توده های فرانسه و انگلیس و آلمان خواهند رسید. آن پیشواز رویه کارانه که مردم در همه جا از مشروطه می نمودند و آن جوش و جنب سرسری که پدید آمده بود و از هرسو آوازه های «اتحاد» و «اتفاق» و «حب وطن» و مانند اینها برمی خاست آنان را فریفته خود می گردانید که از شادی به تکان

می آمدند و به «استعداد ملت نجیب ایران» آفرین ها می خواندند. بارها در مجلس شوری و در انجمن ها این مصرع را به زبان می آوردند: «این طفل یک شبه ره صدساله می رود».

می باید گفت: مردان نیک نهاد سیاست بسیار خامی را دنبال می کردند.



۷. یک کردار بدخواهانه زشت

این سخن گرچه از زمینه گفتگو بیرون است بهتر می دانم بگویم: در ایران کسانی هستند که دوست می دارند جنبش مشروطه را بی ارج نشان دهند. چنین وامی نمایند که آن را سیاست انگلیس پدید آورده و مشروطه خواهان یک سره افزار سیاست آن دولت بوده اند و شگفت است که از این کردار لذت می برند و به آسانی نمی خواهند از آن دست بردارند.

می توان گفت: سرچشمه این پندار در درون های ایشان یا رشک است که نیک نامی را که خود در آن شرکت نداشته اند نمی توانند دید و یا خودخواهی است که از نیش زدن به دیگران و خوار نمودن کارهای آنان لذت می یابند. بسرخس نیز می خواهند از آن راه خود را سیاست فهم و رازدادن وانمایند و از گفتن اینکه: «همه اش سیاست انگلیس بود» گردن می کشند و به خود می بالند.

بارها این سخن را شنیده ام و می توانم گفت یکی از انگیزه هایی که مرا به نوشتن تاریخ مشروطه برانگیخت این سخنان می بود. با آنکه در تاریخ مشروطه بی پای این گمان را باز نموده ام چندی پیش مهنامه ای بدستم افتاده می بینم دو سال پیش در تهران به چاپ رسیده، و دارنده

مهنامه که از نویسندگان بنام است گفتاری زیر عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟» در همان زمینه نوشته است. دیگران زبان به زبان می‌گفتند و این به روی کاغذ هم آورده است.

کوتاه شده گفتار این است که ایرانیان نام مشروطه را نشنیده از چنان چیزی آگاه نمی‌بودند. بلکه واژه مشروطه به این معنی هیچ نمی‌بود. تا آن روزی که ملایان به قم رفتند و در تهران گروهی به سفارت انگلیس پناه بردند. انگلیس‌ها فرصت یافته نام مشروطه را به میان آوردند و به دهان ایرانیان انداختند. نویسندگان گفته‌های پدر خود را که از بست‌نشینان سفارت می‌بوده به گواهی می‌آورد که چنین نامی را بست‌نشینان نشنیده و ندانسته بودند. سپس نویسندگان به «تحقیقات» پرداخته پس از سخنان درازی به این نتیجه می‌رسد که واژه مشروطه از نام «Magna Carta» انگلیسی گرفته شده، و چنان‌که از عنوان گفتارش هم پیداست این نویسندگان می‌خواهد نشان دهد که فرمان مشروطه را که همه از مظفرالدین‌شاه می‌دانند ازو نیست، آن را هم انگلیسی‌ها نوشته‌اند.

جای بسیار افسوس است که کسی به خود رنج‌ها دهد و کاغذ سیاه کند و چنین خواهد که با زور بافندگی یک لکه ننگی به تاریخ توده خود بنشانند. اینان نیکی از دستشان بر نمی‌آید و باری از بدی باز نمی‌ایستند.

در باره جنبش مشروطه و اندازه دست‌داشتن انگلیسی‌ها در آن، در اینجا به سخنی نیاز نیست. این در تاریخ مشروطه نوشته شده. اما واژه مشروطه: آنچه من می‌دانم آن را نویسندگان مصری در برابر واژه Conditional فرانسه‌ای گزارده‌اند. به این معنی که آن واژه اروپایی را به این واژه عربی ترجمه کرده‌اند و راست هم بوده.

بسیار جلوتر از پیشامد مشروطه خواهی در ایران، نویسندگان مصری چون خواسته اند از حکومت و شکل های آن سخن رانند گفته اند: حکومت به چندگونه تواند بود: یکی حکومت مطلقه (استبداد)، دیگری حکومت مشروطه (قانونی).

به هر حال این واژه سال ها پیش از جنبش مشروطه در ایران، در کتاب ها و روزنامه ها بوده است. اگر کسی در شماره های جیل المیتین و دیگر روزنامه های زمان پیش از مشروطه بجوید این نام را بارها خواهد دید.

گذشته از همه اینها بیست سال پیش از جنبش ایران، در آغاز پادشاهی سلطان عبدالحمید، مشروطه در عثمانی (با همین نام) روان گردیده و دو سال نیز پایدار مانده و سپس عبدالحمید دستگاه آن را در چیده بود. در نتیجه آن پیشامد چه معنی مشروطه و چه نام آن، در میان آزادیخواهان شناخته می بود، و گفته های این نویسنده چندان بی پایه است که مرا به شگفت انداخته.



۸. احزاب سیاسی

به سخن خود بازگردیم: گفتیم پیشگامان مشروطه که دربار را از میان برده سررشته داری دموکراسی را در این کشور بنیاد گزاردند خود سیاست خا می را دنبال - منی کردند و راه روشنی در پیش رو نمی داشتند. جای افسوس آن است که این اندازه نیز پایدار نبود. چند سال از آغاز مشروطه نگذشت که آلودگی های توده و کارشکنی های بیگانگان، از درون و بیرون، آن مردان غیرتمند را از پا انداخت. یک دسته کشته شدند و از میان رفتند و یک دسته نومیدانه

خود را به کنار کشیدند.

این بار میدان به دست گروهی از سودجویان افتاد که از درآمدن به کارهای توده جز سود خود را نمی خواستند و آن را مانند کاری یا پیشه‌ای می شناختند که از آن راه پول‌ها اندوزند و به جاه و شکوه رسند. این بار درد تنها آن نمی بود که کشوری با بیست میلیون مردم سیاستی دنبال نمی کرد و راهی برای زیست خود در میان دیگر توده‌ها نمی شناخت، یک درد بدتر دیگر این می بود که گروهی بسی آرمان و بسی راه پدیدار گردیده، به نام سیاست دسته‌بندی‌ها می کردند و با هاپهوی و کشاکش آرامش کشور را به هم می زدند و در راه سودجویی‌های خود از هیچ بدی باز نمی ایستادند. بلکه بسیاری مزدوری بیگانگان را پذیرفته از چنان خیانت پستی باک نمی نمودند. در این چهل سال دوره مشروطه یکی از ننگ‌های ایران این حزب‌سازی‌ها بوده. در آغاز مشروطه در ایران (به ویژه در آذربایجان) دسته مجاهدان پدید آمد که با حزب سوسیال دموکرات ایران در قفقاز، و به میانجیگری او با حزب سوسیال دموکرات روس‌ها، همبستگی می داشت و خود دسته به سامان و نیکی می بود و در جنگ‌هایی که با دربار پیش آمد کار بزرگی را به انجام رسانید. پس از آن حزب دموکرات پدید آمد که بنیادگزاران آن کسان نیکی نمی بودند و خواست نیکی نمی داشتند. ولی خود حزب - تا چندسال از آغاز پیدایشش بسیار نیک می بود. آن نیز در پیشامد بازگشت محمد علیمیرزا و التیماتوم روس شایستگی بسیاری از خود نشان داد. از این دو دسته که بگذریم دیگر حزب‌ها رسوا می بوده.

در این باره به سخن درازی نیاز نمی بینم. از آن حزب‌ها اکنون هم هست و شما می بینید. چهار و پنج تنی فراهم می نشینند برای آنکه به

وزارت رسند و یا نماینده شوند و یا رئیس اداره باشند نامی به روی خود گزارده گروهی را بیش یا کم با نویدهایی به سر خود گرد می آورند و جمله های پوچ و بی معنایی را به هم بافته «مرامنامه» می خوانند، و با همین چند چیز حزب درست می کنند و خود را به میان انداخته به هایهوی می پردازند.

کسانی که خواستشان جز سود خودشان نیست برای بهانه به کارهای کشور و توده دخالت می کنند که این خود خیانت بسیار زشتی است.

همان کسانی که پیشروان حزینند، اگر شما با یکی به سخن درآید و چنین پرسید: «اندیشه شما درباره این کشور چیست؟! به این گرفتاری ها چه چاره باید کرد؟..» خواهید دید با یک ترشروی چنین پاسخ داد: «این مملکت نمی شود. باید همین طور برود تا ببینیم چه خواهد بود». این است اندازه دلبستگی پیشوای حزب به کشور و آینده آن. در زمان جنگ می گفتند: «بگزارید ببینیم نتیجه جنگ چه خواهد بود. اگر آلمان فاتح شد ما هم استفاده خواهیم کرد». حالا که جنگ به پایان رسیده می گویند: «بگزار ببینیم این اختلاف روس و انگلیس به کجا خواهد رسید». هر زمان بهانه دیگری برای بی پروایی خود درباره کشور در دست دارند، و با این بی پروایی آن دسته بندی را کرده در کارهای کشور دخالت می کنند.

اکنون که ما این کتاب را به چاپ می رسانیم در ایران غوغایی برپاست. دو حزب برپا بوده: یکی هوادار سیاست انگلیس و دیگری هوادار سیاست شوروی. سالها این دو حزب با هم کشاکش داشتند و آخرین نتیجه این شده که شمال ایران از جنوش جدا گردیده. در آذربایجان برخاسته خودمختاری طلبیده اند و یا نیروی خود آن را

به کار بسته‌اند و در گیلان و مازندران در همان زمینه جنبش‌هایی هست. از این سو در جنوب به ایل‌ها تفنگ و افزار جنگ داده می‌شود و خدا می‌داند که پایان این دو تیرگی چه خواهد بود. این است نمونه‌ای از کارهای حزب‌های کنونی ایران.



۹. سه پایه سیاست

اینها مقدمه بود. چون سخن از سیاست است خواستم به گذشته نیز نگاهی اندازیم.

گفتم کسانی می‌پندارند ما در میان سیاست نیستیم. می‌بینند با دولت کشاکش نمی‌کنیم، به روس و انگلیس بد نمی‌گوییم، در پی وزیرشدن یا وکیل‌بودن نمی‌باشیم، همه از آلودگی‌های توده سخن می‌رانیم، هم با نادانی‌ها می‌نبردیم - اینها در اندیشه آنها سیاست نیست و ما را «در میان سیاست» نمی‌توانند شمرد.

ولی ما در میان سیاستیم و از روزی که به کوشش برخاسته‌ایم به حال این کشور و توده اندیشیده آینده آن را به دیده گرفته آنچه می‌شایست و می‌بایست فرو نگذارده‌ایم. این یکی از هوده‌های بی‌گمان کوشش‌های ماست که ایرانیان به راه پیشرفت افتند و با دیگر توده‌های پیشرفته جهان هم‌گام باشند و آزادی و استقلال خود را نگاه دارند و کشور خود را آباد گردانند و از خوشی‌ها و نیک‌نامی‌ها بهره‌مند گردند و در تاریخ سرفراز باشند. این یکی از خواست‌های ماست و در راه آن گام برمی‌داریم.

اگر در سیاست باید در پی دست‌یافتن به سررشته‌داری (یا حکومت) بود ما از آن بازناستاده‌ایم، از راهش پیش‌رفته گام به گام به

آن نزدیک می‌شویم.

اگر در سیاست باید دسته‌ای (یا حزبی) پدید آورد و پشتیبان خود گردانید ما آن را هم فراموش نکرده‌ایم و باهماد ما بهتر و شاینده‌تر از همه دسته‌هاست.

ما سیاست را به معنی راستش گرفته به کوشش نیز از روی فهم و بینش درآمده‌ایم. ما راهی را برگزیده‌ایم که راست‌ترین و روشن‌ترین راه است و از اکنون تا هزارسال دیگر راه سیاسی این کشور و دیگر کشورهای شرقی تواند بود.

خواهید خواست که آن را شرح دهیم. به کوتاهی می‌گویم. ایرانیان باید بنیاد زندگانی آینده خود را به روی سه‌پایه گزارند:

یکم. کوشش به پیراستن توده و رهاشدن از نادانی‌ها و آلودگی‌ها. دوم. به دست خود گرفتن رشته کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هردوی آنها.

سوم. دل‌بستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدی‌ها و همراهی نمودن در این زمینه با دیگر نیکخواهان جهان.

این سه چیز است که من «سه‌پایه سیاست» می‌نامم و در نشست‌های آینده از یکایک آنها سخن خواهم راند. در این نشست گفتگو را در اینجا به پایان می‌آوریم.

نشست دوم

در نشست گذشته گفتیم باید بنیاد زندگانی ایرانیان به روی سه پایه گزارده شود که یکی از آنها «کوشش به پیراستگی توده و رهایی از نادانی‌ها و آلودگی‌ها» را شمردیم. در این نشست در آن زمینه سخن خواهیم راند:



۱۰. پیراستن توده کجا و سیاست کجا؟

در این زمینه نخست چیزی که به اندیشه‌ها خواهد رسید آن است که پیراستن توده از آلودگی‌ها چه همبستگی به سیاست دارد؟! آن چیزی دیگری است و این چیزی دیگر می‌باشد. بارها این ایراد را شنیده‌ام. با زبان خودشان می‌گویند: «اصلاحات چه ربط به سیاست دارد؟! سیاست آن است که ما خودمان را از زورآزمایی روس و انگلیس ننگه داریم و استقلال خود را از دست ندهیم. این چه ارتباط به نیکی یا بدی توده دارد؟!».

ولی این ایراد راست نیست. زیرا سیاست تنها نگهداری خودمان

از زورآزمایی روس و انگلیس نیست. باید سیاست را به یک معنی بزرگتر از آن گرفت. چنانکه گفتیم سیاست. آن راهی است که ما برای زیست و پیشرفت خود از میان دیگر توده‌ها برگزینیم. سیاست راه همگامی ما با دیگر توده‌هاست. اکنون اگر ایرانیان می‌خواهند با دیگر توده‌ها همسر باشند و بتوانند با آنان از روی برابری زندگی کنند باید خود را از حال کنونی بیرون آورند. با این آلودگی‌ها با آنان همراهی و همگامی نخواهند توانست.

آنگاه گرفتیم که سیاست نگهداری خودمان از چیرگی روس و انگلیس است. شما از چه راه می‌خواهید خودتان را نگهدارید؟! خواهشمندیم به ما بازنمایید. با زبان خودتان گویم: «آن فعالیت‌های سیاسی که در نظر گرفته‌اید کدام است؟! آیا با هاپهوی و یا ناله و گله‌کاری از پیش تواند رفت؟!»

چه شده که روس و انگلیس نیرومند شده‌اند و شما ناتوان می‌باشید؟! چه شده که آنها می‌توانند با شما زور ورزند؟! اینها را هیچ اندیشیده‌اید؟ پی به ریشه و شوند اینها برده‌اید؟! چیزی است بسیار آشکار: توده شما آلوده است، پس مانده است.

توده آلوده و پس مانده سرگذشتش جز خواری و توسری خوری نتواند بود. این «آیین سپهر» است. آیا شما می‌خواهید با سپهر (طبیعت) بجنگید؟! آیا می‌خواهید آیین او را به هم زنید؟! «حقوق

بین الملل» و «قوانین بین الملل» رسیده: «قوانین بین الملل»، «حقوق بین الملل». ولی اینها به آن معنی نیست که فهمیده‌اید. شما باید بدانید:

نخست آن دستگاہی که «قوانین بین الملل» را به کار بندند نیست. (سازمان ملل متفق به کار می‌آغازد. ولی دانسته نیست چه نتیجه



خواهد داد). امروز جلو زور آزمایی دولتی را (جز با زور) نتوان گرفت. آن دولتی که در پی زور آزمایی است بهانه‌هایی هم از «قوانین بین‌الملل» تواند یافت. داستان ایتالیا و حبشه را ما هنوز فراموش نکرده‌ایم. افسانه داوری گرگ و بره را همه شنیده‌ایم.

دوم اگر چنان دستگاهی باشد باز به شما سودی نخواهد داشت. در «قوانین بین‌الملل» همه توده‌ها به یک دیده دیده نشده‌اند.

به هر حال «قوانین بین‌الملل» و «حقوق بین‌الملل» جلو «آیین سپهر» را نتواند گرفت. «مردمی که نیک نباشند از نیکی‌های جهان بهره نتوانند یافت» این آیین سپهر است.



۱۱. از دو حال بیرون نیست

از دو حال بیرون نیست: یا جهان به همین حال که هست خواهد ماند و رفتار توده‌ها با یکدیگر همین‌گونه خواهد بود و یا چنان‌که امید می‌رود (ما نیز به آن می‌کوشیم) جهان به راه دیگری خواهد افتاد و توده‌ها به جای نبرد با یکدیگر با بدی‌ها خواهند نبردید و یک رشته همکاری‌ها در راه نیکی جهان آغاز خواهد یافت - یا آن است یا این و از این دو بیرون نیست.

اگر آن است پشتگرمی شما به «حقوق بین‌الملل» بیجاست، بسیار هم بیجاست. اگر نیست پس شما نیک باشید و شایندگی پیدا کنید تا بتوانید با توده‌های دیگر در راه کوشش به نیکی جهان همگام گردید. برای آنکه سخن روشن شود مثلی یاد می‌کنم: به تازگی رادیوها آگهی می‌دهند که پزشکان اروپا که از سالهاست درباره فزونی بیماری‌ها جستجو کرده‌اند یکی از شوندهای آن کمی خوراک را

دانسته‌اند. در جهان خوراک کم است و انبوهی از مردان از خوراک‌ها بهره‌ای که می‌بایست نمی‌توانند یافت. این است دولت‌های همدست که از این جنگ فیروز درآمده‌اند در میان دیگر همکاری‌ها که به نام نیکی جهان می‌کنند یکی هم می‌خواهند به فراوانی خوراک‌ها در سراسر جهان بکوشند و همه توده‌ها را با خود در این زمینه همدست گردانند و برای این کار کمیسیون‌ها برپا گردانیده‌اند، چون کسانی می‌پنداشتند شماره مردمان در جهان فزونی‌تر گردیده و زمین به دادن خوراک آنها به اندازه‌ای که می‌باید توانا نیست. کمیسیون‌ها در آن باره به پژوهش و کاوش پرداخته به این نتیجه رسیده‌اند که اگر از راهش کوشیده شود، این زمین به دادن خوراک سه برابر مردمان امروزی «به اندازه‌ای که می‌باید» تواناست.

این چیزی است که رادیوها می‌گویند. اندیشه‌ای است راست و کاری است نیک. این راست است که انبوهی از مردمان، از خوراک‌ها و خوردنی‌ها، به آن اندازه که می‌باید و می‌سزد، برخوردار نیستند. ما در توده خود می‌بینیم: در همین تهران سال می‌آید و می‌گذرد و بسیاری از خاندان‌ها از میوه‌ها تنها نام‌های آنها را می‌شنوند. در بیشتری از دیه‌ها درخت میوه نیست. دهنشیتان میوه را خوراک نمی‌شناسند. در تهران ما چه می‌خوریم؟ جز روغن بدبو، ماست ساختگی، پنیر کهنه، نان بد، به چه چیز دسترس می‌داریم؟!

این بسیار نیک است که به فزونی خوراک‌ها و خوردن‌ها کوشیده شود. این چیزی است که ما خواهان آن بوده‌ایم و در نوشته‌های خود بارها نوشته‌ایم.

اکنون سخن در آن است که در چنین کار نیک‌خواهانه که دولت‌های همدست آغاز کرده‌اند، توده ایرانی که از همدستان آنها شمرده

می‌شود چه یآوری تواند داشت؟... با حال کنونی با این گرفتاری‌ها چه کاری از این توده تواند برخاست؟...

اگر از من بپرسند خواهم گفت: «هیچ کاری». آری ما سرزمین پهناوری می‌داریم که از روی حسابی که کرده‌ایم اگر کشاورزی از راهش باشد و زمین‌های خشک کشتزار گردد، دست‌کم تواند بیست برابر امروز خواربار دهد. ولی آیا این کار آسان است؟! آیا با حال کنونی ما خواهیم توانست تکانی به کشاورزی دهیم؟!...

خواهند گفت: «دولت بکند دیگر!». یکی از نافهمی‌ها در ایران همین است که همه کارها را از دولت می‌خواهند. دولت کیست؟... نیک اندیشید و پاسخ دهید. امروز دولت آقای حکیمی و وزیرهای اوست. آیا آنان خواهند توانست به کشاورزی تکانی دهند؟

چهل سال است در ایران این گفتگو هست و تاکنون نیندیشیده‌اند که جلوگیری پیشرفت کشاورزی چیست. نیندیشیده‌اند که با آن «قانون مالکیت»، با آن نادانی و بی‌سوادی روستاییان، با این پاشیدگی اندیشه‌ها در میان توده، آنچه نتوانند بود پیشرفت کشاورزیست.

این مثل است آوردم. خواستم همبستگی را که میانه سیاست و پیراستن توده است روشن گردانم. خواستم به ایرادی که می‌گیرند پاسخ دهم.

۱۲. باید گفتنی‌ها را بگوییم

باید گفتنی‌ها را بگوییم. باید سخنانی را که دیگران در دل می‌دارند ما خود به زبان آوریم.

بسیاری از ایرانیان با خود چنین می‌اندیشند: «اینجا کشور ماست.

ما خودمان می‌دانیم چکار کنیم. دیگران چه حق دارند به کشور ما بیایند؟! چه حق دارند دخالت در کارهای ما کنند؟!، استقلال را به این معنی می‌شناسند.

ولی این راست نیست. با این سخن شما نخواهید توانست جلو دولت‌های زور و زر را بگیرید. نیکخواهان و دادگران جهان نیز با این منطق به پشتیبانی از شما نخواهند برخاست.

آری اینجا کشور شماست. ولی کشور به چه معنی است؟ بهتر است آن را روشن کنیم.

کشور سرزمینی است که مردمی برای خود برگزینند و در آن به زندگانی توده‌ای پردازند و دست به هم داده به آبادی آن کوشند، که هم خود برخوردار گردند و هم به دیگران برخورداری دهند. کشورها همه به هم پیوسته است و بدی یا نیکی یکی از آنها در دیگران نیز تواند هنابید. استقلال به آن معنی که شناخته شده غلط است.

شما اگر نتوانید زندگانی توده‌ای کنید، نتوانید در راه پیشرفت با دیگران همگام باشید، نتوانید کشور خود را آباد گردانید... اینها بهانه‌هایی در دست زورورزان خواهد بود که شما را شاینده آزادی ندانند و به کارها و کشورتان دست یازند.

این مثل را دیگران زده‌اند و من هم یاد می‌کنم: شما اگر همسایه‌ای می‌دارید که خانه‌اش را آباد نگاه می‌دارد و در باغچه‌اش گل می‌کارد شما به او پاس گزارده در کارهایش آزاد گزارید. ولی اگر همسایه‌تان خانه خود را آباد نگاه نمی‌دارد و هر روز در باغچه‌اش گاه و پهن دود می‌کند که دود و بویش به شما نیز می‌رسد دیگر به آن پاس نگزارده ناچار باشید که به کارهایش دست یازید. این مثل را خود بیگانگان زده‌اند.

پس ببینید سخن ما که کوشش به پیراستن توده و آبادی کشور را گام نخست در راه سیاست می‌شماریم از روی فهم و بینش است. به‌ویژه امروز که گفتگوها از همکاری توده‌ها در راه جلوگیری از بیماری‌ها و نایابی‌ها و افزودن به اندازه خواربار و مانند اینها می‌رود و گمان بیشتر بر آن است که باز انجمن بزرگی (مانند جامعه ملل) به نام جلوگیری از جنگ و سرکوبی از دولت‌های زور و زر برپا گردد. اینها خود شوند دیگر است که در ایران به نیکی حال توده و آبادی کشور بیشتر پرداخته شود و بدانسان که گفتم این گام نخست سیاست باشد. زیرا آن همکاریها که عنوان شده است دستاویز دیگری در دست دولتهاست که هوشیار نیکی یا بدی حال شما باشند و شما را به خود نگزارند و اگر خواستند دست به کارهای شما یازند.

از اینجا نکته دیگری هم روشن می‌گردد، و آن اینکه به هایهوی برخاستن و از دولت‌های بیگانه نالیدن و یا لافهای بیجا از میهن دوستی توده‌زدن و مانند‌های این که کسانی «کوشش‌های سیاسی» می‌شمارند نه تنها سودی ندارد زبان هم تواند رسانید. بارها دیده شده بیگانگان زبان به ریشخند باز کرده آن را نمونه ناهمی‌های این مردم شماره‌انند. آن خود دستاویز دیگری در دست دولت‌های زور و زر تواند بود.



۱۳. نیرو چگونه پدید آید؟

گاهی کسانی می‌گویند: «ما باید زور داشته باشیم تا بتوانیم خود را نگه داریم». می‌گوییم: این سخن راست است. هر توده‌ای باید برای نگهداری خود دارای زور - یا بهتر بگوییم: دارای نیرو - باشد. در این

باره گفتگو نیست.

نیرو چیست و چگونه پدید آید؟... نیروی یک توده از دلبستگی آنان به کشور و توده خودشان و از آمادگیشان به کوشش و جانفشانی و از همراهیشان در راه کوشش پدید آید. بیست میلیون مردم هنگامی که معنی استقلال را می فهمند و به آن دلبستگی می دارند و در راه نگهداری کشور خود به هرگونه جانفشانی آماده اند و همه با هم همدست و همراه می باشند از اینجا یک نیروی بیست میلیونی پدید تواند آمد. سرچشمه نیروی یک توده این سه چیز است.

آیا در توده ایران با حال امروزی اینها هست؟... آیا می توان امیدمند بود؟... اگر نیک اندیشیم نیست و نمی توان امیدمند بود.

آری انبوه ایرانیان غیرتمندند و کشور خود را دوست می دارند و پیش آمدهای تاریخی گواه است که مردان دلیر و جنگجویند و اگر نیاز افتاد از جانفشانی باز نایستند. ولی همه شان چنین نیستند. امروز در همین توده دسته های بزرگی هستند که یا به دستاویز بدآموزی های کیش هاشان و یا به بهانه جدایی در زیان و نژاد، و یا به هر عنوان دیگری دشمن این توده و کشورند، که نه تنها دلبستگی به آزادی توده نمی دارند همیشه در آرزوی نابودیش می باشند. این چیزی است که همه می دانید و من نیاز به گفتگو از آنها نمی دارم.

از این گذشته میهن پرستی در توده انبوه جز سهش (احساس) ساده ای نیست که با فهم و بینش توأم نمی باشد و به هر حال در خور ارجح گزاردن نیست.

بارها دیده ام از ایل های کوچ نشین ایران سخن می رانند و به میهن پرستی آنها می نازند و دلگرمی ها می نمایند. این خود نمونه ای از خامی و درماندگی این توده است. چند دسته مردم ساده بیابانی که

هرکسی تواند به آسانی فریشان دهد و به سوی خود کشاند و یا دو تیرگی به میانشان انداخته به جنگ هم وادارد، میهن دوستی آنها چه تواند بود؟! آنگاه مگر فراموش شده که جنگهای امروزی به چه آموزشها و ورزشهایی نیازمند است؟! آن جنگی که ایل‌های ما می‌دانند و می‌توانند جز به کار راهزنی‌ها و تاراجگری‌های خودشان نتواند خورد.

گذشته از همه اینها در میان توده ایران همدستی و همراهی نیست. در این توده بدترین گرفتاری پراکندگی اندیشه‌هاست. گرفتم که همه این مردم میهن دوستند و برای جان‌فشانی آماده‌اند، در جایی که صد پراکندگی هست که اگر گروهی به کوشش برخاستند هرآینه دیگران دشمنی خواهند نمود و به کارشکنی خواهند پرداخت، از آن دل‌بستگی و جان‌فشانی چه سودی تواند بود؟!...

همین اکنون که این کتاب به چاپ می‌رسد در این کشور کشاکش‌های سختی، به سود همسایگان، در میان است و کار به جنگ و خونریزی کشیده و خدا می‌داند که پایانش چه خواهد بود. بی‌شوند نیست که می‌گوییم: از این توده‌ها با حال کنونی نیرو پدید نتوان آورد.

۱۴. این توده افتاده بدی‌های خود است

ایرانیان چرا نمی‌اندیشند؟ مگر ما در میدان جنگ شکست خورده‌ایم که چاره‌اش تنها بسیج زور باشد؟! این توده افتاده بدی‌های خود است و باید چاره‌اش را هم از آن راه کرد. اگر همسایگان چیرگی می‌کنند آن نیز نتیجه آلودگی‌های توده است.

روزی به یکی گفتم: شما چه می‌خواهید؟ از این کوشش‌های بیهوده که نامش را «فعالیت‌های سیاسی» گزارده‌اید چه نتیجه می‌طلبید؟ گفت «ما می‌خواهیم استقلالمان محفوظ بماند». گفتم: درباره استقلال ایران سخنی نبوده. نیرومندترین دولت‌های جهان سه دولت روس و انگلیس و آمریکا است و اینها با ما پیمان بستند و نوشته دادند که ایران را به استقلال شناسند. اکنون نیز انجمن سائفرانسيسكو به پایه‌گزاری درباره پایداری استقلال‌های هر کشور و توده‌ای می‌کوشد. پس چه جای بیم است؟!

گفت: «آخر دخالت در کارهای ما می‌کنند. وزرا طرفدار انگلیس‌اند». گفتم: آیا با زور ناچارشان کرده‌اند؟ گفت: «نه خودشان کسان بدیند و به کشور خیانت می‌کنند». گفتم: پس شما باید گله از توده خود کنید که چندان درمانده‌اند که مردان برجسته‌شان از خیانت به کشور باز نمی‌ایستند. چندان درمانده‌اند که نمی‌توانند رشته کارهای خود را به دست کسان دلسوز و درستکار سپارند. اینها بدی‌های توده شماست. باید بیش از همه در اندیشه این بدیها باشید.

گفت: «اوه، تا ما بخواهیم این توده را اصلاح کنیم کار از کار گذشته». گفتم بهتر است بیندیشید و سخن رانید. اگر شما به پیراستن توده کوشید چه کاری از کار گذشته؟! اکنون چه کار شتابداری دارید که می‌ترسید هنگامش بگذرد؟! آنگاه اگر به پیراستن توده که یگانه راه چاره است نکوشید چه توانید کرد؟! آیا از این گله‌ها و ناله‌ها و فغان‌ها و فریادها که می‌کنید و از این هآیهوها که راه می‌اندازید به نتیجه‌ای امید می‌دارید؟! آیا دیگران نیز همین رفتار را می‌کنند؟!

شگفت‌تر آن است که چون سخن به اینجا می‌رسد و از پاسخ درمی‌مانند نومیدی از خود نشان داده می‌گویند: «کوشش‌هاتان

بیهوده است. این مردم نمی‌شود». آدم نمی‌داند به اینها چه بگوید. اگر این مردم نمی‌شود پس آن هایهو و غوغاتان برای چیست؟! آنگاه که کوشید و دید نمی‌شود؟! پس چرا هایهو و غوغای شما بیهوده نیست ولی کوشش‌های ما که از راهش می‌کنیم بیهوده است؟!

در ایران آمیغ‌های زندگی کم دانسته شده. سخنانی در این کشور پراکنده گردیده که یا غلط است و یا غلط فهمیده شده. مثلاً من بارها شنیده‌ام: «حرف حق باید از دهان توپ درآید». می‌گویند این را ناپلئون گفته است. گاهی هم دیده‌ام در برابر سخنان ما این را به میان می‌آورند.

من نمی‌دانم معنی این جمله چیست. اگر معنی این جمله آن است که هر سخن همان‌که در پشت سرش زور بود حق است و پیش خواهد رفت غلط است. سخن ناراست را با زور توپ و تانک هم پیش نتوان برد. زور این اندازه نیرو نتواند داشت. بهترین دلیل سرگذشت خود ناپلئون است که آرزوهای ناحق خود را با زور توپ نیز از پیش نتوانست برد و از پا افتاد.

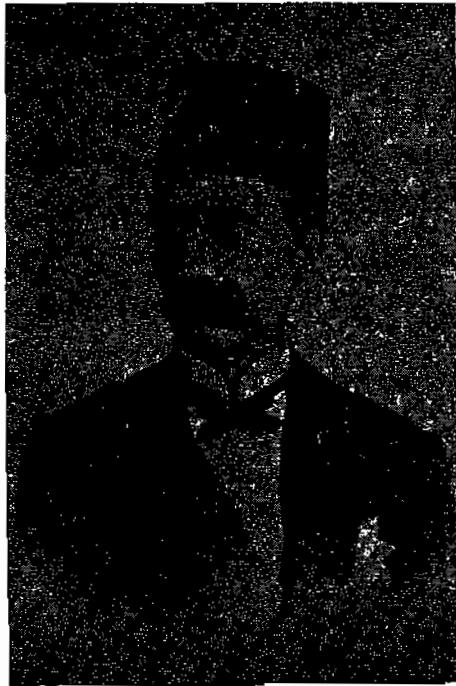
و اگر معنی آن جمله این است که برای پیش‌بردن سخن حق خود نیرو باید داشت راست است. ما هم جز این نمی‌دانیم. سخن ما در آن است که باید کوشید و این توده آلوده را پیراست و دارای حق زندگی گردانید، و در همان هنگام برای نگهداری حق خود نیز نیرو داشت. ما نمی‌گوییم نیرو نباید داشت.

شما چنین انگارید که مردمی تنها پشت‌گرمیشان به نیرو باشد: ارتش انبوه بسیجند، افزارهای جنگی بسیار آماده گردانند، فتون جنگی را به همه یاد دهند، لیکن در همان حال خود از توده‌های پس‌افتاده باشند و با پیشرفت جهان همگامی ننمایند. چنین مردمی

روی فیروزی نخواهند دید و دیر یا زود از پا افتاده زبون دیگران خواهند گردید.

شما می‌بینید که دولت‌های نیرومند پایدارند و هرکاری را که می‌خواهند می‌کنند. فراموش نکنید که آنها از شایندگی بی‌بهره نیستند و این شایندگی است که مایه پایداری آنها گردیده. یک توده شاینده اگر هم از پا افتاد تواند برخاست.

ما در یک دوره بسیار تاریخی جهان زندگی می‌کنیم. امروز حال توده‌ها در برابر چشم ماست. شش سال همه جنگ و خونریزی می‌رفت و اینک در پایان آن توده‌هایی شکست خورده و از پا



میرزا ملکم‌خان

افتاده‌اند. من بی‌گمانم که از این توده‌ها آنکه شایندگی‌ها داشته بار دیگر خواهد برخاست و آنکه نداشته در همان افتادگی خواهد ماند. می‌باید گفت: شایندگی والاتر از نیروست. بلکه می‌باید گفت: شایندگی پایه نیروست.



۱۵. بایای ما تنها نبردیدن با همسایگان نیست

نکته بزرگتر آن است که ما تنها با روس و انگلیس همبستگی نمی‌داریم، با همه توده‌های جهان همبستگی می‌داریم. ما یکی از نژادهای به‌نام جهانیم و باید در پی همسری با دیگر نژادها باشیم، در کارهای بزرگ جهان با دیگران همراهی نماییم. بایای ما در زندگی تنها نبردیدن با همسایگان خودمان نیست. بایاهای بزرگتر دیگری می‌داریم.

باید آرمان ما، بیش از همه، زیستن از روی نیکنامی و سرفرازی و شرکت داشتن در کارهای نیکخواهانه «بین‌المللی» باشد. باید توده را از آلودگی‌ها و گرفتاری‌ها بپیراییم و خود را آماده و شاینده چنان زندگانی گردانیم.

همه چیز به کنار: از سالهاست دانش‌ها تکانی در جهان پدید آورده و به زندگی رنگی داده، جنبش‌های بزرگی به‌نام سوسیالیسم و کمونیسم و مانند اینها پدید آمده. توده ایران باید حال خود را در برابر اینها روشن گرداند: اینها را خواهد پذیرفت یا نه؟ یکی از چیزهایی که به سیاست بستگی دارد نزدیک می‌دارد همین است.

لیکن با حال کنونی توده چه توانند کرد؟ اگر بپذیرند چه توانند کرد، و اگر نپذیرند چه توانند کرد؟ آیا ایرانیان با این دسته‌های ملاحا و

با آن تیره‌های ایلها، سوسیالیزم و کمونیزم را توانند پذیرفت؟! آمدیم که نپذیرفتند - آیا چگونه و از چه راه جلو توانند گرفت؟! آیا جز آن است که همان جنبش‌های اروپایی که تا بیخ گوش ما رسیده یک رشته آشفتگی‌های دیگر در این توده پدید تواند آورد؟! (چنان‌که آورده است).

بهترین دلیل به این سخن داستان مشروطه یا حکومت دموکراسی است. یکی از جنبش‌های بزرگی که در قرن‌های گذشته در اروپا پدید آمد در این زمینه می‌بود. در همه جا شورش برخاست و خون‌ها ریخته شد و در همه جا این حکومت برپا می‌گردید.

غیرتمندانی نیز در ایران به تکان آمدند و با جانفشانی‌های بسیار مشروطه را در اینجا برپا گردانیدند که این کشور همپای دیگران باشد و از آنان پست‌تر نماند. این کوشش‌ها و جانفشانی‌ها شد، ولی پایان کار چه بود؟ امروز چه نتیجه‌ای از مشروطیت در دست ماست؟

آیا جز این است که پس از چهل سال هنوز انبوه مردم معنی دموکراسی را نمی‌دانند؟! جز این است که هنوز دسته‌های انبوهی از مشروطه و قانون بیزارند و از بدزبانی در باره‌اش خودداری نمی‌نمایند؟! جز این است که دستگاهی که ما امروز به نام مشروطه می‌داریم ننگی به تاریخ ماست؟!

این یک نمونه است و همه چیز جز این نتواند بود. این توده با این آلودگی‌ها از هیچ‌یک از نیکی‌های جهان بهره نتواند یافت. بارها این مثل را زده‌ایم: حوضی که پرلجن و بدبوست، اگر با گلاب پر کنید آن نیز گندیده و بدبو خواهد گردید و چاره جز آن نیست که نخست آن را از لجن پاک گردانید.

۱۶. میرزا کوچک خان و خیابانی و کلنل محمد تقی خان

در این زمینه سخن به درازا انجامید. چون در این باره همیشه گفتگو می‌رود و کسانی این رفتار ما را که بیش از هر کاری با نادانی‌های توده می‌نبردیم کاری خام دانسته آن را دلیل دوری ما از سیاست می‌شمارند و همیشه ایراد می‌گیرند از این رو بهتر دانستم در این زمینه به سخن گشادی پردازم و جای تاریکی بازنگزارم.

چون در نشست گذشته از برخی کسانی که در راه سیاست ایران کوششهای دلسوزانه داشته‌اند نام بردم می‌خواهم در پایان این نشست هم از شادروان میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقی خان یاد کنم. سرگذشت‌های این سه تن هریکی گواه دیگری به راستی سخنان ما تواند بود.

این سه تن از مردان غیرتمند این کشور می‌بودند و هریکی از راه دیگری به کوشش و جان‌فشانی برخاستند. هرکدام از آنان می‌خواست بنیادی گزارده نیرویی در دست کند و این توده را راه برد. هریکی اندیشه‌های سیاسی دیگری می‌داشت. ولی آنها نیز خام می‌بود. از آن رو نه تنها نتوانستند کاری به انجام رسانند و جان خود را در آن راه باختند اثری هم از خود باز نگزاردند و رنج‌هایشان همه بیهوده گردید. هریکی با کشته شدن خود داغ دیگری به دل‌های ما گذاشت. هر سه ایشان این اشتباه را داشتند که از گرفتاری و آلودگی توده ناآگاه می‌بودند و به این مردم خوش‌گمانی داشته امید تکان و جنبش به آنان می‌بستند. خامی ایشان بیش از همه از این راه بود.

مرا در اینجا فرصت گفتگو از کارها و سرگذشت‌های آنها نیست. تنها خواستم نامشان بیرم و داستان‌هایشان را به یاد شما اندازم. در اینجا نشست را هم به پایان می‌رسانیم.

نشست سوم

از نشستهای گذشته به این نتیجه رسیدیم که می باید گام نخست در راه سیاست ایران پیراستن توده از آلودگی ها و بدی ها باشد امروز می خواهم بگویم آلودگی ها چیست و راه پیراستن آنها کدام است؟ در این باره بیشتر شما آگاهید. ما در کتاب های خود در این باره سخنان بسیار رانده ایم. ولی برای آنکه همه بدانند باید آنها را بار دیگر بازنماییم. چیزی که هست به سخن درازی نتوانیم پرداخت و باید فهرست وار چیزهایی بشماریم و به کوتاهی سخنانی گوئیم.



۱۷. آلودگی های توده چیست؟ ..

آلودگی های توده ایران که مآیة بدبختی و درماندگی گردیده بسیار است و تنها برجسته های آنها را خواهیم شمرد:

۱. کیش های گوناگون و بدآموزی های کهن که از قرن های گذشته بازمانده. در این توده کیش های شیخی و کریم خانی و بهایی و مسیحی و زردشتی و جهودی و علی اللهی و اسماعیلی هست. آنگاه

صوفیگری هست، فلسفه کهن یونان هست، خراباتیگری هست، اینها ده دوازده رشته بدآموزیها و گمراهیهاست که در این توده ریشه دوانیده و روی هم رفته سه زبان بزرگی را دربرمی دارد. سه زبان بزرگی که باید همه آنها را بشناسند.

اینها بدآموزی‌هایی است که با زندگانی ناسازگار است و تا اینها باشد ایرانیان نه از دانش‌های اروپا و نه از جنبش‌های دیگر که پیش آمده و یا پیش خواهد آمد بهره‌یاب نتوانند بود (چنانکه تاکنون نتوانسته‌اند بهره‌یاب باشند).

دوم. اینها مایه چندتیرگی مردم است و یک توده را از هم پراکنده و دشمنی به میان آنها انداخته است.

سوم. اینها چون در میان خود با هم ناسازگار است هر کسی که چند رشته از آنها را فرا می‌گیرد و در مغز خود جا می‌دهد (مثلاً شیعی‌گری را با صوفی‌گری یا هم می‌گیرد) این مایه سرگیجی او گردیده فهم و خرد او را از کار می‌اندازد.

۲. مادگیری و دیگر بدآموزی‌ها که در سال‌های اخیر از اروپا آمده و در میان مردم پراکنده شده، که اینها نیز گذشته از آنکه دستاویز به دست آزمندان و دغل‌کاران و ستمگران می‌دهد و آیین زندگی را به هم می‌زند، چون با گمراهی‌های کهن رویم می‌آید به آشفتگی اندیشه‌ها افزوده بی‌کارگی فهم‌ها و خرده‌ها را بیشتر می‌گرداند.

پایه درماندگی و بدبختی توده ایران این دو رشته بدآموزی‌های کهن و نو می‌باشد و زبان اینها از همه چیز بیشتر است.

۳. زبان‌های ترکی و عربی و فارسی و ارمنی و آسوری و کردی که در میان توده است و خود شوند چندتیرگی و پراکندگی گردیده.

۴. ایل‌های کوچنده کرد و لر و بختیاری و قشقایی و شاهسون و

عرب و مانند اینها که هنوز می‌باشند و با همان حال چند هزار سال پیش زندگی به سر می‌برند.

۵. بی‌سوادی توده انبوه و رواج نیافتن دانش‌ها و هنرهای نوین اروپایی.

۶. بدی فرهنگ و نارسایی آن و نتیجه‌های وارونه‌ای که از آن پدید می‌آید.

۷. بدی قانون‌ها و غلط‌بودن بنیادگذاری‌های دولتی (وزارتخانه‌ها و اداره‌ها)

۸. شناخته‌نبودن معنی کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی و بیرون از راه بودن همه اینها.

۹. سستی کشاورزی و خشک‌ماندن بیشتر زمین‌های کشتی و ویرانی دبه‌ها.

۱۰. فزونی بیماری‌ها و ناآگاهی مردم از دستورهای تندرستی و پروانمودن به آنها و کمی شماره پزشکان.

این فهرست کوتاهی از آلودگی‌های توده ایران است و شما نیک می‌دانید که ما در نوشته‌های خود از اینها گفتگوها داشته‌ایم و درباره برخی از آنها.



۱۸. باید معنی راست دین شناخته شود

اکنون ببینیم چاره اینها چیست؟ چگونه توان توده را از این آلودگیها پیراست؟ در این باره هم سخنی کوتاه خواهیم راند.

این دردها که می‌شماریم به هر یکی از راهش چاره توان کرد. چنانکه گفتیم بزرگترین آلودگی این توده بدآموزی‌ها و نادانی‌هاست

که به عنوان کیش یا به نام‌های دیگر در میان مردم رواج گرفته. سرچشمه بدبختی اینهاست.

اما چاره، اینها چون بنام دینست باید معنی راست دین شناخته گردد. مردم نام دین شنیده معنی آن ندانسته‌اند و این گمراهی‌ها را پذیرفته چنین پنداشته‌اند که اگر نپذیرند بی دین خواهند بود و خدا از آنان ناخشنود خواهد گردید. ولی چون معنی دین شناخته شود کسان با فهم و پاکدل از آنها رو خواهند گردانید.

دین چیست؟ ما دین را معنی کرده‌ایم و چیز بسیار ارجدار و والایی است.

دین شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن به آیین خرد است. زندگانی آدمیان از دو راه تواند بود: یکی آنکه هرکسی همان‌که خود را شناخت و سری افراشت جز در پی خوشی‌های خود نباشد و جز به هوسهایش پیروی نکند و در راه سود خود دیگران را زیر پا گذارد و آیین زندگی جز نبرد و زورورزی نباشد. دیگری آنکه هرکسی جهان و زندگانی را (تا آنجایی که راه باز است) بشناسد و خواستی را که از آنها در میان است بداند و یکایک مردم در کارها و کوشش‌های خود پروای خوشی و آسایش دیگران کنند و آیین زندگی از روی فهم و خرد باشد و مردمان از دور و نزدیک دست به هم داده به آبادی جهان کوشند.

این دوگونه زندگانی است. آن یکی زندگانی جانورانه است و این یکی زندگانی آدمیانه. دین برای یاد دادن این زندگانی آدمیانه است. دین برای نیرومند گردانیدن روان‌ها و خردهاست.

این معنی دین که باز نموده شود نه تنها کیش‌های گوناگون و بدآموزی‌های کهن دیگر از میان خواهد رفت. برای ماد دیگری و



میرزا کوچک خان جنگلی

بدآموزی‌های نوین اروپایی نیز جا نخواهد ماند. این چیزی است که ما آزموده‌ایم و شما نیک می‌دانید که چه نتیجه‌های امیدانگیزی برداشته‌ایم. امروز در میان باهماد ما از پیروان همه کیش‌ها و بدآموزی‌ها هستند که از آنها روگردانیده‌اند و دین را در معنی راستش گرفته‌اند.

از کارهایی که باید کرد یکی آن است که کنگره‌ای برای گفتگو از دین برپا گردد. به این معنی از همه کیش‌ها نمایندگان خواسته شود که بیایند و گرد هم آیند و با بودن مردم درباره دین سخنرانی‌ها شود و معنی راست آن با دلیل‌ها بازنموده گردد که همه شنوند و بدانند. در آن میان نمایندگان کیش‌ها هر دسته‌ای از کیش خود سخن رانند و آن را بازنمایند و دلیل‌ها یاد کنند که راست و کجش شناخته گردد و اگر کیشی بنیادی استوار می‌دارد مردم همه بدانند و بپذیرند. این کار نتیجه‌های نیکمی تواند داد. زیرا بیشتری از پیروان کیش‌ها آگاهی چندانکه می‌بایست از کیش خود ندارند و کورکورانه پیروی می‌نمایند و اینان از آن گفتگوها به تکان خواهند آمد. آنگاه بسیاری از کیش‌ها چندان بی‌پاست که پیشروانشان از سخنرانی درباره آنها بازخواهند ایستاد.



۱۹. فهم و اندیشه آزاد است

کسانی به این گفته‌های مل‌ایراد گرفته می‌گویند: «عقیده آزاد است»: می‌گویم: ما نمی‌دانیم شما «عقیده» به چه چیزها می‌گویید. این واژه هم معنی روشن نمی‌دارد. آنگاه خواستتان از آزادی هم دانسته نیست.

آنچه ما می‌دانیم فهم و اندیشه آزاد است. به این معنی هیچ‌کس را نتوان واداشت که نفهمد و نیندیشد یا به فلان‌گونه بفهمد و بیندیشد. این نشدنی است.

ما هم نمی‌گوییم کسی نیندیشد و نفهمد، بلکه همیشه پافشاری می‌نماییم که هرکسی بفهمد و بیندیشد و خرد را به کار اندازد. همه کوشش‌های ما در آن زمینه است. ما بی‌گمانیم که اگر مردمان بفهمند و بیندیشند و خردها به کار افتد این جدایی‌ها از میان خواهد رفت. اگر خواست شما از آزادی عقیده آن است که هرکسی هر پندار غلطی را در مغز خود جا داد کسی به او ایراد نگیرد، و می‌خواهید که این کیش‌های گوناگون و بدآموزی‌های درهم چنانکه هست بماند، آن بسیار بی‌معنی است.

آزادی عقیده به این معنی صد زبان در پی تواند داشت. از پندارها کردارها پدید خواهد آمد و سامان زندگی را به هم خواهد زد. با چشم خود می‌بینید: در این کشور یک دسته خود را از توده جدا گرفته‌اند و در هیچ جنبش و کوششی همگامی نمی‌نمایند، چرا که بهائیند و یک رشته پندارهایی را در مغز خود جا داده‌اند. یک دسته مفت می‌خورند و روزگار با بیکاری می‌گذرانند چرا که صوفیند و یک رشته پندارهایی در مغز می‌دارند. دسته انبوهی مالیات پرداختن به دولت را حرام و نافرمانی با قانون را ثواب می‌شناسند، چرا که شیعه‌اند و پندارهایی را به نام کیش در مغز آکنده‌اند... آیا اینها آزادگاردنی است؟! اگر اینها آزادگاردنی است پس چه چیز است که آزادگاردنی نیست؟!

اگر آزادی عقیده به این معنی است پس سیف‌القلم که زنان را می‌کشت و عقیده‌اش آن می‌بود، یا اصغر بروجردی که بچه‌ها را

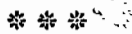
می‌کشت، شما چه ایرادی به ایشان داشتید؟! چرا آنان را به کیفر رسانیدید؟!

می‌دانم خواهید گفت: «عقیده جز عمل است». می‌گویم: «عمل» نتیجه «عقیده» می‌باشد و بسیار شگفت است که شما آنها را از هم جدا گیرید.

از این هم می‌گذریم. بسیار نیک، عقیده آزاد است. ولی عقیده‌ای که می‌دارید بیایید دلیل‌هایش بگویید. بگویید تا دیگران نیز بشنوند و بپذیرند و پیروی کنند. آیا نه آن است که عقیده باید از روی دلیل باشد؟!

از چیزهای شگفتی که ما در ایران می‌بینیم آن است که در برابر هر گامی که در راه نیکی توده برداشته می‌شود ناخرسندی می‌نمایند و بدینسان بهانه می‌آورند. و آنگاه همان کسان می‌نشینند و می‌گویند: «پس این مملکت کی اصلاح خواهد شد؟!» این نمونه دیگری از بیچارگی این مردم است. می‌خواهند با آلودگی‌هایی که می‌دارند بمانند و آنگاه آرزوی نیکی می‌کنند.

در این زمینه بیش از این به سخن نیاز نیست. چاره بدآموزی‌ها و گمراهی‌ها نبرد با آنهاست و گام نخست نبرد روشن‌گردانیدن آسب‌هاست و این کارست که ما به آن برخاسته‌ایم و تا نیمه راه پیش رفته‌ایم.



۴۰. باید زبان‌های کارهاشان را دریابند

اما زبان‌های گوناگون که در ایران است و مایه جدایی‌ها گردیده در آن باره پیش از همه باید زبان این جدایی‌ها و پراکندگی‌ها را فهمانید.

آن عربها یا ترکها یا آسوری‌ها یا کردها یا ارمنی‌ها که به دستاویز زبان یا تبار، خود را دسته جدایی گرفته همی کوشند که آن جدایی را نگه دارند باید زیانهای بسیار آن را به ایشان فهمانید.

خواهید گفت: «مگر خودشان نمی‌دانند؟!» می‌گوییم: بی‌گمان نمی‌دانند. چه اگر دانستندی این رفتار را نکردندی. چیزهایی درباره توده و کثور و زندگانی توده‌ای و مانند اینها شنیده‌اند. ولی نفهمیده و نیک دریافته‌اند. در ایران یکی از گرفتاریها همین است که هرکسی چیزهایی از آمیغ‌های زندگانی شنیده و به مغز خود راه داده، ولی کمتر یکی را دریافته و نیک فهمیده. هرچه را گویی خواهند گفت: «مگر ما نمی‌دانستیم؟!» به گمان خود همه چیز را می‌دانند. هرچه از دور به گوششان خورده آن را دانسته خود می‌شمارند.

باید به ارمنی و آسوری و کرد و دیگر دسته‌های کوچک فهمانید این خواری و درماندگی که گریبانگیر این توده شده و شما در سهم خود از آن رنج می‌برید نتیجه این جدایی‌ها و مانند‌های آنهاست، و شما اگر آرزومند رهایی از این خواری و بدبختی می‌باشید باید در سهم خود از جدایی چشم پوشید و این یک آلودگی را از میان بردارید.

باید فهمانید شما در زندگانی هر سختی بینید و هر رنجی کشید حق گله ندارید - چرا که خودتان شونند آن بوده‌اید، چرا که خودتان پشت پا به آسایش و خوشی زده‌اید. بسیاری از شما بی‌چیزید و بینوایید - و همیشه نزد زنان و بچه‌ها تان شرمنده می‌باشید، بسیاری از شما بیمار می‌گردید و دسترس به پزشک و دارو پیدا نمی‌کنید، از این بدبختی‌ها صدها توان شمرد. ولی از هیچ‌یکی گله نتوانید داشت. زیرا که آنها نتیجه آلودگی‌های توده است، و شما در آن آلودگی‌ها خود

دست داشته‌اید. شما در این کشور می‌زیید. ولی به دستاویز جدایی در زبان و تبار همیشه بد آن را می‌خواهید.

باید فهمانید این کشور خانه شماست، زیستگاه شماست. خوراک و پوشاک و دیگر دریاستهای زندگانی شما و فرزندانان از خاک این کشور است. هرچه این کشور آبادتر باشد خوشی و آسودگی شما بیشتر خواهد بود. ولی شما این را نمی‌دانید و دل‌بستگی به آبادی کشور نمی‌دارید. ببینید چه رفتار بدی پیش گرفته‌اید! ببینید به چه راه کجی افتاده‌اید!

باید فهمانید هرکسی به جهان یک بار بیشتر نتواند آمد، و بسیار زیانکاری است که آن را با کشاکش و هم‌چشمی با هم‌میهنانش به سر برد و هم خود و هم دیگران را از خوشی‌ها و آسایش‌ها بی‌بهره گرداند.

داستان شما با آن رفتاری که بیشترتان (نه همه‌تان) با این توده و کشور می‌دارید داستان آن مردی است که در کشتی چون با کشتی‌نشینان به دشمنی و هم‌چشمی برخاسته بود کشتی را سوراخ می‌کرد که آب به درون آید و غرق کند، و نمی‌اندیشید که خود نیز در آن میان غرق خواهد شد.

شما هر بهانه‌ای به این رفتار خود بیاورید در خور پذیرفتن نخواهد بود. مرد با خرد با هیچ شون‌بندی به بدی توده خود خرسندی ندهد. باید اینها گفته شود و آنها از زبان‌های کارهاشان آگاه گردند. بی‌گمان اینها خواهد هنایید: بی‌گمان کسان بسیاری را به تکان خواهد آورد. در میان ایشان مردان بافهم و سهش بسیار است که بی‌گمان با ما هم‌آواز خواهند گردید.

۲۱. باید نیکی از دو سو باشد

یک چیز گفتنی آنکه باید نیکی از دو سو باشد. در این جدایی ها که پیش آمده بدی از دو سو بوده. ارمنیان یا آسوریان یا بهاییان یا زردشتیان یا دیگران که به دستاویز زبان یا کیش خود را جدا گرفته اند، دیگران هم با آنان با دیده بدگمانی نگریسته بیگانه شان شناخته اند و نامهربانی و بدرفتاری دریغ نداشته اند.

در سایه جدایی به همدیگر دختر نداده و نگرفته اند، آمد و رفت نکرده اند، در یک کشور زیسته با هم بیگانگی نموده اند. اینها چیزهایی است که پوشیده نتوان داشت.

اکنون باید اینها به هم خورد و از دو سو نیکی ها و مهربانی ها آغاز شود: دختر به هم داده و بگیرند، با هم بیایند و بروند، همچشمی ها و کینه ها از میان برخیزد، مرزهایی که پدید آورده شده شکسته گردد. از هر راه با هم درآمیزند و یگانگی ها کنند.

ما بی آنکه بخواهیم و اختیاری داریم به یک کشور افتاده ایم. میهنمان یکی شده، سود و زیانمان به هم بسته می باشد. در این کشور اگر ایمنی باشد و خواروبار فراوانی یابد و تندرستی فرمائروا گردد، چه آسوری چه ارمنی چه عرب چه ترک چه دیگران، همه بهره مند گردیده زندگانی با خوشی به سر خواهند برد، و اگر نباشد همه دچار رنج گردیده گزندها خواهند دید.

اگر خوشی و آسودگی می خواهیم و در پی سرفرازی و نیک نامی هستیم باید همه با هم یکی باشیم و اندیشه و دست یکی گردانیم و این کشور را راه بریم و در کوشش های نیک خواهانه جهانی که آغاز شده با دیگر توده ها شرکت کنیم. این است با پای ما. این است آنچه اگر نکنیم در برابر خدا و تاریخ و نژاد آینده روسیاه و بدنام خواهیم بود.

این جدایی‌ها زیانش بیشتر از آن است که در اینجا گفته شود. در جهان گناهی زشت‌تر از خیانت به توده و کشور خود نتوان یافت. این جدایی‌ها صدها کسان را به چنان خیانت زستی برمی‌انگیزد. این در نهاد هر مرد پاک‌نهادی گزارده شده که به کشور و میهن خود نیکی‌ها کند و جان‌فشانی‌ها نماید و نامی نیک درآورد. این جدایی‌ها هزاران کسان را از این سهش‌های پاک و نیک بی‌بهره می‌گرداند.

یک ارمنی یا یک آسوری (با حال کنونی) به کدام توده و میهن نیکی کند و چگونه کند؟! گرفتم که او کرد آیا دیگران ارجی خواهند گذاشت؟! آیا دلگرمی به او خواهند داشت؟!

در این زمینه گفته‌های یک جوان ارمنی مرا به تکان آورده. این جوان که اکنون از ماست چنین می‌گوید: «من ایرانی هستم. چشم باز کرده خود را در این آب و خاک دیده‌ام. دلم می‌خواست به میهن خود نیکی کنم. همچون جوان‌های فرانسه و انگلیس جان‌فشانی‌ها نمایم. دلم می‌خواست نیروهای جوانی خود را در این راه به کار اندازم. ولی می‌دیدم در به رویم بسته است. هرچه می‌اندیشیدم راه پیدا نمی‌کردم. به سربازخانه که رفتم دلم می‌خواست سرباز خوبی باشم، جریزه و شایستگی از خود نشان دهم. افسوس که می‌دیدم به من بدگمانند، دل‌گرمی نمی‌نمایند. چون می‌اندیشیدم می‌دیدم آنها هم حق دارند. از درد و اندوه به خود می‌پیچیدم...».

شما این جمله‌ها را ببینید: کدامش راست نیست؟! به کدامش پاسخی توان داد؟! در جنبش مشروطه که این جدایی‌ها به هم خورده آزادبخوانان ایرانی و گرجی و قفقازی و ارمنی - به هم آمیخته بودند، از ارمنیان جان‌فشانی‌ها دیده شد و یفرم‌خان و پتروس‌خان جا برای خود در تاریخ ایران باز کردند. ولی امروز با حال کنونی آیا می‌توان

جان فشانی از آنان چشم داشت؟!

۲۲. باید ایل‌ها را به حال خود نگذاشت

درباره ایل‌ها به هیچ گفتگویی نیاز نیست. در زندگانی امروزی آنچه باید نبود این ایل‌هاست. اینها گذشته از آنکه خودشان در زندگانی بسیار پس مانده‌اند و شیوه زیست ایشان یادگار زمان‌های پیش از تمدن است مایه آزار دیگران هم هستند. هر زمان که دولت ناتوان است کار اینها دزدی و راهزنی و تاراجگری است. روستاییان به کشت خود ایمن نمی‌باشند، بازرگانان به کالای خود بیمناکند، گله‌داران به گله‌های خود می‌ترسند. همیشه یکی از گله‌های بیگانگان راهزنی‌های اینان و نایمن بودن راه‌های بازرگانی بوده است. ما اینها را چرا نگه داشته‌ایم؟! با بودن اینها آیا دیگران حق ندارند توده ما را «نیم‌وحشی» خوانند؟! آیا حق ندارند به ما بخرند؟!

با این عیب بزرگ در توده‌تان، آیا شما می‌خواهید همگام دیگران باشید؟! می‌خواهید در میدان سیاست پس نمایند؟! آیا این است امید شما؟!

عیب این ایل‌ها تنها چادرنشینی یا کوچ بیلاق و قشلاق نیست. گویا این کارها بسیار کم شده است. عیب بزرگ آنها این است که زندگانی ایلی را نگاه داشته‌اند.

هر ایلی خود را جدا می‌گیرد، حکومت یا اداره‌های دولتی را نمی‌شناسند، اختیارشان بیش از همه در دست ایل‌بیگی‌ها و ایلخانی‌هاست، به کشاورزی ارجح نگزارده تا می‌توانند به آن نمی‌پردازند، بیش از همه گله‌دای را دنبال می‌کنند، اندیشه تاراج و

تاخت و تاز را از سر بیرون نمی‌کنند، دزدی و راهزنی را بد نمی‌شمارند - اینهاست بدی‌های آنها.

من گاهی می‌شنوم کسانی به آنان پشتیبانی می‌نمایند. این کسان را جز دشمن و بدخواه توده نتوان شناخت.

باید همه این ایل‌ها را ده‌نشین گردانیده همه را به کشاورزی و دیگر کارهای سودمند واداشت. آن‌گاه به جای ایل‌بیگی یا ایلخانی اداره‌های دولتی در میان آنها برپا گردانید. این کار دشوار نیست.

در باره روستاییان و ایل‌ها نکته بزرگ‌تر این است که آنان با تن‌های نیرومند و نیروهای مغزی نافر سوده خود برای آینده این توده امیدگامی هستند. ما اگر آنها را از آن تاریکی‌ها که افتاده‌اند بیرون آوریم و به آمیغ‌های زندگی آشنا گردانیم و آن‌ها را به تکان آورده به پایه دیگران رسانیم، در آینده چه بسا دانشمندان و مردان برجسته که از میان آنها بیرون آید و چه بسا کارهای بزرگ تاریخی که با دست آنها انجام گیرد.



۲۲. باید کتاب‌های سودمند بسیجید

درباره بیسوادی توده و رواج ننگرفتن دانش‌ها و هنرهای اروپایی و چاره کار جای گفتگو نیست. نود درصد مردم بیسوادند و برای چاره باید به شماره دبستان‌ها و دانشکده‌ها در شهرها افزوده شود. در دیه‌ها نیز در هر یکی از آنها یاری یک دبستان بنیاد یابد. باید سواد همگی باشد. این کار باید هرچه زودتر آغاز شود و هرچه تندتر پیش رود. در این باره‌ها جای گفتگو نیست.

جای گفتگو در آن است که مردم چون باسواد گردیدند در پی خواندن خواهند بود و کتاب‌ها برای خواندن خواهند خواست. پس



کنل محمد تقی خان

جای پرسشت که چه کتابهایی بخوانند؟ اگر کتاب‌های ما همین‌هاست که هست بی‌گمان زیان باسوادی بیشتر از سود آن خواهد بود.

چنان‌که گفته‌ایم بزرگترین گرفتاری در این توده گمراهی‌ها و نادانی‌های انبوه‌گوناگونی است که به‌عنوان کیش‌ها یا فلسفه یا صوفگیری یا مادیگری در میان است و پیداست که انبار آنها کتاب‌هاست که کسانی آنها را هرچه بیشتر خوانند بیشتر آلوده خواهند بود. این است در ایران باسوادان «روی‌هم‌رفته» آلوده‌تر از بیسوادان می‌باشند.

در جنبش مشروطه این نیک آزموده شد. در آن جنبش در میان آزادی‌خواهان بیسوادها بهتر و پافشارتر از باسوادان بودند. بیشتر سردستگان و جان‌فشانان یا سواد نمی‌داشتند (همچون ستارخان و باقرخان و یارمحمدخان و مانند آنها) و یا اگر می‌داشتند به این کتابها کم پرداخته بودند (همچون حیدر عموغلی و یفرم‌خان و دیگران). امروز هم شما اگر مردان و زنان بیسواد روستایی را با مردان و زنان درس‌خوانده شهری، از دیده شایندگی به زندگانی و سودمندی به کشور و توده، به سنجش گزارید هرآینه روی‌هم‌رفته آنها بهتر از روی‌هم‌رفته اینهاست.

اینها چیزهایی است که ما بارها گفته‌ایم و شما نیک می‌دانید. از اینجاست که ما یکی از کوشش‌های خود آن را گردانیده‌ایم که از یک سو این کتاب‌های زیانمند را تا می‌توانیم از میان می‌بریم و از یک سو به پدیدآوردن کتاب‌های سودمند یا بی‌زیان - در زمینه دانش و تاریخ و آمیغ‌های زندگانی - می‌پردازیم.

در این کشور از شصت سال پیش گفتگو از دیگر گردانیدن الفبا رفته

است. در این باره میرزا فتحعلی آخوندف و میرزا ملکم خان و دیگران کتابها نوشته‌اند و زبان‌های بسیار الفبای کنونی را نیک نشان داده‌اند. چندگونه الفبای نو برای گزاردن به جای آن ساخته شده.

این کوشش‌ها در جای خود بوده. بی‌گمان یکی از شوندهای بی‌سوادای ایرانیان سختی این الفبا بوده. امروز هم یکی از سنگها در راه رواج دانش‌ها و هنرهای اروپایی همان می‌باشد. در این باره‌ها جای سخنی نیست.

جای سخن آن است که ما چون الفبای آسان و بسامانی را در ایران رواج داده کار خواندن را آسان‌تر گردانیم، اگر کتاب‌های ما برای خواندن همین‌ها خواهد بود که هست، چنان‌که گفتیم بی‌گمان زبان کار بیش از سودش خواهد بود.

همان داستان الفبا را ما از دیده دور نداشته‌ایم و شاید بیشتر شما آگاهید که در آن باره نیز گام‌هایی برداشته‌ایم که همان‌که هنگامش رسید بی‌درنگ آن را به کار بندیم. ولی ما کوشش به نابودی کتاب‌های زیانمند و پدید آوردن کتابهای سودمند دیگر را بیاثر از آن دانسته این کار را به جلو انداخته‌ایم.



۲۴. فرهنگ در معنی والاترش نیرومندگردانیدن روان‌هاست

در باره فرهنگ سخن‌های گفتنی فراوان‌تر است. از دستگاهی که امروز در ایران به نام فرهنگ هست جای بسیار افسوس است که نتیجه وارونه به دست می‌آید، روشن‌تر گوئیم: به جای سود زبان از آن برمی‌خیزد.

ما اگر درباره بنیادگزاران این دستگاه بدگمان نباشیم و بدخواهشان

شناسیم ناچاریم بگوییم معنی فرهنگ را ندانسته‌اند و کارشان از روی فهم و بینش نبوده است. چون دیده‌اند در اروپا دبستان‌ها و دبیرستان‌ها هست خواسته‌اند مانند آنها در ایران هم باشد و چنین دانسته‌اند که هرچه در کتابهاست اگر به جوانان یاد دهند سودمند خواهد بود، و هرچه بیشتر بهتر. داستان اینان داستان آن کسی بوده که بپندارد بچه‌هایش هرچه خوردند خورده‌اند و هیچ چیز زیان نخواهد داشت (اگرچه زهرآلود باشد) و خوردن هرچه فرون تر بهتر.

این فرهنگ بیشتر جوانان را (نه همه‌شان را) از هرباره تباہ گردانیده، مغزهاشان از گمراهی‌ها و بدآموزی‌ها آکنده، روان‌ها و خردهاشان ناتوان ساخته، شهش‌هاشان از کار انداخته است.

اما چاره: نخست باید معنی راست فرهنگ دانسته شود. فرهنگ چیست؟ فرهنگ یاددادن آن چیزهایی است که نورسان و جوانان در زندگانی آینده‌شان به دانستن آنها نیاز خواهند داشت. این است فرهنگ. فرهنگ در معنی راست خود یاددادن آمیغ‌های زندگانی است.

ما چنان‌که در دبستان به بچگان خواندن و نوشتن یاد داده کمی از تاریخ و جغرافی و حساب و آیین تندرستی و مانند اینها را می‌آموزیم که در زندگانی به آنها نیاز خواهند داشت باید در یک آموزشگاه والاتر دیگری آنان را از آمیغ‌های گرانبهای زندگانی آگاه گردانیم. باید گوهر آدمی‌گری را به آنان روشن سازیم. برگزیدگی آدمی و برتری‌ها که او به جانوران و دیگر آفریده‌ها دارد و مانند اینها را به آنان بازنماییم. باید معنی راست زندگانی توده‌ای و همبستگی توده‌ها با یکدیگر و سررشته‌داری و کار و پیشه و زناشویی و بسیار مانند اینها را شرح دهیم. زیرا به اینها نیز در زیست خود نیاز خواهند داشت.

آنگاه ما در نوشته‌های خود این را بازنموده‌ایم که آدمی دارای دو گوهر جان و روان می‌باشد که بدی‌ها از گوهر جانی و نیکی‌ها از گوهر روانی است. همچنان بازنموده‌ایم که یک آدمی اگر به حال خود رها کرده شود گوهر جانی چیره بوده او را به بدیها آلوده‌تر خواهد گردانید. این است باید به حال خود رها کرده نشود و فرهیختی در میان باشد که گوهر روانی را توان‌تر گرداند. فرهنگ در معنی والاتر خود این توانا گردانیدن روان‌هاست.

ما اینها را در کتاب‌های خود با گشادی و روشنی بازنموده‌ایم که شما می‌دانید. در اینجا می‌خواهم بگویم که ما درباره فرهنگ نیز بهترین نقشه را کشیده‌ایم و در این باره از روی فهم و بینش گام‌هایی خواهیم برداشت.



۲۵. نخست باید آیین زندگانی روشن باشد

اما قانون‌ها و بنیادگزاری‌های دولت که یکی از گرفتاری‌های ایران بدی‌های آنهاست، چنانکه می‌دانید ایرانیان اینها را از اروپا گرفته‌اند و بی‌گمان کاری از روی فهم و بینش نبوده. این قانون‌ها خود نادرست بوده‌اند و در ایران نادرستی‌هایی پیدا کرده‌اند.

برای مثل می‌گویم: ما قانون‌های عدلیه را از اروپا گرفته‌ایم و از روی آنها عدلیه‌ها بنیاد گزارده‌ایم. در حالی که آن قانون‌ها خود در اروپا نادرست می‌بوده و نتیجه نادرستی از آنها به دست نمی‌آمده. از این سو در ایران، در میان به کارستن، نادرستی‌های دیگری پیدا کرده و پیچ و خم‌های دیگری به آنها افزوده شده، و امروز نتیجه آن است که ما دستگاه بسیار بزرگ و سنگینی به نام عدلیه می‌داریم و هزارها

کسان را در آن دستگاه به کار گمارده‌ایم و پول می‌پردازیم و در همان حال کمترین سودی از آن بر نمی‌داریم.

شاید کسانی این گفته را گزافه پندارند. ولی گزافه نیست. سنجیده می‌گویم: کمترین سودی از این دستگاه بر نمی‌داریم. چنین انگارید کسی با شما کلاه برداری کرده و از راه دغل یا نیرونک پول یا کالای شما را خورده و شما نیاز به عدلیه پیدا کرده‌اید که داد خواهید و پول یا کالای خود را پس گیرید آیا چکار توانید کرد؟! پیداست که باید رو به این دستگاه بیاورید. ولی آیا از او نتیجه تواند بود؟

هر روز در برابر چشم ماست و ما می‌بینیم که کسانی نیاز پیدا می‌کنند و به نام دادخواهی رو به این عدلیه می‌آورند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند و به جای سود زیان‌هایی نیز می‌برند.

شما باید وکیل بگیرید و پولی هم به او بدهید و شکایت کنید و دست‌کم چهار سال و پنج سال رنج برید و اندوه خورید و خواریها کشید و پیایی از پله‌های «کاخ دادگستری» بالا بروید و پایین بیایید و در پایان کار هم پول یا کالایی به دست شما نخواهد آمد، و اگر بسیار زبرک باشید بیش از این نخواهید توانست که کلاه‌بردار را به زندان اندازید. این خواهد بود نتیجه چهار و پنج سال کوشش‌های شما.

این یک مثل است و صدمانند آن یاد توان کرد. کسانی که این قانون‌ها را از فرانسه ترجمه کرده و این عدلیه را بنیاد نهاده‌اند هیچ نیندیشیده‌اند عدلیه چیست؟ ما چه نتیجه‌ای از آن خواهیم خواست؟ آیا آن نتیجه‌ها از این قانون‌ها و از این عدلیه به دست خواهد آمد؟ اینها از اندیشه آنها نگذشته است. «چون در اروپا هست ما هم باید داشته باشیم» - این بوده عنوان کار آنها.

اکنون باید همه اینها درست شود. باید قانون‌هایی از روی فهم و

بیش گزارده گردد. در همان زمینه عدلیه ما خواهیم توانست قانون‌هایی گزارده یک عدلیه ساده‌ای پدید آوریم که از یک سو اندازه داوران و کارمندان آن بیش از ده یک امروز نباشد و از یک سو کار آن چندان بسامان و تند باشد که کسی که امروز به عدلیه می‌رود و شکایت می‌کند. پس از ده روز نتیجه کار در دستش باشد. ما این را به آسانی خواهیم توانست. تنها عدلیه نیست. در دیگر زمینه‌ها نیز چنین است و به آسانی توان قانون‌های ساده گذاشت و اداره‌های کارآمدی پدید آورد.

در اینجا هم نکته بسیار ارجداری هست، و آن اینکه در یک توده نخست باید آیین زندگانی روشن گردد تا قانون‌ها از روی آن باشد. شاید کسانی معنی این را ندانند. این است می‌گوییم: زندگانی در یک توده راه‌های گوناگون تواند داشت. مثلاً امروز در جهان اندیشه‌های گوناگونی از کاپیتالیست و سوسیالیست و کمونیست و مانند اینها هست و ناگفته پیداست که هر یکی از اینها به قانون‌های دیگری نیازمند است و با قانون‌های دیگری تواند ساخت.

پس در یک توده نخست باید ببینند چه راهی را پیش می‌گیرند و چه آیینی را برمی‌گزینند. این خود گام نخست است. در ایران نیز چنین است و شما نیک می‌دانید که ما این نکته را به دیده گرفته در این چند سال بیش از همه خواسته‌ایم آیین زندگانی روشن باشد. کتاب «ورج‌اند» که نوشته‌ایم در این باره است، درباره آیین زندگانی است.

چون نشست به درازی انجامیده و مرا بیش از این توانایی گفتگو نیست سخن را در اینجا به پایان می‌رسانم که در نشست دیگر دنباله‌اش را بگیریم.

11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100
101
102
103
104
105
106
107
108
109
110
111
112
113
114
115
116
117
118
119
120
121
122
123
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133
134
135
136
137
138
139
140
141
142
143
144
145
146
147
148
149
150
151
152
153
154
155
156
157
158
159
160
161
162
163
164
165
166
167
168
169
170
171
172
173
174
175
176
177
178
179
180
181
182
183
184
185
186
187
188
189
190
191
192
193
194
195
196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
841
842
843
844
845
846
847
848
849
850
851
852
853
854
855
856
857
858
859
860
861
862
863
864
865
866
867
868
869
870
871
872
873
874
875
876
877
878
879
880
881
882
883
884
885
886
887
888
889
890
891
892
893
894
895
896
897
898
899
900
901
902
903
904
905
906
907
908
909
910
911
912
913
914
915
916
917
918
919
920
921
922
923
924
925
926
927
928
929
930
931
932
933
934
935
936
937
938
939
940
941
942
943
944
945
946
947
948
949
950
951
952
953
954
955
956
957
958
959
960
961
962
963
964
965
966
967
968
969
970
971
972
973
974
975
976
977
978
979
980
981
982
983
984
985
986
987
988
989
990
991
992
993
994
995
996
997
998
999
1000

نشست چهارم

در نشست گذشته آلودگی‌ها را فهرست‌وار شمرده از چاره برخی از آنها سخن راندم. اینک دنباله گفتگو را می‌گیریم:

۲۶. باید مغزها از این تیرگی بیرون آورده شود

کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی پایه زندگی توده‌ای است و ما اگر بخواهیم زندگیمان با آسایش و خوشی بگذرد باید به آنها ارج بگذاریم و تا توانیم بسامان آوریم.

در این باره گرفتاری دو چیز است: یکی آنکه معنی راست کار و پیشه دانسته نیست. دیگری اینکه همه از راهش بیرون رفته است. چیزی که غلط فهمیده شد غلط هم به کار بسته خواهد شد.

کار و پیشه و بازرگانی برای راه‌افتادن زندگانی توده‌ای است. گروهی که در یک جا می‌زیند باید هر یکی به کاری یا پیشه‌ای پردازد تا نیازمندی‌های زندگی بسیجیده گردد. ولی در اندیشه مردم کار و پیشه جز برای پول درآوردن نیست. هر مردی بایایی که برای خود

می‌شناسد آن است که پول دریاورد و با خانواده خود آسوده زید، کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی را هم راههایی برای پول‌درآوردن می‌شناسد.

کسی که می‌خواهد کاری یا پیشه‌ای برگزیند همه کوشش آن است که کاری پیدا کند که درآمدش به او بیشتر باشد و هیچ‌گاه دریند این‌که سودی از آن کار به زندگانی توده‌ای برسد نیست و این هیچ‌گاه از اندیشه او نخواهد گذشت.

در نتیجه همین است که شما می‌بینید در این توده کارهای بیهوده، کارهایی که نیاز به آنها نیست - از فالگیری و دعانویسی و جادوگری و روضه‌خوانی و آخوندی و رمان‌نویسی و شاعری و بسیار مانند اینها - رواج بی اندازه گرفته و صد هزارها کسان از این راه‌ها نان می‌خورند و از آن سو زمین‌های پهناور بسیار خشک و ویران افتاده کسی به کشت و کار آنها نمی‌پردازد. می‌بینید صد هزار کسان به نام‌های گوناگون مفتخواری می‌کنند و ننگ از آن نمی‌دارند و با سرهای افراشته در میان توده روز می‌گذرانند. این نمونه کوچکی از زبان‌های دانسته نبودن معنی راست کار و پیشه می‌باشد.

از سوی دیگر کارهای با هوده‌ای که در میان است - از کشاورزی و افزارسازی و بافتندگی و پرستندگی و بازرگانی و مانند اینها - نایسامانی‌های بسیاری در آنها رخ داده پستی‌ها و بلندی‌های ناسزایی پدید آمده. یک کارگر همه روز را می‌کوشد و تن و مغز می‌فرساید و به اندازه روزی خود و خاندانش مزد نمی‌برد و یک مدیر کل در پشت میز نشسته چند برابر نیاز خود ماهانه می‌گیرد.

برخی از کارها چون گوهر خود را از دست داده به جای سود زیان از آن برمی‌خیزد. مثلاً بازرگانی که نامش می‌بریم برای آن است که



آنکه در میان ایستاده شادروان خیابانی است

خواربار یا کالاهایی که بسیجیده می‌شود و باید به دست خاندان‌ها برسد کسانی میانجی باشند که از بسیجندگان خریده به خانواده‌ها بفروشتند و مایه آسانی کارها باشند. ولی امروز بازرگانی برای پول درآوردن و سرمایه‌اندوختن «حاجی آقا» شدن است و یک بازرگان حق خود می‌شمارد که کالا یا خواربار را که خریده با افزودن به بهای آن به بازرگان دیگری فروشد. حق خود می‌شمارد که کالا یا خواربار را در انبار نگه داشته بهایش را چندبرابر بالا برد.

آمدیم بر سر چاره، در این باره باید دو کار انجام گیرد: یکی آنکه معنی راست کار و پیشه و دادوستد و بازرگانی به مردم فهمانیده شود. سرچشمه همه آلودگی‌ها نفهمیدن و ندانستن است. گرداننده آدمی مغز اوست. باید مغزها از این تیرگی‌ها بیرون آید. در این شش سال جنگ ما دیدیم که بازرگانان و بازاریان در سایه نفهمیدن معنی اسکناس و اندازه ارزش سیم و زر (طلا و نقره) چه آشفتگی‌ها در کار زندگانی این مردم پدید آوردند. آمیغ‌های زندگانی که می‌گوییم بخش بزرگی از آن این چیزهاست.

کار دیگری آن است که در این زمینه قانون‌هایی گزارده گردد که چه کار و پیشه و چه داد و ستد و بازرگانی به سامان خود بازگردد و از مفتخواری‌ها و از کارهای بیهوده و از پستی‌ها و بلندی‌ها جلو گرفته شود.

اینهاست چاره و چنانکه آگاهید ما در همین زمینه نیز کوشش‌هایی کرده و گام‌هایی پیش رفته‌ایم.



۲۷. آیا شما گناهکار نیستید!؟

سستی کار کشاورزی در ایران و ویران بودن بخش بزرگی از زمین‌های ایران از هرباره مایه اندوه و شرمندگی است. سرزمینی که اگر از راهش آباد گردد به سیصد میلیون مردم خواربار تواند داد، پانزده میلیون در آن سختی می‌کشند.

در این کشور زمین‌های باردهی همچون خوزستان و سیستان و دشت مغان و گیلان و مازندران هست که ما بایستی به دیگران گندم فروشیم، و برای ما گندم از هندوستان می‌فرستند.

در جایی همچون خوزستان که بوته در آنجا درخت گردد و گندم تخمی بیست و پنج تخم و سی تخم بار دهد مردم بینوایند و بیشتر سال‌ها دچار کمیابی و گرسنگی می‌باشند. از همان خوزستان رودهای بزرگی همچون کارون و دز و کرخه و جراحی روان است و با این حال بخش بیشتر زمین‌ها خشک و ویرانه است.

در شوشتر که یک سال زندگی کرده‌ام خانه‌مان در کنار کارون (گرگر) می‌بود. گاهی که در ایوان نشستمی از پایین رود را دیدمی که آبهای به آن انبوهی به سوی دریا روان است، و از بالا زمین‌های پیرامون شهر را دیدمی که تا چشم کار می‌کند خشک و تیره است. این همیشه مایه اندوه من می‌بود.

تنها گندم و نان نیست. در این کشور صدیک مردم از میوه‌ها برخوردار نیستند. در تهران میوه خوراکی اعیان است. در این کشور میوه‌های سردسیری و گرمسیری هر دو تواند بود و می‌بایست یکی از کانون‌های فراوانی میوه به‌شمار آید. در سایه ناشایندگی ما دچار این حالیم.

در آن شوشتر که می‌بودیم روزی سفرنامه ابن بطوطه را می‌خواندم

دیدم از فراوانی میوه در آن شهر ستایش‌ها نوشته. در شگفت شدم که ما در این شهر جز خیار چنبر و کنار و هندوانه بی مزه و خرما میوه‌ای نمی‌شناسیم. پس آن فراوانی به کجا رفته؟! جای افسوس است که در شهری که آب از سه سویش فرا گرفته جز یک یا دو باغ نیست. در درون شهر درختی نتوان دید.

آنها با آن انبوهی به دریا می‌رود و بیهوده می‌گردد، زمین‌ها با آن نیرومندی و باردهی خشک و تهی می‌ماند، مردم بینوایی می‌کشند و گرسنگی می‌بینند. آیا اینها مایه شرمندگی نیست؟! آیا اینها نشان ناشایندگی نمی‌باشد؟! آیا شما در برابر خدا یا سپهر یا هر نامی که می‌گزارید گناهکار نیستید!؟

می‌گویند: «چکار کنیم؟ ما هم که در روزنامه‌ها از اهمیت کشاورزی سخن می‌رانیم، ما هم که مردم را تشویق به زراعت می‌کنیم...». می‌گویم: آن گفتارهایی که شما در روزنامه‌ها می‌نویسید مانند آن است که بیماران بنشینند و از بیدی بیماری و از نیکی تندرستی سخن رانند و چنین خواهند که با همان سخنان بیماری‌ها از میان رود و پیداست که نخواهد رفت. باید دید درد از کجاست و از همان‌جا چاره کوشید.

سستی کار کشاورزی در ایران از یک شوند برنخاسته. شوندهای بسیار به هم پیوسته و این نتیجه را پدید آورده است.



۲۸. باید به همه دردها با هم چاره شود

در این کوشش‌ها یکی از نکته‌ها که به ما روشن گردیده آن است که چنانکه دردها و گرفتاری‌ها به هم بسته است و یکی از دیگری آب

می خورد چاره آنها نیز هر یکی بسته به آن دیگرهاست که ما اگر به همه آنها یک جا چاره نکنیم نتیجه ای از کوشش های خود نخواهیم برداشت. این نکته بسیار ارجدار است و همین داستان سستی کشاورزی و چاره ای که برای آن باید اندیشیده شود بهترین دلیل می باشد.

چنانکه گفتم سستی کشاورزی از چند شئون است و اینک فهرست وار آنها را می شمارم:

۱. در این کشور روستایی یا کشاورز خوار است. ارجی به او گزارده نمی شود. در دیده مردم فلان روضه خوان و به همان رمان نویس صد ارج دارد که کشاورز یکی ندارد. در این کشور، رویهمرفته، کارها هر چه سخت تر و سودمندتر ارجش کمتر است.

۲. درهای مفتخواری به روی همه باز است. هر کسی تواند با اندک تلاشی راه روزی بی رنج یا کم رنجی برای خود پیدا کند و ناچار نیست که به رنجهای کشاورزی تن دهد.

۳. قانون مالکیت غلط است. روستایی می کوشد و رنجها می کشد و بیخس بزرگی از بهره اش را دیگری می برد. خود او و فرزندانش لخت و گرسنه می مانند.

۴. ایمنی نیست و با اندک آشفتگی شاهسون و کرد و لر و بوئراحمندی و عرب به راهزنی و دزدی و تاراج گری توانند برخاست و داراک کشاورز را تاراج توانند کرد.

۵. دولت دادگر نیست. یک گروهیان ژاندارم و یک مأمور دارایی سختی های گوناگون به روستاییان روا می دارند.

۶. در دیه ها به بسیاری از نیازمندی های زندگانی دسترس نیست، پزشک نیست، داروخانه نیست، دادگاه نیست، دبستان نیست، بلکه

گرما به هم نیست. از اینجاست که یک روستایی همانکه چندبار به شهر آمد و چشمش باز شد زندگانی در دیه برایش دشوار می‌گردد و بسیاری از ایشان دیه را گزارده به شهر می‌آیند و در اینجا به کارهای بیهوده می‌پردازند.

۷. کشاورز از معنی زندگی آگاه نیست. چشم باز کرده و این زندگانی پست را دیده و به آن خو گرفته که به بالاتر از آن اندیشه‌اش نمی‌رسد و آرزوی اینکه حال و کارش بهتر از این باشد در دل او نیست. بسیاری از آنان گرفتار بدآموزی‌های کیشهایند و ما می‌بینیم همان‌که سالی کارش بهتر بود و پولی به دستش رسید آن را برداشته آهنگ زیارت می‌کند. آنچه هیچگاه به اندیشه‌اش نمی‌رسد افزودن به زمین یا به افزارهای کار و بهترگردانیدن کشت خود می‌باشد.

اینها شوندهایی است که دست به هم داده و سستی کشاورزی و بدی آن را پدید آورده و ما اگر بخواهیم جنبشی به آن دهیم باید به همه اینها چاره کنیم. باید آمیغ‌های زندگانی را در مغزها جا داده کشاورزان و رنج‌کشان را ارجمند گردانیم، جلو مفتخواری را بگیریم، قانون بیدادگرانه مالکیت را به هم زنیم، ایمنی و دادگری را در کشور پایدار سازیم، دیه‌ها را به رویه شهرهای کوچک درآوریم، در هر یکی پزشک گماریم و دادگاه و دبستان و داروخانه و تلفن و برق برپا گردانیم، روستاییان را از تیزه‌مغزی و گمراهی بیرون آوریم. باید به همه اینها بکوشیم تا بتوانیم نتیجه برداریم.

گذشته از اینها کشاورزی در اروپا بسیار پیش‌رفته و رویه دانش به‌خود گرفته ماشین‌های گوناگون برای شخم‌کردن و تخم‌پاشیدن و درویدن و کوفتن و مانند اینها ساخته شده. ما باید از همه آنها بهره جوییم. باید دانشکده‌های کشاورزی به فراوانی در همه جای کشور

برپا گردد.

از این گفتار دو چیز را نیک توان فهمید: یکی آنکه نیکی ها که ما می خواهیم تنها با آرزو یا گفتگو یا هابهوی نتواند بود. دیگر اینکه نیکی ها همه باید در یک بار و یک جا آغاز گردد.

زمینه همه آنها را دانسته شدن آمیغ های زندگانی و روشن شدن اندیشه هاست که چون این زمینه آماده گردید باید به همه آنها در یک بار و یک جا آغاز کرد و این همان راه است که ما پیش گرفته ایم.

۲۹. باید پیش از همه با بیماری های درونی نبرد کرد

درباره بیماری ها گرفتاری دو چیز است: یکی فزونی بیماران و کمی پزشک و داروخانه، دیگری بی پروایی مردم به تندرستی و جلوگیری هایی که از راه ناهمی و گمراهی در میان است.

در این کشور در سراسر دیه ها (بلکه در برخی از شهرهای کوچک نیز) پزشک نیست، داروخانه نیست. بیمارستان جز در تهران و دوسه شهر دیگری پیدا نمی شود. بسیاری از بیماریها - از مالاریا و تراخم و کچلی و مانند اینها - در ایران ریشه دوانیده.

از این سو هنوز انبوه مردم به دعا و جادو و تب بندی و نذر و مانند اینها باور می دارند. به گمان ایشان معنی خداشناسی آن است که چون بیمار شدند دست به دامن دعا یازند. رفتن به نزد پزشک را نشانه سستی «ایمان» می شمارند. دستورهایی که درباره تندرستی داده می شود پروا نمی کنند. به میکروب باوری نمی دارند. به پاکیزگی ارج نمی گذارند، اگر گذارند تنها درباره خودشان است. آبهای تیره حوض را کشیده به آب انبار همسایه سر می دهند. زیلهای خانه را

بیرون آورده در کوچه می‌ریزند. زبانی را که از این کارها تواند بود نمی‌فهمند.

سه سال پیش هنگامی که در تهران تیفوئید و تیفوس فزونی یافته بود و از اداره بهداشتی دستور داده می‌شد که هرکسی خود را پاکیزه نگه دارد و از شپش پاک باشد من دویار در اتوبوس دیدم که همان‌که این گفتگو به میان آمد کسانی آواز برداشتند: «ای بابا، مگر ما به خدا ایمان نداریم؟! شپش چکاره است؟! کارها در دست خداست».

بسیاری از پزشکان خودشان همین حال را می‌دارند و چنین می‌پندارند که اگر به دعا و کارگردن آن در بهبودی باور نکنند بی‌دین خواهند بود. بسیاری از ایشان به بیماران دعا نیز نوشته می‌دهند.

شاید شنیده‌اید که پزشکی در آذربایجان، چون آنژکسیون می‌زند سوزن را با آب حوض می‌شوید، چرا که «الکل نجس است و آب حوض کُر و پاک می‌باشد».

این فزونی بیماریها و کمی تندرستی نتیجه چند چیز است که باید همه آنها به دیده گرفته شود و به همه آنها چاره شود. لیکن باید پیش از همه آمیغ‌ها دانسته شود و مغزها از این تیرگی بیرون آید.

درباره تندرستی و بیماری یک گرفتاری دیگر که در همه جهان است و در ایران نیز هست آن است که بسیاری از پزشکان پزشکی را کاری یا پیشه‌ای برای بهره‌مندی‌های خود می‌شمارند و بیش از همه در پی پول‌اندوزی هستند. دواسازی و دوافروشی نیز بازرگانی شده که جز برای سودجویی نیست.

اینها بسیار زیانمند است. پزشکی که در پی پول‌اندوزی است، به او دلگرم نتوان بود. در همین تهران هستند پزشکانی که چون در پی پول‌توزیند داروهای بی‌هوده به بیماران می‌خورانند. بیماری که دو

روزه بهبود تواند یافت ده روز می آورند و می برند. خدا می داند که سالانه چه اندازه کسانی قربانی این سودجوییها می گردند.

داروسازان و دوافروشان دغل کاریها بیشتر دارند. داروهای دروغی ساختن و رواج دادن، از یک دارو و ستایشهای بیجانوشتن، داروهای کهن را به جای نو فروختن از دغل کاریهای شناخته شده آنهاست.

یک گام برجسته بزرگی در راه نیکی جهان آن خواهد بود که پزشکی و داروسازی از اینحال بیرون آید. در آیین ما باید هیچ کاری یا پیشه ای را راه پول اندوزی نشناخت و جز به نام «انجام بایای توده ای خود» به آنها نپرداخت. به ویژه پزشکی که کاری ارجمند است و در زندگانی توده ای جایگاه والاتر می دارد و بسیار ناسزا است که راه پول اندوزی شناخته شود. درباره داروسازی ما برآنیم که باید دولت ها آن را به زیر نگرهبانی گیرند و اختیاری به بازرگانان یا پزشکان سودجو ندهند.



۳۰. ما به راه کار یاگذارده ایم

تا اینجا سخن از آلودگیها راندم. ده آلودگی شمرده بودم از چاره هریکی جداگانه سخن راندم. کسانی خواهند گفت: «راه کار چیست؟ از کجا باید آغاز گردد؟» من پاسخ این پرسش را در میان سخنان خود دادم. چند بار تکرار کردم که سترچشمه همه آلودگیها گمراهیها و نادانیهاست، تیرگی مغزهاست. راه کار نیز همین است که ما به روشن گردانیدن آمیغها پردازیم و مغزها را از تیرگی بیرون آوریم. این نکته در ایران نادانسته مانده که گرداننده و راهبرنده آدمی

دانسته‌ها و فهمیده‌های اوست. این چیزی است که روان‌شناسی هم خواهد پذیرفت. امروز شما از راه دور برخاسته به اینجا آمده‌اید. چه چیز شما را آورده است؟ چیزی که شما را از جایتان برانگیزانیده و روهاتان به این سوگردانیده و پاهاتان به تکان آورده تا به اینجا رسانیده چه بوده؟ جز اندیشه‌هایی بوده که در مغز داشته‌اید؟ جز این بوده که می‌دانستید در اینجا نشستی برپا خواهد شد و این نشست را سودمند می‌دانستید و همین چیزها شما را به اینجا رسانیده؟! چنین انگاریم که این اندیشه‌ها در شما نبوده آیا باز توانستیدی آمد؟!

آری این نکته نادانسته مانده است. بارها دیده‌ام کسی می‌آید و چنین می‌گوید: «اینها که شما می‌نویسید همه سخن است. کار باید کرد». بلکه این بهانه‌ای در دست دشمنان ما بوده که ریشخند کنند و نیشهایی زنند. فلان مرد خیره‌رو می‌آید و چنین می‌گوید: «شما در این چندسال چه کرده‌اید؟! شما همه‌اش حرف می‌زنید. ببینید لنین و استالین چه کردند؟!»

اینها نمی‌دانند که هر جنبشی آغازش سخن است. اسلام که آن تکان را به جهان داد آغازش جز سخن نمی‌بود. همان کمونیستی که کشور بزرگ روس را زیر و روگردانیده سال‌های دراز جز سخن نمی‌بوده.

روزی به یکی گفتم: ما شما را «مستشار» خود گردانیدیم. به ما راه نمایید، بگویید چه کنیم؟ ... چچه کنیم که کار باشد و سخن نباشد؟ ... از پاسخ درماند. گفتم: پس با این درماندگی است که آمده به ما خرده می‌گیرید و ریشخند می‌کنید؟! گفتم: «من خودم هم نمی‌دانم چه کار باید کرد». گفتم: اگر تو نمی‌دانی ما می‌دانیم و از روی فهم و بینش راهی را پیش گرفته‌ایم.



مستر چرچیل

تو نمی دانی. ولی ما می دانیم که همه جنبش های جهان از سخن پدید آمده. سخنانی رانده شده، آمیغ هایی روشن گردیده، آهنگ هایی (عزم هایی) در دل ها پدید آمده، راه کوشش شناخته شده، یک دسته هم اندیشه و هم آهنگ دست به هم داده به پیشرفت پرداخته اند. این است راه کار و جز این نیست.

شما چنین انگارید که امروز در ایران هزار تن از مردان برجسته از وزیران، از پیشوایان احزاب، از روزنامه‌نویسان، از دانشمندان، از ملایان - از سوی توده برای چاره به آلودگی‌ها برگزیده شوند و آنان نشستها برپا گردانند - آیا خواهند توانست کاری به انجام رسانند؟ بی‌گمان نخواهند توانست. زیرا در بیشتر آنان آهنگی نیست و از ته دل چیزی نمی‌خواهند. آنگاه راه روشنی درپیش نمی‌دارند، نه آلودگی‌ها را می‌شناسند و نه چاره آنها را. اگر بخواهند با گفتگو راه را روشن گردانند این گفتگو آنها را از هم خواهد پراکند.

ولی چون از پیش سخنانی به میان آید و آمیغ‌هایی روشن گردد و راه کوشش گشاده شود به گفتگویی نیاز نخواهد بود و باهمادی که از این راه پدید می‌آید همان‌که به کار آغاز کرد بی‌هیچ درنگی پیش خواهد رفت.

اینها را که می‌گویم خواستم دو چیز است: یکی آنکه در چاره‌جویی به آلودگی‌ها راه کار روشن گردانیدن آمیغ‌ها و تکان دادن به اندیشه‌هاست. کوشش باید از اینجا آغاز یابد. دیگری اینکه ما به آن راه پاگزارده‌ایم و گام‌هایی نیز پیش رفته‌ایم.



۳۶. کوششی نیست که نتیجه ندهد

در ایران گروهی هستند که کالاشان نومید است. همان‌که سخنی از پیراستن توده شنوند و یا کوششی بینند نومیدی نشان داده چنین گویند: «این مردم نمی‌شوند».

بی‌هیچ سرمایه‌ای خود را «مصلح» می‌شمارند و بی‌هیچ کوشش و آزمایشی نومیدند و خود را پس کشیده‌اند.

در ایران چیزهایی هست که در اصل خود بزرگ می‌بوده و اکنون بسیار کوچک شده. مثلاً «خان» زمانی بسیار بزرگ می‌بوده. زمانی در همه ایران یک خان بیشتر نتوانستی بود. ولی کم‌کم از ارج آن کاسته به جایی رسیده بود که بسته به رخت می‌بود. کسی اگر عمامه به سر می‌گذاشت و جامه دراز می‌پوشید «شیخ» می‌بود و همان‌که کلاه گزارده جامه کوتاه به تن می‌کرد «خان» می‌شد. مطربها و بوزینه‌گردانان همه خان می‌بودند. رسوایش به جایی رسید که آزادگان از آن بیزاری جستند و دولت قانونی گذرانیده نام‌ها را از آن پاک گردانید.

«دینار» نام سکه‌ای از زر می‌بوده که به حساب امروزی هر دیناری دست‌کم دویست ریال ارزش می‌داشته. ولی کم‌کم از ارزش آن کاسته در زمان ما به جایی رسیده بود که هر هزار دینار یک ریال می‌بود. واژه بدبخت دویست هزار بار کوچکتر از اصل خود شده بود.

از این‌گونه فراوان است. داستان «اصلاح» یا پیراستن توده از آلودگی‌ها نیز از آنهاست. این نیز هزارها بار کوچکتر گردیده تا بدینسان به دهان‌ها افتاده.

هزارها کسان دعوی «مصلحی» می‌دارند. ولی اگر شما آنان را به بازپرس کشیده از هر کدام بپرسید: «اصلاح چیست؟ دردها کدام است؟ چاره‌ها چه باید بود؟» یا چون می‌گویند: «این مردم نمی‌شوند» شما بپرسید: «چرا نمی‌شوند؟ چه شده که دیگران بشوند و اینها نشوند؟» به هیچ یک از اینها پاسخ درستی نخواهید شنید. زیرا اینها چیزهایی است که هیچگاه نیندیشیده‌اند.

اینها بسیار پست است و جز در خور ریشخند نیست. اینها را که می‌گویم من ننگم می‌آید.

در ایران هزار سال است گرفتاری‌ها آغاز یافته و زمان به زمان بدتر

گردیده و تاکنون جنبشی به نام چاره‌جویی رخ نداده. گفتن اینکه «این توده نیک نخواهد بود» بسیار بی‌جاست. سخنی است بسیار بی‌دلیل. چیزی که هست گرفتاری بسیار بزرگی است و چاره نیز کار آسانی نیست.

نخست سرمایه می‌خواست. بایستی آلودگی‌ها و گرفتاری‌ها شناخته گردد و سرچشمه آنها دانسته شود و چاره نیز از آن راه آغاز یابد.

دوم به باهماد نیاز می‌داشت. می‌بایست گروهی از پاکدلان و نیکخواهان آهنگها یکی گردانند و دست به هم زنند و در راه کوشش گام به گام پیش روند.

بنیاد کار این دو چیز است و ما خشنودیم که هر دو را می‌داریم. خشنودیم که بنیاد کار آماده گردیده است. سخن از آلودگی‌ها و چاره‌های آنها به پایان رسید. ما نیز نشست را به پایان می‌رسانیم.

نشست پنجم

در این نشست به پایه دوم از سه پایه سیاست پرداخته سخن از رفتار خودمان با دولت‌های روس و انگلیس خواهیم راند. کسانی تنها این را سیاست می‌شناسند و سیاست را جز به این معنی نمی‌شمارند. ما با آنان هم‌داستان نیستیم. ولی ما به این زمینه نیز ارج بسیار می‌گذاریم.



۳۲. ما در این باره هم راهی روشن پیش گرفته‌ایم

همه می‌دانیم امروز کارهای جهان در دست سه دولت بزرگ روس و انگلیس و آمریکا است و از این سه دولت دوتای نخست با ما همسایه‌اند. کشور ما در میان خاک‌ها و آب‌های روس و انگلیس نهاده شده. گردش جهان و پیش‌آمدهای تاریخی، توده روس را از کنار دریای شمال و نژاد انگلیس را از آن سوی دریای مانش کشیده و آورده و از شمال و جنوب با ما همسایه گردانیده. از زمان فتح‌علیشاه ایرانیان چشم باز کرده و خود را در این تنگنا دیده‌اند.

این است جای گفتگوست که رفتار ما با این دو دولت چه باشد؟ چه راهی با این و آن پیش گیریم؟ کدام را دوست و کدام را دشمن خود شماریم؟ این دو دولت که با هم کشاکش‌های بسیار می‌دارند و سیاست‌هاشان در این کشور برخورد پیدا کرده ما در میانه چکار کنیم؟ چگونه خود را ایمن و آسوده گردانیم؟

آنگاه از بیست و چندسال پیش، در میان این دو دولت، در آیین و راه زندگانی نیز دو تیرگی پیدا شده. توده روس درفش سوسیالیسم و کمونیزم افراشته‌اند و حزبی که امروز به کشور پهناور روس فرمان می‌راند حزب کمونیست است. درحالی که در انگلیس حزب‌های دیگر نیرومندترند و دولت انگلیس هوادار سرمایه‌داری می‌باشد. این زمینه دیگری برای نبردها و همچشمی‌های ایشان است. ایرانیان در این دو تیرگیها چه حالی پیش گیرند؟ به کدام سو گرایند؟

جستار بسیار بزرگی است. جستاری است که تاکنون در پیرامون آن، از روی فهم و بینش، سخن رانده نشده. من می‌خواهم ما آن را نیک بکاویم. می‌خواهم در پیرامونش آزادانه گفتگو کنیم. امروز در ایران تکانی هست. انبوهی از جوانان و دیگران دلبستگی به توده و کشور می‌دارند. ولی در برابر این جستار درمانده‌اند و برخی هم به راه گمراهی افتاده‌اند.

آنان باور نمی‌کنند که ما بتوانیم با روس و انگلیس همسری کنیم و استقلال خود را نگه داریم. این را نشدنی می‌پندارند. این است یک دسته گریبان به دست نومیدی. داده کار را به پیشامدها واگذارده‌اند. یک دسته چاره دیگر ندیده دست به دامن ناله و زاری یازیده‌اند. یک دسته انگلیس را بهتر دانسته چنین می‌خواهند که ایرانیان پشت به سیاست آنان داده خود را از روسها نگه دارند. یک دسته وارونه آن را

گرفته می‌خواهند این مردم به روسها گراییده دست انگلیس را از خود برتابند.

ما می‌گوییم: بهتر از اینها توان اندیشید، بهتر از اینها راه توان یافت. اینها یا از نومیدی و یا از سستی و یا از سهش‌های خام است. در چنین کار بزرگی باید بیش از همه فهم و خرد را راهنما گردانید و هرچه توان دوران‌دیش و باریک‌بین بود.

من در اینجا هم به گفته‌های پیش‌باز می‌گردم. در اینجا هم می‌گوییم: اگر ایرانیان خود را از آلودگی‌ها پاک گردانند و رفتار و زیستشان از روی فهم و خرد باشد راه‌رفتن با روس و انگلیس به آنان سختی نخواهد داشت.



۳۳. دسته‌ای باید توده را راه برد

در این کشور نخست باید دسته‌ای باشند که رشته کارهای توده را به دست گیرند و از روی پروگرامی آن را راه برند. در یک کشور یا باید خود توده به راه زندگانی بینا باشند و با همسایگان از روی فهم و بینش راه روند و یا دسته‌ای بینا و بافهم پیش‌افتاده آنان را راه برند. در کشوری که نه خود توده بیناست و نه دسته بینایی رشته کارها را در دست می‌دارد گفتگو از سیاست بسیار بیهوده است.

توده ایران با این بی‌سریج و بی‌سامانی چه سیاستی توانند داشت؟! گرفتم که سیاستی بویژه گرداننده آن کی‌ها خواهند بود؟!!

این کابینه‌ها که می‌آیند و می‌روند سیاستی راه توانند برد؟! ده تن وزیر که خودشان راهی (مسلکی) دنبال نمی‌کنند و هر یکی اندیشه‌هایش جدا از دیگران است، و آنگاه پشتشان به جایی گرم

نیست و به دلخواه این و آن می‌آیند و می‌روند چه سیاستی پی توانند کرد؟!

کارهای سیاسی تنها داشتن وزیر خارجه و نماینده فرستادن به کشورهای بیگانه و شرکت در انجمن‌های «بین‌المللی» نیست. تنها با اینها گره از کارها نتوان گشود. باید دید یک دولت چه اندیشه‌هایی دنبال می‌کند و با هر یکی از همسایگان می‌خواهد چه رفتاری پیش گیرد.

همه می‌دانیم امروز ایران گرفتار چه دسته‌بندی‌هاست. در سایه نبودن سیاستی روشن و دولتی نیرومند گروهی به شوروی گراییده‌اند و گروهی به سود انگلیس می‌کوشند و دسته‌بندی‌های بزرگی پدید آمده که آن خود مایه گرفتاری است. به ویژه اگر رنجیدگی در میانه دو دولت پدید آید که هروآینه این دودستگی در ایران به پیگار خواهد انجامید. چنان‌که میزا ملکم‌خان مثل زده امروز حال ایران حال یک کشتی است که در دریای موج‌خیز افتاده و ناخدا و کشتیبانی هم نیست. جای هیچ گفتگو نیست که باید در ایران یکی از سه کار باشد: یا دسته نیرومند شاینده‌ای با راهی روشن به روی کار آید و سررشته کشور را به دست گیرد و خردمندان و دوراندیشانه آن را راه برد، و یا همچون زمان رضاشاه دیکتاتوری برخیزد و با دلخواه خود - نیک یا بد - کارهایی کند، و یا کشور همیشه دچار آشفتگی باشد و روز به روز بدتر گردد.

بیشتر ایرانیان گرفتار خود خواهند آیند و از سخت‌ترین کارهاست که به باهمادی پیوندند. از سخت‌ترین کارهاست که هزارتن و دو هزارتن با فهم و دانش با هم یکی باشند. همان جوانان که برای استقلال ایران جوش می‌زنند هر یکی در آرزوست که پیشوا باشد. از پیشوا بودن به

ده تن بیشتر خوشش می‌آید تا همدستی با هزار تن. اینان گرفتار هوس‌های خود هستند و این جوش‌ها و سهش‌ها که نشان می‌دهند بیش از همه، از روی هوسهاست.

این عیب بسیار بزرگی در آنهاست. این از ناتوانی روان‌های ایشان است. پیشوند نیست که ما از فرهنگ آن همه می‌نالیم. یکی از زیان‌های بزرگ فرهنگ همین است که روان‌های جوانان را ناتوان گردانیده به نیروی خودخواهی آنها بسیار می‌افزاید.

به‌رحال مردمی که نمی‌توانند به هوسها و خودخواهی‌های خود چیره درآیند و دسته‌ای از میان ایشان بر نمی‌خیزد که سررشته کارهای کشور را به دست گیرد و از روی فهم و بینش توده را راه برد - چنان مردمی حق‌گله از بدبختی نخواهند داشت.

در این زمینه به سخن درازی نیاز نیست. اگر کار از روی فهم و خرد است و خواسته می‌شود این توده از بدبختی‌ها رها گردد و از این تنگنا که در میانه دو دولت بزرگ افتاده بیرون آید هرآینه باید دسته‌ای با فهم و بینش (دسته‌ای که از مردان پاکدل و دوراندیش و از جوانان خونگرم گردن‌فراز پدید آید)، سررشته کارها را به دست گیرد و این توده را راه برد، و این دسته یا باهماد باید در زمینه رفتار با دولت‌های همسایه دو چیز را پایه کارهای خود گرداند: یکی اینکه توده ایران برای خود زید و از هر باره دارای استقلال باشد. دیگری آنکه با روس و انگلیس نیکخواهی و دوستی کند و هر دو را یک‌سان گرفته کمترین گرایشی به یک سو نشان ندهد. این دو چیز بنیاد سیاست ایران باشد.

این است راه‌هایی ایران، و من برای آنکه گفته خود را روشن‌تر گردانم بهتر می‌دانم درباره هر یکی از این دو چیز سخن رانم:

۳۴. استقلال چیست؟

دربارهٔ استقلال در ایران اندیشه‌های گمراهی هست و من ناچار خواهم شد در اینجا از زمینه‌گفتگو بیرون روم و سخن را از یک جای دور گرفته پیش آیم:

این تیره‌هایی که امروز در روی زمینند و هرکدام توده‌ای شده جدا از دیگران زندگانی می‌کنند در نتیجه گردش جهان به این حال رسیده‌اند. مثلاً مردم فرانسه که زبان و نژاد جدا می‌دارند و جدا از دیگران زندگی می‌کنند تاریخ درازی می‌دارند و در نتیجه صدها پیشامدهای تاریخی بوده که چنان توده و کشوری پدید آمده.

تبار آدمیان یکی است. ولی گردش جهان آنها را تیره به تیره گردانیده و این جدایی‌ها را در میان آنها پدید آورده. اکنون ببینیم ما به اینها با چه دیده می‌نگریم؟ به این جدایی‌ها چه معنایی می‌دهیم؟ اینها زیانمند است یا سودمند؟ باید برود یا بماند. در این باره است که می‌خواهیم سخن رانیم.

در نگاه نخست چنین پیداست که این جدایی‌ها رفتاری‌ها پدید می‌آورد. جنگ‌ها و خونریزی‌ها از آن برمی‌خیزد. همین جنگ که پس از شش سال خونریزی و ویرانی تازه پایان یافته نتیجه آنها بوده. توده‌ها چون از هم جدایند هر یکی به دیگران برتری می‌فروشد و به آرزوی چیرگی می‌افتد و با هم نبرد. و کشاکش می‌کنند و کار را به جنگ می‌رسانند.

از اینجاست سوسیالیست‌ها که دشمن جنگند برای جلوگیری از آن، آرزو می‌کنند که کشورها و مرزها از میان رود و همه توده‌ها یکی باشند. این اندیشه آنهاست.

ولی اگر نیک اندیشیم این جداییها زیانمند نیست، بلکه اگر کارها



ژنرال یسیم استالین

از راهش پیش رود سودها نیز دارد. ما در یک کشور هم برای آسانی کارها بخشها پدید می‌آوریم. مثلاً ایران یک کشور است و مردم ایران یک توده‌اند. در همان حال ما آن را به چند استان و شهرستان بخش کرده‌ایم که به هر استان و شهرستانی استاندار یا فرماندار جداگانه می‌فرستیم و اداره‌های جداگانه برپا می‌گردانیم. در یک کوی که هزار خانواده می‌نشینند ما بهتر دانسته‌ایم که هر خانواده‌ای در خانه جدایی نشینند و در کارهای خانواده‌ای آزاد و جداسر باشد. این را نه تنها زیانمند ندانسته سودمند و بایا نیز شناخته‌ایم.

اگر روزی آرزوی سوسیالیست‌ها برآورده شود و سراسر جهان یک کشور گردد و دارای یک حکومت باشد باز باید بخش‌ها پدید آورده شود و هر یکی از کشورهای کنونی بخش جدایی بوده و هر توده‌ای در کارهای درونی خود آزاد و جداسر باشد.

پس این کشورها و توده‌ها که پدید آمده و هست زیانمند نیست. حال آنها حال خانه‌ها و خانواده‌هاست. آنچه زیانمند است و به جنگ و خونریزی می‌انجامد هم‌چشمی‌ها و کشاکش‌هاست که توده‌ها می‌نمایند و کوششی که باید کرد درباره این کشاکش‌هاست.

امروز بهترین راه برای نیکی جهان آن است که کشورها چنانکه هست باشد و هر توده‌ای در کارهای خود آزاد باشد. هر توده‌ای کارهای خود را بهتر و دلسوزانه‌تر انجام تواند داد. از آن سو در بیرون در میان توده‌ها همبستگی‌ها پیاپی شد و قانون‌ها در میان ایشان روان گردد. هم آزادی هر توده‌ای در کارهای ویژه خود نیک است و باید بود و هم این همبستگی‌های بیرونی در کارهای همگانی جهان. درست داستان خانواده‌ها و کوی است.

«استقلال» که می‌گوییم به این معنی است. استقلال آن است که هر

توده‌ای برای خود زندگی کند نه برای دیگران، و در سامان دادن به کارهای زندگانی و کوشیدن به آبادی کشور خود آزاد و جداسر باشد. استقلال یک چیز پنداری نیست و نتیجه‌های بسیار را در پی دارد. استقلال در اینجا با آزادی به یک معنی است.

ما از زمان برده‌داری دور شده‌ایم. ولی معنی برده را می‌دانیم و از حال بردگان آگاهیم. در زندگانی میانه آزاد و برده جدایی بسیار می‌بود. یک مرد آزاد بهر خود می‌زیسته و در پی سود و زیان خود می‌بوده. ولی یک برده بهر دیگری می‌زیسته و آزاد نمی‌بوده که در پی سود و زیان خود باشد و خوشی و آسایش خود را دنبال کند. در زندگانی توده‌ای جدایی میانه استقلال داشتن و نداشتن به همان اندازه است.

۳۵. گمراهی‌های سیاسی

چنانکه گفتم دسته‌هایی در ایران هستند که رهایی ایرانیان را از این گرفتاری‌ها که می‌دارند جز در گراییدن به یکی از دو دولت نمی‌شناسند که گروهی به انگلیس و گروهی به روس گراییده‌اند. اینان یک دسته از روس بیمناکند و برای نگهداری ایران پشتیبانی انگلیس را به ایامی شمارند. یک دسته دیگر سرچشمه بدبختی‌های ایران را رفتار انگلیس دانسته برای رهایی از آنها به هواداری روس نیاز می‌بینند. گاهی کسانی هم بی‌باکی نمودند که از بیوستن می‌زنند. بارها شنیده شده: «ما اگر زیر دست انگلیس باشیم چه خواهد بود؟!»، «ما اگر به روسها پیوندیم چه زیان خواهد داشت؟!»، «استقلال چیست؟!». اینها همه خیال است!.

ولی اینها گمراهی‌های سیاسی است. این اندیشه‌ها ناستوده و

خام است و ایرادهایی به آنها توان گرفت: نخست استقلال گرانبها تر از آن است که اینان شناخته‌اند. اینان به گفته خودشان استقلال را چیزی پنداری و تفننی می‌شمارند که اگر بود بوده نبود نبوده. ولی چنین نیست و استقلال دارای نتیجه‌های بسیاری است.

دوم سرچشمه رفتاری‌های ایران آلودگی‌های خود توده است، و این آلودگی‌ها نه چیزی است که با گراییدن به روس یا انگلیس چاره شود. این آلودگی‌ها چاره‌اش جز با دست خودمان نتواند بود و ما باید آزاد باشیم تا بتوانیم به این دردها چاره کنیم. گرایش به یکی از دو دولت میدان آزادی را به ما تنگ‌تر خواهد گردانید.

سوم با حال کنونی جهان و با پیمانهای دوستی که در میانه دولت‌هاست نشدنی است که یکی از دو دولت، به زبان آن دیگر، پشتیبانی آشکار به ما کند و یا به پاس دلخواه ما پیمان دوستی خود را با آن یکی به هم زند. از این گرایش‌ها جز آن نتیجه نخواهد بود که ما را افزار کارگردانند و به سود خود به این سو و آن سو چرخانند.

چهارم با این دسته‌بندی‌ها که در این کشور است، اگر یک دسته بخواهند به این دولت گرایند دسته‌های دیگر به نام همچشمی به دولت دیگر خواهند گرایید، و این گذشته از اینکه آشفستگی را در کشور بیشتر خواهد گردانید مایه رنج همان دولت‌ها خواهد بود و هرآینه آنان ما را خوار خواهند شمرد و بیاسی به ما نخواهند گذاشت.

یک جمله بگویم این رفتارها بسیار بیم‌آور است و چه بسا که روزهای بسیار تیره و سیاهی را برای این توده پدید آورد. کشوری همچون ایران را که مانند ظرف شکسته‌ای است به میان کشاکشهای دو دولت بزرگ انداختن بسیار دور از خرد است. آنان به گمان خود

می خواهند دخالت بیگانگان را کمتر گردانند. ولی رفتارهاشان نتیجه وارونه داده دخالت بیگانگان را هرچه بیشتر تواند گردانید. آن نومیدی‌ها که می نمایند و آن بهانه‌ها که می آورند بسیار بی‌پاست. نخست این غلط است که ما همه بدی‌ها را از سیاست انگلیس بدانیم. غلط است که از دولت روس آن همه بترسیم. اینها اندیشه‌های آن کسانی است که درباره توده و گرفتاری‌های آن نیک نیندیشیده آنها را نفهمیده‌اند. سخنی را که چندبار گفتم باز می‌گویم: سرچشمه بدی‌ها بیش از هم آلودگی‌های خود توده است و باید بیش از همه اینها را به دیده گرفت. دوم گرفتیم که بهانه‌هاشان راست است. آیا چاره سیاست انگلیس گراییدن به روس، و چاره ترس از روس پناهیدن به انگلیس می‌باشد؟! آیا فهم و خرد چنین کاری را سزا می‌شمارد؟! می‌شمارد؟! می‌شمارد!؟

روزی به یکی گفتم: داستان شما یا این رفتارتان داستان کسی است که خود را کشته و چنین نوشته بود: «فلان خویشاوند با من دشمن است، قصد جانم دارد. من از ترس جان خودم را کاشتم».



۳۶. باید به استقلال ارج بیشتر گذاشت

در این زمینه بیش از این سخن نمی‌رانم. جای گفتگو نیست که ما باید به استقلال خود ارج بگذاریم و در بند نگهداری آن باشیم و کارهای خود را خودمان به انجام رسانیم. ما اگر به استقلال ارج نگذاریم به چه چیز ارج خواهیم گذاشت؟! ایران باید با همه خاک خود بماند و ما در این کشور برای خود زندگی کنیم و در پی آسایش و خوشی خود باشیم. ما یکی از توده‌های جهانیم و این سرزمین میهن ماست. باید

نیک باشیم و خود را از آلودگی‌ها پیراییم و کشور خود را آباد گردانیم و با سرفرازی زندگی کنیم. این باید بود آرمان ما.

ما از گراییدن به یکی از دو دولت نه تنها سودی نخواهیم دید زبان‌های بسیار خواهیم دید و دشواری‌های ما بیشتر خواهد گردید. چنان‌که گفتم در کشور آشفته‌گی‌ها فزونی خواهد یافت، دودستگی‌ها سخت‌تر خواهد گردید، از ارجح ما در نزد بیگانگان خواهد کاست، آزادی ما در کوشش به نیکی توده کمتر خواهد بود. آنگاه چه دولت روس و چه دولت انگلیس، این نخواهند کرد که به پشتیبانی آشکار از ما برخیزند، و به پاس دلخواه ما دوستی خود را بهم زنند. جز آنکه ما را افزار گردانند و به این سو و آن سو دوانند به کاری نخواهند برخاست.

امروز حال جهان چنان است که نه تنها سود ما، سود دولت‌های انگلیس و روس نیز، در آن است که ما استقلال خود را نگه داریم و کارهای کشور را خودمان راه اندازیم و به هیچ‌یک از آن دو دولت نگراییم. بودن یک ایران آزاد و استوار به سود آن دولتها نیز هست.

اینکه روس و انگلیس استقلال ایران را به راست می‌دارند و پیایی می‌گویند: «ما با ایران دعوی‌خاکی نداریم» تعارف یا فریبکاری نیست و از روی راستی است. در حال امروزی چشم به خاک ایران دوختن و یا دست‌اندازی به گوشه‌ای از این کشور کردن، به زیان آنهاست. روس و انگلیس هر یکی سیاست جهانی بسیار بزرگی را دنبال می‌کنند و خود آنها پیشگام شده انجمن سانفرانسیسکو برپا می‌گردانند، و سخن از آزادی همه توده‌ها به میان آورده «منشور»ها بیرون می‌دهند. با آن سیاست بسیار ناسازگار است که بیایند و در ایران دعوی‌خاکی کنند و یا استقلال این کشور را بهم زنند.

آنگاه امروز انگلیس و روس با هم دوستی پیدا کرده‌اند و در کارهای جهان همدست یکدیگر می‌باشند. هیچگاه این دو دولت - یا بهتر گویم: این دو توده - به پاس دلخواه ما دوستی خود را بهم نخواهند زد.

از دو حال بیرون نیست: روس و انگلیس یا در اندیشه دوستی با یکدیگر و خواهان صلح و آرامشند و در آن حال پروایی به ما نخواهند داشت و دوباره می‌گویم به پاس دلخواه ما دوستی خود را به هم نخواهند زد، و یا اندیشه دوستی ندارند و در پی پدید آوردن جنگ می‌باشند و در آن حال نیز ما جز افزاری در دست آنها نخواهیم بود و جز بدبختی‌ها بهره‌ای نخواهیم برد.

آری یک چیز را پنهان نتوان داشت و آن دخالت‌هایی است که روس و انگلیس در کارهای ایران، در آشکار و پنهان، از دور و نزدیک، می‌کنند و همین‌ها مایه رنجیدگی‌ها در میان آنهاست.

من چنین می‌دانم که این دخالت‌ها نتیجه هم‌چشمی‌های ایشان می‌باشد و انگیزه آنها بیش از هر چیز حال آشفتگی و نابسامانی ایران است. در این کشور که سیاست روشنی نیست و یک دولت نیرومند و پایدار به روی کار نمی‌آید هر یکی از آن دو دولت از دیگری بیمناک است. انگلیس‌ها می‌ترسند روس‌ها پیش افتند و در ایران ریشه دوانند و دسته‌ها برای هواداری خودشان پدید آورند و اگر در آینده جنگی در میانه رخ داد از این کشور و از مردمش به زیان ایشان سود جویند، روس‌ها در نوبت خود از انگلیس‌ها همان ترس را می‌دارند و نمی‌توانند بی‌پروایی نمایند و خود را به کنار کشند.

ایران یکی از جاهایی است که سیاست‌های این دو دولت با هم برخورد پیدا کرده. اکنون اگر ایرانیان مردان سرفرازی باشند و در این

کشور دسته نیرومندی رشته کارها را به دست گیرد و با فهم و بینش کشور را راه برد و هر دو دولت را به یک دیده، دیده یکسان رفتار کند پیداست که از برخورد آن دو دولت بسیار خواهد کاست و من چنین می دانم که خود آن دولت ها از این رفتار خشنود گردیده هر دو سود خود را در آن خواهند دید که به چنان دولتی کمک ها کنند و تا توانند خود را از کارهای این کشور دورتر دارند.

به ویژه اکنون که پس از شش سال خونریزی و ویرانکاری جهانیان خسته و فرسوده اند و هیچ دولتی نمی خواهد دوباره جنگ پیش آید، و چه روس و چه انگلیس با همه همچشمی که دارند می خواهند در دوستی پایدار باشند و از هر چه که رنجیدگی آور است تا می توانند دوری می گزینند. با چنین حالی برای ایرانیان فرصت نیکی است که شایستگی از خود نشان دهند، که با پیش گرفتن یک سیاست دوراندیشانه و رفتار خردمندانه، هم کشور خود را از این گرداب درماندگی بیرون آورده به یک راه پیشرفت اندازند، و هم در زمینه آسایش و آرامش جهان گام هایی بردارند و نام نیکی به دست آورند. می توان گفت: از قرن ها چنین فرصتی برای ایران پیش نیامده بوده.



۳۲. باید با هر دو دولت نیک خواهی نمود

نکته ای که در اینجا هست دو چیز است: یکی آنکه ایرانیان برای خود زندگی کنند و در پی نیکی خودشان باشند. استقلال در معنی والاترش همین است. استقلال تنها جداسر بودن نیست. چه بسا مردمی که جداسر باشند و از ناتوانی روان ها و خردها برای دیگران زندگی کنند. استقلال آن است که ایرانیان خود را با دیگران یکسان



فرانکلن روزولت

بینند و رشته کارها را خود به دست گرفته بکشند که توده را از بدیها بپیرایند و کشور را از ویرانی بیرون آورند و آرمان‌های ارجمندی را به دیده گرفته در پی پیشرفت باشند.

دیگری اینکه با دو دولت روس و انگلیس (و همچنان با دولت‌های دیگر) یکسان رفتار کنند. به هر دو نیکخواه باشند، یکی را به دیگری برتری نهند، به یکی بیشتر نگرینند. آنگاه «منافع» یا برخورداریه‌ها را که آنان در این کشور داشته‌اند (و می‌دارند) به دیده گیرند و تا آنجا که به استقلال ایران برنخورد راهش را باز گزارند.

این دو نکته هریکی در جای خود ارجدار است و باید به دیده گرفته شود. باید همبستگی‌های ما با دو دولت به‌روی این دو پایه بنیاد یابد:

در این گفتارها نمی‌خواهم نامی از کسی یا حزبی ببرم و نمی‌خواهم مایه دل‌آزدگی این و آن گردم. و گرنه گفتنی‌ها بسیار و میدان خرده‌گیری پهناور است.

من بارها می‌بینم در یک روزنامه بنام دلسوزی و هواداری از دولت شوروی گفتار نوشته شده. چندماه پیش در روزنامه‌ای دیدم که گفتاری نوشته شده در این زمینه که «در یونان منافع دولت شوروی به خطر افتاده» و نویسندگان دلسوزی‌ها نشان داده، در شگفت شدم که توده شوروی امروز تواناترین توده جهان است. توده‌ای است که برای پیشرفت سیاست خود، چه در یونان و چه در جاهای دیگر، میلیونها ارتش آراسته و آماده می‌دارد، هزارها ژنرال آزموده می‌دارد، صدها مردان ورزیده سیاسی می‌دارد. چه نیاز بوده که یک روزنامه‌نویس ایرانی چنین دلسوزی کند؟! این چه کاری است که یک ایرانی در ایران بدبختی‌های کشور خود را فراموش کند و به یاد توده شوروی بیفتد؟!!

راست است که توده شوروی توده آزادی خواهی است. همه آنان را دوست می دارند و فیروزی آنان را می خواهند. ولی این چیزی دیگر است و آن دلسوزی و گریبان دری که روزنامه نویس نشان داده چیزی دیگر می بود.

تنها از یکسو نیست. از آن سو هم گروهی در ایران دسته بسته اند که «منافع انگلستان را حفظ کنند». انگلستان که میلیونها ارتش و هزارها مردان ورزیده سیاسی می دارد و زنهایش بافهم تر از مردان ایران هستند اینها به پشتیبانی از او برخاسته اند.

در تبریز مثلی هست می گویند: انگشت توانگر که زخمی شد و خون آمد برای بستن آن بینوا پیراهنش را پاره کند. این مثل جای خود را گرفته است.

بشوند اینهاست که می گوئیم: ایرانیان باید برای خود زندگی کنند. اینها زندگی کردن برای دیگران است.

برخی از اینها می گویند: «باید دنیا اصلاح شود ما هم در ضمن آن اصلاح شویم». این را برای گفتگوهای خود از سیاست روس و انگلیس و هواداری ها که به یکی از آن دو دولت می نمایند بهانه می آورند.

می گوئیم: راست نیست. چه بسا که جهان درست شود و دیگران نیک باشند و شما با این نادرستی و بدی بازمانید. با این رفتاری که پیش گرفته اید جز چنان نتیجه ای را نتوان بیوسید. داستان شما داستان کسی است که خانه خود را پاکیزه ندارد و همیشه سخن از پاکیزگی شهر رانده به شهرداری خرده گیرد، و بهانه اش آن باشد که اگر شهر پاکیزه شود خانه ما نیز در آن میان پاکیزه خواهد بود. در حالی که چنین نیست و از پاکیزگی شهر خانه او پاکیزه نتواند بود.

در باره برخورداری‌ها (منافع) که دو دولت در ایران داشته‌اند، در این باره هم کسانی تندرویها می‌دارند. آنان می‌پندارند ما باید دیواری میان خود و همسایگان بکشیم و حق هیچگونه بهره‌مندی به آنها ندهیم. استقلال را به این معنی می‌شناسند.

ولی این هم خام است و استقلال به این معنی نیست. ما باید با همسایگان راه رویم و همبستگی‌ها داریم. باید با آنان دوستی نماییم. این به ما نخواهد برخورد که برخی امتیازها به آنان دهیم و راه برخورداری‌ها را از کشورمان (تا آنجا که به استقلال و بی‌یکسویی ما برخورد) به رویشان بازگزاریم. مثلاً داستان خواروبار و افزار فرستادن به شوروی که در این جنگ رخ داد و از کشور ما برخورداریها شد چیزی که به ما برخورد نمی‌بود و دولت بایستی آن را با خوشی پذیرد و آن پیشامدهای رسوای شهریور ۱۳۲۰ پیش نیاید. این را برای مثل می‌گویم.



۳۸. ما می‌خواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم

رویه‌مرفته باید به توده‌های روس و انگلیس فهمانید که ما می‌خواهیم نیک شویم، می‌خواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم.

ما می‌خواهیم از روی فهم و بینش زندگی کنیم، می‌خواهیم توده خود را از آلودگی‌ها پاک بگردانیم، کشور خود را آباد سازیم. می‌خواهیم خود را شاینده گردانیم که در کوشش‌های نیکخواهانه «بین‌المللی» که شما پیشگام می‌باشید ما نیز همگامی نماییم.

می‌خواهیم به جای یک کشور آشفته ویران که در همسایگی مایه

ناآسودگی شماسست یک ایران آراسته و پیراسته برپاگردانیم که همیشه مایه خوشنودی شما باشد.

آلودگی‌هایی که در توده ماست - بیسوادی نود درصد مردم، گرسنگی و لختی کشاورزان و رنجبران، کوچ‌نشینی ایل‌ها، فراوانی مفتخواران، ویرانی بخش بزرگی از کشور، رواج چهارده کیش بیپا، عادات‌های زشت فمه‌زنی و زنجیرزنی و مانند اینها که بیرون از شمار است - گناهش پای شما را نیز می‌گیرد. سیاست فشارآمیز دولت‌های شما (در زمان گذشته) به نیک‌خواهان ایران فرصت چاره‌جویی به این آلودگی‌ها نداده. امروز هم نازبنده است در توده‌ای در همسایگیتان چنین آلودگی‌ها باشد. تاریخ شما را در این باره پاسخده خواهد شناخت.

به هر حال ما به کار برخاسته می‌خواهیم توده را از این آلودگی‌ها پاک گردانیم و جان‌فشانی‌ها در این راه می‌کنیم - آیا بایای شما نیست که به ما یاری کنید؟!

باید بدینسان آواز خود را به گوش آنها رسانید. چه توده روس و چه توده انگلیس آزادی خواهند و هرآینه به یآوری خواهند برخاست و هم‌آوازی خواهند نمود.

امروز جهان جهان دیگر است. مردمان چون بینند ما می‌خواهیم در ایران از بدی‌ها بیرون آییم و راه دوراندیشانه و خردمندانه پیش گرفته می‌خواهیم با همسایگان خود دوستانه و نیک‌خواهانه راه رویم از دور و نزدیک به ما کمک خواهند کرد.

به‌ویژه چنانکه گفتم ایران یکی از جاهایی است که سیاست‌های روس و انگلیس برخورد پیدا می‌کند و این آشفتگی‌ها در ایران برای آینده جهان نیز بیمناک است، و ما اگر شایندگی از خود نشان دهیم و

این آشفته‌گی‌ها را از میان برداریم به پایداری آرامش در جهان کمکی کرده‌ایم و در این زمینه همه مردمان ارج ما را خواهند شناخت. در این باره بیش از این به سخن نیاز نیست و نشست را هم به پایان می‌رسانیم.

نشست ششم

نشست گذشته چون پایان یافت یکی از جوانان ایرادی گرفت. یکی هم از یاران پرسشی کرد. در این نشست به هر دو پاسخ می‌دهم.

* * *

۳۹. هرکسی باید خود نیک باشد.

آن جوان چنین گفت: «آن دسته نیرومندی که می‌گویید رشته کارها را به دست گیرد چگونه تشکیل می‌شود؟ مگر به این توده می‌توان امیدوار بود؟!»

جای افسوس است که در ایران راه نیک‌شدن را هم نمی‌شناسند. در این توده یکی از گرفتاری‌هاست که مردمان بافهم و جوانان درس‌خوانده خود را از توده بیرون می‌گیرند و هر زمان که گفتگو از نیک‌شدن می‌رود هرکسی آن را از دیگران می‌خواهد و خود را برکنار می‌گیرد، و نتیجه این آن است که هیچ نیکی انجام نمی‌یابد.

چندسال پیش که در دانشکده معقول و منقول درس می‌گفتم یک دسته از شاگردان آنجا را به سرپازخانه بردند. افسری که برای

مشق دادن به ایشان برگزیده شده بود می‌گفت: «اینها حالت غربی دارند. هر دستوری که می‌دهم هریکی آن را به همراهانش تکرار می‌کند و خود را فراموش می‌سازد. چون در صف کج می‌ایستند و فرمان راست بایستید می‌دهم هیچ یکی به خود نمی‌پردازد و فرمان مرا به دیگران تکرار می‌کند».

هنگامی که سخن از نیکی می‌رود هرکس باید خودش آن را بپذیرد و از این راه است که نتیجه تواند بود. ما می‌گوییم: باید دسته‌ای در ایران پدید آید و راه سیاستی را به روی این توده باز کند و کشور را از این آشفتگی و سرگردانی بیرون آورد. این یک راهنمایی است که ما می‌کنیم و هر مرد با غیرت و پاکدلی که این را می‌شنود باید به تکان آید و داوطلب باشد، و ماکه امروز گروهی هستیم و کوشش‌هایی آغاز کرده‌ایم او نیز به ما پیوندد. از این راه هزارها کسان پا پیش توانند گذاشت و نتیجه‌ای که می‌خواهیم پدید تواند آمد. این است راه کار و همه جنبش‌ها در جهان از این راه پدید آمده. بسیار غلط است که کسی خود را به کنار گیرد و نیکی را از دیگران خواهد. بسیار غلط است که همانکه شنید نومیدی نماید.

بارها دیده‌ایم یکی می‌آید و می‌گوید: «این مردم نمی‌شود، شما بیهوده زحمت می‌کشید». می‌گوییم: ترا یا مردم چکار است؟ از خودت بگو. آیا می‌خواهی بشوی یا نه؟ آیا می‌خواهی در راه توده و کشورت بکوشی یا نه؟

دیگری می‌آید و می‌گوید: «راستی شما امیدوارید؟ از این کوشش‌ها نتیجه می‌شود؟» می‌گوییم: مگر چشم دارید که «سند رسمی» به شما سپارم؟!

دیگری می‌آید و می‌گوید: «من می‌ترسم انگلیس‌ها نگذارند، جلو

شما را بگیرند». می‌گویم: آخر انگلیس‌ها چگونه جلو ما را خواهند گرفت؟! آیا آبروپلان بر سر ما خواهند فرستاد که شما را چرا نیک می‌شوید؟! چرا از بدی‌ها بیرون می‌آیید؟! آنگاه اگر انگلیس‌ها بخواهند جلوگیرند ما باید دست برداریم؟!

اینها را می‌گویند، و چون پاسخ شنیدند می‌روند و دیگر نمی‌آیند. بارها گفته‌ام اینها بهانه‌های بی‌غیرتی است. اینها کسانی‌اند که دل‌هاشان مرده و خون‌هاشان از جوش افتاده، و چون نمی‌خواهند در این کوششها همراهی کنند این بهانه‌ها را می‌آورند. امروز در ایران مردان بافهم و جوانان باغیرت به اندازه نیاز هستند و جای هیچ‌نومیدی نیست.



۴۰. گرفتاری‌های ما جداست

اما پرسشی که کرده شد در این زمینه بود که چنانکه گفته‌ایم دولت‌های روس و انگلیس در آیین زندگانی نیز از هم جدایند و یکی از انگیزه‌های کشاکش‌هاشان همین زمینه است. روسها بیرق‌دار سوسیالیزم و کمونیزم هستند و دولت انگلیس هوادار سرمایه‌داری می‌باشد. پس ما در ایران در میان این دو دسته باید به کدام یک نزدیکتر رویم؟ و چون پرسش ارجحاری است می‌خواهم امروز در این نشست درباره آن به گفتگو پردازیم.

نخست باید دانست جنبش‌هایی که در جهان به‌عنوان دموکراسی یا سوسیالیزم یا کمونیزم رخ داده برای چاره دردها بوده، مثلاً هنگامی جهان گرفتار پادشاهان خودکام ستمگر می‌بوده نیکخواهان برای جلوگیری از آن جنبش مشروطه یا دموکراسی را پدید آورده‌اند. سپس

چون از یک سو دولت‌ها نیرومند بوده به آرزوی کشورگشایی به جنگ برمی‌خاستند و جهان را نآسوده می‌گردانیدند و از یک سو در سایه ماشین‌ها و کارخانه‌ها سرمایه‌داران بزرگ پیدا شده میدان زندگی را به کارگران و رنجبران سخت‌گردانیده بودند برای چاره آنها جنبش سوسیالیزم را به میان آورده‌اند. همین حال را داشته کمونیزم.

پس اینها چاره دردهاست. اکنون نکته در آن است که در همه جای جهان دردها یکی نیست و چاره‌ها نیز یکی نتواند بود. مثلاً در ایران ما گرفتاری‌ها مان جز از آنهاست که توده‌های اروپایی داشته‌اند و این است بسیار خامی است که ما بخواهیم از هرباره به اروپایی‌ها پیروی کنیم. پیروی از اروپایی‌ها ما را به جایی نخواهد رسانید.

ما نباید بیندیشیم که به کدام یک از روس و انگلیس نزدیکتر شویم. باید بیندیشیم که دردهای ما چیست و چاره از چه راه تواند بود.

در ایران به این چیزها پروا نمی‌نماید و همان‌که جنبشی در اروپا به یک نامی پدید آمد و دسته‌ای پیدا شد در اینجا مانده‌سازی کرده چیزی با آن نام می‌سازند. گاهی این چیز چندان خام است که مایه خنده و ریشخند می‌شود. مثلاً هنگامی که آلمانی‌ها در اوج نیرومندی خود می‌بودند در ایران کسانی آهننگ ساختن حزب ناسیونال سوسیالیست می‌داشتند و بسیار آرزو می‌کشیدند که از اینجا جهودان را بیرون کنند. بسیاری از جوانان ستایش از فاشیستی می‌کردند و بارها می‌دیدم به نزد من آمده می‌گویند: «مشروطه کهنه شده. باید آن را از میان برداشت». مردان بزرگی حزب می‌سازند تنها برای آنکه وزیر شوند یا به نمایندگی مجلس رسند. اینها مایه افسوس است. اینها نمونه‌هایی از درماندگی این توده است.

اینها کارهای آن کسانی است که راه زندگانی را با دیده بینا



مسیو مولوتف

نمی‌پایند. ولی ما که می‌خواهیم کارهامان از روی بینش باشد باید پیروی از آنها نکنیم. ما باید دردها را به دیده گرفته به چاره آنها کوشیم. مثلاً در باره خودکامگی (استبداد) ما با اروپاییان هم‌درد می‌بودیم. بلکه خودکامگی در کشورهای شرقی سخت‌تر از اروپا می‌بود. از این رو ما پیروی نمودیم و مشروطه یا دموکراسی را گرفته در کشور خود روان گردانیدیم. لیکن در باره سرمایه‌هنوز گرفتاری ما به اندازه اروپا نیست و ما پیش از آن، گرفتاریهای بسیار بزرگتر می‌داریم که در اروپا نبوده و پیداست که در این باره راه ما با اروپا یکی نتواند بود.

۴۱. ما باید پیش از همه به گمراهی‌ها چاره کنیم

در نشستهای گذشته من گرفتاری‌ها را فهرست وار شمرده این باز نمودم که سرچشمه بدبختی‌ها در ایران (و همچنین در بسیاری از کشورهای شرقی) کیش‌های گوناگون و بدآموزی‌های صوفیان و خراباتیان و مانده‌های اینهاست.

تا چندسال پیش در این باره گفتگو نشده زبان‌های اینها دانسته نمی‌بود. در این چندسال ما در این باره سخنان بسیار رانده به همه روشن ساخته‌ایم که زبان‌های اینها چیست. اینها سه رشته زبان‌های بزرگ دارد:

۱. مردم را از هم پراکنده هرگروهی را به راه دیگری می‌اندازد.
۲. مغزها را تیره گردانیده جلو هرگونه پیشرفت را می‌گیرد.
۳. چند رشته که به هم درآمیزد نیروهای مغزی را بیکاره می‌گرداند.

اگر کسی بخواهد زبان‌های اینها را نیک شمارد باید کتاب‌های جداگانه پردازد.

اینها در کشورهای اروپا نبوده. گاهی شنیده‌ام می‌گویند: «کیشها در اروپا نیز بوده است». ولی این راست نیست. در کجای اروپا در یک کشور چهارده کیش بوده؟! در کجا بدآموزی‌های زهرآلود صوفیگری و خراباتیگری رواج داشته؟! در اروپا تنها کیش مسیحی می‌بوده و در آن نیز بدآموزی‌های زیانمند بشیخار کم است.

شما می‌بینید چهل سال است در ایران مشروطه روان گردیده و هنوز انبوه مردم با آن دشمنی می‌نمایند. هنوز دسته‌های بزرگی نافرمانی کردن با دولت و شکستن قانون را ثواب می‌شمارند. هنوز مالیات دادن و به سربازی رفتن را حرام می‌شناسند. چنین

بدآموزی‌های سراپا زهرآلود در کجای اروپا بوده؟!

اکنون سخن در آن است که ما می‌خواهیم به دردهای توده چاره کنیم پیش از همه باید این رشته را به دیده گیریم و در اندیشه چاره به آنها باشیم. اینها برای ما بدتر و زیانمندتر از داستان سرمایه‌داری است.

چاره اینها آن است که چون همه به‌عنوان دین است معنی راست دین روشن گردد. معنی راست دین روشن گردد و این چیزهای غلط از میان رود. یگانه راه چاره این است و می‌بایست در ایران جنبشی در همین زمینه پدید آید (و این کاری است که ما به آن آغاز کرده‌ایم و راه تا نیمه پیموده شده است).

کسانی که در ایران هواداری از سوسیالیزم و کمونیزم نشان می‌دهند گاهی در ایرادهای خود به ما چنین می‌گفتند: «این گمراهی‌ها که شما می‌شمارید همه از نیازمندی‌های مادی برخاسته، همه نتیجه بینوایی است. ما چون راه زندگانی را بهتر گردانیده توده را از نیازمندی‌ها بیرون آوریم آن گمراهی‌ها نیز از میان خواهد رفت». می‌خواستند با این سخن رفتار و کوشش خود را بهتر از رفتار و کوشش ما وانمایند.

ولی این سخن بیبایست. نه آن راست است که این گمراهی‌ها از نیازمندی‌های مادی برخاسته و نه این راست است که با بیرون آمدن از نیازمندی‌های مادی این گمراهی‌ها نیز از میان خواهد رفت. ما روشن گردانیده‌ایم که آدمی از نهاد خود گمراهی‌پذیر است چه نیازمندی‌های مادی باشد و چه نباشد راه گمراهی به روی او باز است. چاره نیز جز روشن گردانیدن آمیغ‌ها و نشان دادن راهی راست نمی‌باشد. در ایران ما اگر هم بکوشیم و آیین سوسیالیزم و کمونیزم را

روان گردانیده مردم را از بینوایی‌ها بیرون آوریم این گمراهی‌ها و پراکندگی‌ها و نادانی‌ها به حال خود خواهد ماند و تا یکسره به آنها نپردازیم و چاره نکنیم از میان نخواهد رفت.

گذشته از آنکه تا این گمراهی‌ها و نادانی‌ها در میان است و ریشه آنها کنده نشده، چه سوسیالیزم و کمونیزم و چه هر آیین دیگری، در این توده ریشه نخواهد دوآید و پایدار نخواهد گردید. اگر هم با فشار روان گردد و به کار بسته شود چون بی‌ریشه است سست و بیپا خواهد بود.

دلیل این سخن حال مشروطه است که چهل سال است روان گردیده و هنوز پایدار نشده و با این حال که هست هیچگاه نخواهد بود. داستان مشروطه در ایران یکی از رسوایی‌هاست. چرا چنین شده؟ چرا این حال را پیدا کرده؟ نیک‌مردانی که در ایران پیشگام شدند و مشروطه را روان گردانیدند می‌گفتند: «مشروطه که برپا شود همه چیز خوب خواهد شد». ولی پیشامدها وارونه اندیشه‌های ایشان را نشان داد. همه چیز خوب نشد که مشروطه نیز حال رسوایی پیدا کرد.

بارها این مثل را زده‌ایم: حوضی که پر از لجن است اگر گلاب به رویش ریزند آن را هم گندیده و بدبو خواهد گردانید و چاره جز آن نیست که حوض را از ته پاک گردانند.

۴۲. ما از سوسیالیستی دور نیستیم

جای گفتگو نیست که جنبشی که ایران نیاز داشت بایستی بنیاد آن نبرد با گمراهی‌های کیشی و دیگر بدآموزی‌های کهن و نو باشد، که

هم توده را از پراکندگی‌ها که دچارند باز رهاوند و همه را به یک راه کشاند و هم زمینه برای پیشرفت آموزاک‌های نیک و ارجمند و رواج دانش‌ها و هنرهای اروپایی آماده گردانند. این جای گفتگو نیست.

لیکن در همان حال ما به چاره‌جویی‌های اقتصادی هم نیازمندیم و بایستی در آن باره هم کوشش‌هایی کرده شود. در ایران اگر به اندازه اروپا کارخانه و کارگر نیست به جای آنها میلیون‌ها روستاییان بدبخت هست که رنجبران این کشورند و در زیر فشارهای سخت به سر می‌برند. اگر به اندازه اروپا سرمایه‌داران گردنکش نیستند صد هزارها مفتخواران هستند که همچون زالو خون توده بینوا را می‌مکند و از پا می‌اندازند.

پیدااست که بایستی به اینها نیز چاره‌جویی شود. باز پیدااست که در این چاره‌جویی‌ها ما بایستی به اندیشه‌های سوسیالیستی نزدیکتر شویم.

چیزی که هست ما در این باره هم چشم‌بسته پیروی نکرده‌ایم. بلکه هیچ‌گاه پیروی نخواستیم. ما آیینی داشته‌ایم که بنیاد آن به دیده گرفتن سود و زیان زندگانی و پیروی کردن از فهم و خرد می‌باشد، و آن آیین در زمینه اقتصاد، در بسیار چیزها با اندیشه‌های سوسیالیستی یکسان درآمده.

بنیادگزاران سوسیالیزم مردان پاکدل و نیکخواه بوده‌اند، جهانی را خواسته‌اند. پایه اندیشه‌های آنها دلسوزی به بینوایان و بازگردانیدن زندگانی به یک راه بهتر و شایسته‌تر بوده. این است که ما بسیار نزدیک بوده‌اند و جای خشنودی است که رنج‌های آنان هدر نرفته و امروز دیده می‌شود جهان به تندی به سوی سوسیالیزم روان است. در خود انگلستان حزب کارگر فیروز آمده و دولت انگلیس نیز به دست

سوسیالیستها افتاده.

به هر حال آنچه سوسیالیست‌ها در باره کار و پیشه و بسیج نیازمندی‌های زندگانی و گسارش آنها گفته‌اند راست است. ما نیز پذیرفته‌ایم. ولی در چند چیز ما از آنها جدا ایم.

نخست آنان کارها را به دست دولت می‌سپارند. در یک توده همه باید برای دولت کوشند و مزد بگیرند و آنچه می‌بسجند با دست دولت به گسارندگان (مصرف‌کنندگان) برسد. ما می‌گوییم: کارها (چنانکه امروز هست آزاد باشد و دولت نگهداری کند و سامانی به آنها دهد. هرکس برای خود کوشد و آنچه بسجیده می‌شود از راه دادوستد و بازرگانی به گسارندگان بخش یابد.

دوم آنان سرمایه را به یکباره از میان برمی‌دارند. چون بخش کالاها یا دست دولت است دیگر به سرمایه نیازی نمی‌بینند. ما می‌گوییم: به سرمایه نیاز هست ولی باید به اندازه باشد و از آنچه بیشتر از اندازه است جلوگیری شود.

سوم آنان به مالکیت معنایی نمی‌دهند. زمین‌ها از آن دولت است و کشاورزان همه باید کارگر دولت باشند. همچنان در دیگر چیزها. ولی ما می‌گوییم: مالکیت چیزی طبیعی است و نباید آن را از میان برد. باید آن را به معنی راسیت خود گردانید و در همان معنی نگه داشت.

کسانی که می‌خواهند یعنی اینها را نیک فهمند باید کتاب «کار و پیشه و پول» را بخوانند. اینها را می‌گوییم تا دانسته شود همبستگی ما با اندیشه‌های سوسیالیستی چیست. من گمان می‌کنم دشواربهایی را که روان گردانیدن اندیشه‌های سوسیالیستی داشته ما از میان برداشته‌ایم یا آنها را بسیار کمتر گردانیده‌ایم.

نکته‌ای که می‌باید بازنمایم آن است که این نزدیکی به سوسیالیست‌ها معنایش گرایش به سیاست دولت شوروی نیست. توده شوروی بیرق‌دار سوسیالیستی است و ما آنها را دوست می‌داریم. ولی در همان حال به استقلال خود دلبستگی داشته سود خود را در آن می‌بینیم که در هم‌چشمی‌های سیاسی که دولت شوروی با دولت انگلیس می‌دارد به یکبار بی‌یکسو باشیم و در این زمینه هر دو را به یک دیده ببینیم.



۴۳. حق همیشه نیرومند است

تا اینجا پاسخ آن ایراد و پرسش را می‌دادم. می‌خواهم در پایان نشست به یک سخن ارجدار دیگری پردازیم.

باید دانست حق همیشه نیرو داشته و امروز نیرویش بیشتر گردیده. امروز تکانی به نام هواداری از توده‌های ناتوان پدید آمده. دولت‌های بزرگ پیشگام شده منشورها برای آزادی توده‌ها پدید می‌آورند و سازمان‌ها برای جلوگیری از چیرگی زورمندان برپا می‌گردانند. این کارها اگر هم رویه کارانه باشد باز سودمند است، باز هناینده است. این است ایرانیان باید به حق خود پشتگرم باشند و استوار و سرفراز زندگی خود را نیگه دارند. چیزی که هست باید بهانه بازنگزارند، باید منطق خود را سیفت نگردانند.

ما یکی از توده‌های جهانییم و این کشور میهن ماست. بدانسان که جزیره‌های بریتانی میهن مردم انگلیس، خاک پهناور روستان میهن توده روس است این سرزمین هم میهن ماست، زیستگاه ماست، سرچشمه نیازمندی‌های ماست، ما باید در آن آزادانه زندگی کنیم و

دست به هم داده به آبادیش کوشیم و از داهه‌های خدایی برخوردار گردیم. این حق ماست.

این منطق راست است. ولی این در هنگامی است که ما برای زندگانی توده‌ای شایستگی از خود نشان دهیم. هنگامی هنابنده است که این سرزمین را که میهن خود می‌شماریم آباد گردانیم. این منطق هنگامی استوار است که نادانی و گمراهی توده به جایی نرسد که زبان ریشخند دور و نزدیک را به خود باز کند. آری این جا میهن ماست، ولی میهن برای دسته‌بندی‌های هوجبیانه نیست.

استقلال و آزادی یک کشور، اگر هیچ چیز نخواهد باری این را می‌خواهد که دسته‌ای در آن کشور باشند و با سیاستی روشن و پایدار توده را راه برتد و خود را به همسایگان بشناسانند تا بدانند چه رفتاری پیش گیرند. در کشوری که نه استبدادی است که یک پادشاه راه برد، و نه توده راه زندگانی را می‌شناسد که خود راه رود، و نه دسته‌ای از میان ایشان پدید می‌آید که سررشته‌دار کارها باشد - با چنان مردمی همسایگان چه رفتاری کنند و چه راهی پیش گیرند؟!

آدم باید خودش داور خودش باشد. من می‌خواهم خودمان درباره خودمان داوری کنیم. می‌خواهم سخنانی را که دیگران در دل می‌دارند ما خود به زبان آوریم.

مثلی از تاریخ یاد کنم: هنگامی که محمد علی‌میرزا مجلس را به توپ بست و دستگاه مشروطه را از تهران برچید کسانی از آزادیخواهان بنام، از تقی‌زاده و دخو و دیگران، به سفارت انگلیس پناهیدند. انگلیس‌ها در سفارت را به روی پناهندگان بازگزارده بودند. این رفتار به محمد علی‌میرزا سخت برخورد و زبان به گله و ایراد باز کرده تلگرافی به پادشاه انگلیس فرستاد در این زمینه «عموم

ظل السلطان چشم به تاج و تخت من دوخته می‌خواست مرا از میان بردارد. دستور دادم گناهکاران را بگیرند، ولی سفارت شما به استقلال ایران لطمه می‌زند و به گناهکاران پناه می‌دهد». این منطق او بود. راستی هم انگلیس‌ها حق دخالت در کارهای ایران نداشتند. ولی آنان با یک پاسخی این منطق را از میان بردند. چون همان روزها در باغشاه میرزا جهانگیرخان و حاجی ملک‌المکلمین را بی‌بازپرسی و داوری کشته بودند انگلیس‌ها پاسخ دادند: در کشوری که قانونی در میان نیست و متهمان را بی‌محاكمه می‌کشند ما حق داریم به کسانی که جانهایشان در خطر است پناه دهیم.

اگر این پاسخ را بکاویم معنایش آن است که یک کشور، چه مشروطه‌ای و چه استبدادی، باید دارای قانون باشد. در کشوری که قانون نیست و یک پادشاه با میل خود آدم می‌کشد به آن کشور ارجح نتوان گذاشت و استقلال برایش نتوان پنداشت. این یوده معنی آن سخن و راست هم بوده.



۴۴. در جهان زور آشکار بسیار کم است

در جهان زور بی‌پرده و آشکار بسیار کم است. بسیار کم است که کسی بگوید من چون توانايم می‌خواهم به تو ستم کنم. نوددرصد ستم‌ها از روی بهانه است. آن شاهسون که راه می‌زند و آن کرد که ديه‌ها را تاراج می‌کند برای خود بهانه‌ها می‌دارند. یک شاهسون یا من گفتگو می‌کرد و چنین می‌گفت: «تقصیر دولت است، چرا برای ما مدرسه باز نمی‌کند و ما را تربیت نمی‌کند». خندیدم که نوشته‌های روزنامه را یاد گرفته.

آن افسانه گرگ و بره که لافوتن نوشته شنیده‌اید: گرگ از سر چشمه آب می‌خورد. نگاه کرد و دید بره‌ای هم در پایین آب می‌خورد. به بهانه جویی برخاسته گفت: «چرا آب را تیره می‌گردانی؟! مگر نمی‌بینی من اینجا آب می‌خورم؟!» بره گفت: «جوی از آن سوی روان است. من اگر آن را تیره گردانم به سوی شما نخواهد آمد». گرگ دید پاسخ دندان‌شکنی است و به پرخاش پرداخته گفت: «فضولی هم می‌کنی؟! این هم آن شد که پارسال آن دشنام‌ها را در پشت سر من گفته بودی» بره گفت: «من بره چند ماهه‌ام پارسال هیچ نبودم تا دشنام دهم». گرگ دیگر تاب نیاورد و خود را به روی بره انداخته چنین گفت: «اگر تو نبوده‌ای پس آن مادرت بوده، پدرت بوده». این افسانه مثل نیکی است که برای زورورزی هم بهانه باید داشت.

من درباره ایرانیان بسیار اندیشیده‌ام. این توده بدیخت که ناتوان است باری رفتارش از روی فهم و خرد نیست. نمی‌دانم تاریخ تاخت و تاز مغول را نیک خوانده‌اید؟ در آن داستان دلگداز رفتار ایرانیان بسیار بد بوده که ما اگر مغولان را ده گناهکار بشماریم اینها بیست گناهکار بوده‌اند.

توده‌ای که به صدها میلیون می‌رسید در برابر چنان دشمن خونخواری به ایستادگی برخاست و زبونی از خود نشان داد، و آنگاه در همان زبونی رفتارش بسیار بیخردانه می‌بود که مغولان را به کشتار برمی‌انگیخت. شنیده‌اید که چچنگیزخان دو سرکرده را با سی هزار سوار از دنبال خوارزمشاه فرستاد، و این سی هزارتن از آن سرخواسان گرفته با تاراج و کشتار تا آذربایجان و قفقاز پیش رفتند و از شمال دریای خزر به لشکرگاه خود پیوستند.

ببینید رفتار ایرانیان یا آنان چه می‌بوده: به فلان شهر بزرگ آگاهی

می‌رسید که مغولان می‌آیند. پیداست که بایستی یا آماده شوند و افزار جنگ بسیجند و شهر را استوار گردانند، و یا از در فروقنی درآمده نمایندگان به پیشواز فرستند و گفتگویی کنند. ولی هیچ‌یک از اینها را نمی‌کردند، مغولها می‌رسیدند و پیام می‌فرستادند: «ایل شوید و شحنه‌ای در شهر خود پذیرید و فلان اندازه رخت و خواربار بدهید». این را نپذیرفته به جنگ برمی‌خاستند، و چون آماده نمی‌بودند پس از دو سه روز شکست می‌خوردند. مغولان به شهر درآمده کشتار و تاراج می‌کردند. آنگاه شحنه‌ای گذارده درمی‌گذشتند. مردم بی‌خرد شوریده شحنه را می‌کشتند. مغولان بازگشته این بار شهر را به یکبار ویران می‌ساختند. این بود رفتار همگانی ایشان.

تنها شهری که این رفتار را نکرد تبریز بود. در آن شهر شمس‌الدین خطیب از یک سو شهر را استوار گردانید و مردم را برای جنگ آماده ساخت و از یک سو بیباکی ننموده فرستادگان به پیشواز مغولان فرستاد و پیام داد «شما چه می‌خواهید؟ بهر چه می‌آید؟ اگر خواربار و رخت می‌خواهید ما خود توانیم فرستاد و اگر برای تاراج و کشتار می‌آید بدانید که ما همچون دیگران نیستیم. ما برای کشتن و کشته شدن آماده‌ایم و تا به اندازه شماره خودمان از شما نکشیم درهای شهر به روی شما گشاده نخواهد شد...»

مغولان نخست بار بود که در ایران سخنی خردمندانه شنیده و رفتاری مردانه می‌دیدند، و این بود پیشنهاد را پذیرفتند و با گرفتن خواربار و پارچه از شهر دور شدند. هیچگاه نگفتند: «ما چون زورمندیم شما را خواهیم کشت».

این داستان همچنان به زبانم آمد. می‌خواهم بگویم منطق هنگامی که استوار است و با رفتار خردمندانه توأم می‌باشد در مغولان دژخوی

نیز تواند هنایید. ولی هنگامی که نااستوار است و بهانه په دست می دهد دارای هنایشی نتواند بود. می خواهم بگویم: ما که در آرزوی استقلال کشور خود می باشیم باید به نیکی توده و آبادی میهن خود کوشیم و شایندگی نشان دهیم تا به آسانی توانیم استقلال و آزادی خود را نگه داریم.

چون مرا بیش از این حال گفتار نیست نشست را به پایان می رسانم.

نشست هفتم

در نشستهای گذشته از سیاست سخن رانندیم و اینک دنباله آن را می گیرم:
در نشستهای گذشته گفتم: ایرانیان باید بنیاد سیاست خود را به
روی سه پایه گزارند:

۱. کوشش به پیراستن توده و رهاشدن از آلودگی ها و نادانی ها.
۲. به دست خود گرفتن رشته کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با
دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هردوی آنها.
۳. دلبستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدی ها و
همراهی نمودن در این زمینه با نیکخواهان جهان.

در شش نشست گذشته از آن دو چیز سخن رانده تا آنجا که
می توانستم زمینه را روشن گردانیدم. من خود خستوانم که در این
زمینه می بایست بهتر از این سخن رانده شود و ناتندرستی مرا از کار
بازداشته است. ولی اندوه نمی خورم چرا که شنوندگان دارای
مغزهای روشن می باشند و آنچه را که می بایست فهمید فهمیده اند.
به هر حال اکنون می خواهم به پایه سوم پردازم.

۴۵. آدمی بهتر از این که هست تواند بود

در این باره سخن در دو چیز است: یکی اینکه «نیکی جهان و نبرد با بدیها» چیست و چه نیاز به چنان کاری هست؟ دیگری آنکه این کار چه همبستگی به سیاست ما دارد؟ چه هنایشی آن را در این تواند بود؟ از هر یکی از اینها جداگانه سخن خواهم راند.

درباره نیکی جهان و نبرد با بدیها ما سخنان بسیار گفته و نوشته‌ایم. باید دانست آدمی از نهاد خود به این بدی که امروز نمودار است نیست. آدمیان توانند بهتر از این باشند. آدمیان اگر در پی راستی‌ها باشند و فهم و خرد را راهنمای خود گردانند بسیاری از بدی‌های امروزی ناپدید خواهد بود.

مثلاً داستان جنگ که گرفتاری بزرگی برای جهان شده می‌توان آن را از میان برداشت.

کسانی این را باور نمی‌کنند و چنین می‌گویند: جنگ در طبیعت گزارده شده. می‌گوییم: بسیار چیزهاست که در طبیعت هست و ما از آن جلو می‌گیریم. دزدی هست، کلاهبرداری هست. آیا ما از آنها جلو نمی‌گیریم؟!

اگر نیک نگریم هیچ مانعی ندارد که دولت‌ها نیز کشاکش‌ها و دوسخنی‌های خود را از راه دادگاه و داوری به پایان رسانند و جنگ در میانه نباشد. این داستان امروز به ما دشوار می‌نماید. ولی چون به راه افتاد آسان خواهد بود.

یک روزی بوده که دادگاه و داوری در میان یک‌ها (افراد) نیز نمی‌بوده. اگر کسی به دیگری دعوایی می‌داشته به زورورزی می‌پرداخته. اگر از کسی طلبی می‌داشته خودش می‌بایست بر سر او رود و با زور و فشار بطلبد. ولی کم‌کم خردمندان پیدا شده دادگاه و

داوری بنیاد نهاده‌اند که هر دعوایی که بود از آن راه به پایان رسد. امروز کار به جایی رسیده که اگر کسی به دادگاه پروا ننموده خودش بر سر بدهکار رود و یا دو تن که دعوایی می‌دارند اگر خودشان به زورورزی پردازند همه آن را «وحشیگری» خواهند شمرد و زبان به ایراد باز خواهند داشت.

دولت‌ها نیز همین حال را دارند. اگر برای آنها نیز دادگاهی برپا گردد که دعوی‌های خود را به آنجا کشانند پس از زمانی به جایی خواهد رسید که اگر دولتی خواست از راه جنگ پیش آید همه آن را وحشیگری شناسند و بیزاری نمایند.

اکنون خود دولت‌ها پیشگام شده «سازمان ملل متحد» را پدید آورده‌اند. این برای آن است که دولت‌ها آزاد نباشند که هرگاه که خساستند سرنیزه به کار برند. برای آن است که دولت‌ها نیز دوسخنی‌های خود را با گفتگو و داوری به پایان رسانند. برای آن است که اگر دولتی خواست ستمگری یا زورورزی کند دیگران دست به هم داده از آن جلوگیرند.

ولی این دستگاه آنچه ما می‌خواهیم نیست و کمی‌هایی در آن پیداست.

نخست این سازمان را خود دولت‌ها پدید آورده‌اند که اگر روزی خواستند به هم توانند زد. هر زمان بیم آن است که یکی از دولت‌های بزرگ آزرده‌گی نماید و بیرون رود و سازمان به هم خورد.

دوم یک چنان سازمانی به نیرویی نیازمند است که گزیده‌های آن را به کار بندد. در این سازمان نیرویی که هست ارتش‌هایی است که باید دولت‌ها (دولت‌های بزرگ) دهند و پیداست که نتیجه درستی از آن در دست نخواهد بود. کمتر پیشامدی توان پنداشت که دولت‌های

بزرگ در باره آن اندیشه و خواستشان یکی باشد و با هم نیرو یکی گردانند.

اینها کمی هاست و با این حال باید به آن ارجی گذاشت. این خود گامی در راه پیشرفت جهان است.

اینکه دولت‌ها آماده شده‌اند انجمنی برپا گردانند و به جای دست یازیدن به توپ و تانک دوسخنی‌های خود را در آنجا به گفتگو گزارند مایه خشنودی است، گو که این انجمن‌ها سرانجام نتواند جلو جنگ را گیرد.



۴۶. باید خرده‌ها تکان خورد

آنچه ما می‌دانیم دشواری‌ها همه از آن برمی‌خیزد که خرده‌ها تکان نخورده و اندیشه‌های نیک‌خواهانه تا اندازه‌ای که باید رواج نیافته است. امروز دشواری بزرگتر آن است که دولتهایی که پیشگام می‌شوند و این سازمان‌ها را برپا می‌گردانند دلهاشان با زبانهاشان یکی نیست. در همان حال که سازمان برپا می‌کنند در اندیشه چیرگی به توده‌های ناتوان می‌باشند و با یکدیگر دروغ می‌گویند و نیرنگ می‌زنند. هر یکی می‌خواهد از همان سازمان سودجویی ناسزا کند. یک جمله بگویم: اندیشه‌ها ناپاکست.

در این باره هم اگر نینکی جستجو کنیم خواهیم دید این سیاستمداران گمراهند و اندیشه‌های آنان آلوده با بدآموزی‌های ما دیگری است. هر یکی در این باور است که زندگانی نبرد است و باید زورمند بود و به دیگران چیرگی نمود. این اندیشه ایشان است. از همین جاست که همه کوشش‌ها هدر می‌رود و نتیجه‌ای به دست

نمی‌آید. از همین جاست که جنگی پایان نیافته زمینه برای جنگ دیگری آماده می‌شود. از همین جاست که در هنگامی که همه سخن از جلوگیری از جنگ می‌رود، نهانی دسته‌بندی‌ها و آمادگی‌ها برای جنگ در کار است.

سرچشمه دشواری‌ها این است. به این است که باید چاره کرد. امروز جهان بیش از همه به یک جنبشی نیازمند است که آمیغ‌ها روشن گردد و خردها توانا شود. زندگانی نبرد نیست. ما به نبرد نیاز نداریم. آن پلنگ‌ها و گرگ‌ها است که جز با نبرد و کشاکش زندگانی نتوانند داشت. آدمی جز از آنهاست. آدمی به جای نبرد و کشاکش به همدستی نیازمند است.

از زندگانی که پایه‌اش نبرد و کشاکش باشد جز آن حال بدبختی که دیدیم چشم نتوان داشت. شش سال جنگ رفت. میلیونها جوانان نازنین نابود شد، میلیون‌ها مادر داغ فرزند دید. شهرهای بزرگی همچون لندن و برلن آسیب‌های سخت یافت. اکنون هم سراسر اروپا گرفتار گرسنگی و نایابی است.

می‌گویند: «شوند اینها آلمانی‌ها بوده‌اند». شوند اینها گمراهی‌هاست، سستی خردهاست، آلمانی‌ها نیز از این مردمنند. آنگاه اکنون که آلمانی‌ها سرکوب شدند و از میان رفتند، آیا مردمان از جنگ ایمنند؟

روس و انگلیس تا دیروز با هم یکدست می‌بودند و دوستی می‌داشتند و امروز به کشاکش سختی برخاسته‌اند و هر زمان بیم می‌رود که رشته در میانشان گسیخته گردد و «سازمان ملل متحد» به هم خورد و جهان بار دیگر گرفتار جنگ شود. ترس از بمب اتمی سراسر جهان را فرا گرفته.

چنانکه گفتم اینها همه از آن است که خرده‌ها ست گردیده، آمیغ‌های زندگانی به دیده گرفته نمی‌شود. مردان سیاسی که رشته کارهای جهان را به دست گرفته‌اند خود گرفتار بدآموزی‌هایند. آنان می‌پندارند جز با جنگ و کشاکش جهان را راه نتوان برد، آنان زندگی را نبرد می‌دانند.



۴۷. از روشنی مغزها هوده‌های بسیار توان بیوسید

برای جلوگیری از جنگ به یک دادگاه بین‌الملل بزرگی نیازمند است. دادگاهی که نیرومند باشد و هر دولتی که گردن به حق و قانون نگذاشت او را «محکوم» گرداند. پیدایش چنان دادگاهی امروز آرزوست. بیشترکسان آن را نشدنی می‌شمارند و دشواری‌های بسیار در سر راه آن می‌شناسند.

ولی آنچه ما می‌دانیم اگر خرده‌ها به تکان آید و مغزها روشن گردد و آمیغ‌ها به دیده گرفته شود همه دشواری‌ها از میان خواهد رفت. این دشواری‌ها که امروز در سر راه دادگاه بین‌المللی نمودار است و به چشم‌ها می‌خورد روزی در سر راه دادگاه‌های عادی نمودار می‌شود. این دادگاه‌های عادی از نخست که برپا نمی‌شود. زمانی بوده که هیچ دادگاهی در هیچ کشوری نمی‌بوده. سپس که در اینجا و آنجا دادگاه‌ها برپا گردیده مردمان سود آنها را نمی‌دانسته‌اند و چندان‌که می‌بایست ارج به آنها نمی‌گزارده‌اند، حکمی که داده می‌شده به آسانی به اجرا نمی‌رسیده. هنوز در ایران جاهایی هست که دادگاه نیست، و اگر بنیاد یابد مردم از آن خواهند رمید و پشتیبانی دریغ خواهند گفت. شانزده سال پیش که من به خوزستان رفتم و در آنجا

عدلیه نیرومندی برپا گردانیدیم مردم تا دیرزمانی می‌رمیدند و ما دچار دشواری‌ها می‌بودیم.

دادگاه‌ها بماند. حکومت‌ها یا سررشته‌داری‌ها که امروز هست یک روز بوده که نمی‌بوده. همان رفتاری که ما امروز از توده‌ها می‌بینیم که هر یکی خود را جدا می‌گیرد و تنها سود خود را می‌جوید و به یک نیروی بزرگتری که سود همه جهان را به دیده‌گیرد نیاز نمی‌بیند (و اگر باشد به آسانی گردن نخواهد گذاشت)، همین رفتار روزی از خانواده‌ها دیده شده. هر خانواده‌ای در یک جا می‌زیسته‌اند و هر یکی خودسر بوده تنها آسایش خود را می‌خواسته است و به یک دستگاهی که همه آنها را راه برد و سود همگانی را به دیده‌گیرد نیاز نمی‌دیده‌اند.

پس چه بوده که این حکومت‌ها پدید آمده‌اند؟ چه نیرویی اینها را پدید آورده؟ آیا نه آن است که خردمندانی برخاسته و راهنمایها کرده و نیاز زندگانی را به حکومت (یا دستگاهی که نگهبان و راهبر همگی باشد) باز نموده و مغزها را از تیرگی بیرون آورده‌اند؟ آیا نه آن است که پیدایش حکومت‌ها و پایداری آنها نتیجه دانسته شدن آمیغ‌ها بوده؟ از این سخنان خواستم آن است که در سایه روشنی آمیغ‌ها و تکان خرده‌ها و فهم‌ها که باید کوشید و در جهان پدید آورد نه تنها دشواری‌های یک دادگاه نیرومند بین‌المللی از میان تواند رفت، این هم تواند بود که یک حکومت بسیار نیرومند بین‌المللی پدید آید که حکومت‌های توده‌ای کنونی هفت زبردست او باشد.

چنانکه گفته‌ایم از دیده راسنی‌ها جدایی در میان توده‌ها بیش از جدایی در میانه خانواده‌ها نیست. «ملیت» به آن معنی که فهمیده شده و هر توده‌ای باید به دیگران برتری فروشد و همچشمی نماید

غلط است. میهن پرستی دشمنی کردن با دیگران نمی باشد. آسایش هر توده‌ای بسته به آسایش همگی جهان است. آدمی به کشاکش نیازمند نیست و به همدستی نیازمند است. جنگ را باید با بدی‌ها کرد. اگر زندگانی از راهش باشد نود درصد رنج‌های امروزی خواهد رفت.

اینها و مانند اینها آمیغ‌هایی است که چون در دلها جای‌گزیند انبوه نیک‌خواهان و خردمندان را به تکان خواهد آورد، و چون انجمنی برای نگهداری به کارهای همگانی جهان و داوری در میان دولت‌ها و جلوگیری از جنگ برپا گردد همه را پشتیبان و هوادار آن خواهد گردانید، همین زمینه برای پیدایش یک حکومت بزرگ بین‌المللی خواهد بود.

من بار دیگر به آن سخن بازمی‌گردم که گرداننده آدمی مغز اوست. مغز نیز پیرو اندیشه‌هایی است که در آن است. تنها جلوگیری از جنگ نیست. کارهای بزرگ دیگر برای کردن بسیار است. اگر یک جمله بگوییم باید شالوده زندگانی آینده راه‌بردن به آمیغ‌ها و پیروی کردن از خرده‌ها باشد. از هر باره بدرستی‌ها و سود زندگانی به دیده گرفته شود. امروز چنانکه دانش‌ها پیش رفته و ما هر چه در این جهان می‌بینیم و درمی‌یابیم می‌کشیم راست آن را به دست آوریم و به روی پندارهای بیپای گذشتگان. خط می‌کشیم همچنان باید در کارهای زندگی از هر چیز راست آن را به دیده گیریم و آنچه راهنمایی خرد است بپذیریم و دریند آیین‌های گذشتگان نباشیم. باید هر آنچه بد است و به زیان زندگانی است به هر نام که هست دور گردانیم.

۴۸. آینده جهان را اندیشه‌های نیک‌خواهانه راه خواهد برد

کوشش به نیکی جهان و نبرد با بدی‌ها که می‌گویم اینهاست. آمدیم بر سر آنکه این کارها چه همبستگی به سیاست دارد و چه هنایشی در کارهای سیاسی ما تواند داشت؟

گمان می‌کنم در این باره پاسخ آسان است. زیرا نیکی جهان بدان‌سان که خواسته می‌شود، و بوردن دادگاه‌های بین‌الملل و جلوگیری از زورمندی دولت‌های نیرومند، یکسره به سود توده‌های ناتوان و پایندان استقلال آنهاست. توده‌های ناتوان که توده ایران یکی از آنهاست، اگر هم برای نیک‌خواهی به جهان و دلسوزی به جهانیان نباشد باید برای نگهداری استقلال و آزادی خود در اندیشه‌های نیک‌خواهانه که در جهان آغاز شده شرکت کنند و دلبستگی نشان دهند.

آنگاه این کوشش ایرانیان را با توده‌های بنام جهان همکار و همپا خواهد گردانید و خود مایه آبرویی برای ایشان خواهد بود که در پیشامدها هواخواهان و پشتیبانان پیدا خواهند کرد.

مرا در اینجا فرصت گفتگو نیست. به کوتاهی می‌گویم: آینده جهان را این اندیشه‌های نیک‌خواهانه و کوشش‌های دلسوزانه راه خواهد برد.

جهان گردیده و هزارها سال گذشته و صدها تکان پدید آمده و امروز نتیجه این گردیده که جهانیان در حال آنکه بسیار پیش رفته‌اند بسیار پستند. در حال آنکه هزارها دانش به دست آورده‌اند در کار خود درمانده‌اند. امروز سراسر جهان یکی شده و همه توده‌ها به هم بسته گردیده‌اند و در همان‌حزب یک شاهراه خردمندانه برای زندگانی نیست. همه سرگردانند همه درمانده‌اند. سرفروزی‌های آینده برای

آن کسانی است که در این روزگار درماندگی جهان راهنمایی‌های خردمندانۀ توانند و کوشش‌های نیک خواهانه به جا رسانند.

می ماند آنکه این کوشش‌های نیک خواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد. در این باره من در گفتگوهای خود سخن راندم. زیرا بارها گفتم پایه همه نیکی‌ها در جهان روشن بودن آمیغ هاست. هرچه معنی زندگانی بهتر شناخته شود و دانستنی‌ها نیک دانسته گردد زندگانی براهتر و بسامان‌تر و بدی‌ها و رنج‌ها کمتر خواهد گردید. این را بارها گفتم و با دلیل‌ها و گواهی‌ها روشن گردانیدم.

اکنون سخن در آن است که ما از سالهاست به این کار آغاز کرده‌ایم. از سالهاست که به روشن گردانیدن آمیغ‌های زندگانی و نبردیدن با گمراهی‌های کهن و نوجوان می‌کوشیم و در این راه بسیار پیش رفته‌ایم. کسانی که نوشته‌های ما را خوانده‌اند آن را نیک می‌دانند.

می‌باید گفت: امروز در جهان یکی از نبردهای بزرگ و سخت نبرد خرد با بی‌خردی هاست و ما درفشدار این نبرد می‌باشیم.

اندیشه‌ای نیک خواهانه و کوشش‌های دلسوزانه از قرن‌ها پیش آغاز شده و دیگران در این راه پیشگام بوده‌اند و جنبش‌های گوناگون به نام مشروطه خواهی و سوسیالیزم و کمونیزم و مانند اینها پدید آورده‌اند. ما اینها را نادیده نمی‌گیریم. ولی کسی که این کوشش‌ها را به روی بنیاد استواری نشانده و پایه‌ای برایش پدید آورده ما بوده‌ایم.



۴۹. نبردی در میانه خرد و بی‌خردی‌ها آغاز شده

می‌توانم این سخن را به گونه دیگری روشن گردانم. امروز در جهان نبردهای گوناگون می‌رود: نبرد نژادها با همدیگر، نبرد دولت‌ها با

یکدیگر، نبرد بی چیزان با چیزداران، نبرد غرب با شرق، نبرد کهنه با تازه، نبرد دانش‌ها با نادانی‌ها، نبرد نیکی‌ها با بدی‌ها، نبرد خردمندی با بی‌خردی‌ها، اینها نبردهایی است که در جهان روان است و بی‌هایهوی و یا با‌هایهوی پیش می‌رود.

این نبردها برخی ستوده و نیک است و برخی ناستوده و بد می‌باشد. ما در نبرد دانش‌ها با نادانی‌ها و نبرد نیکی‌ها با بدی‌ها پا در میان می‌داریم و در نبرد خردمندی با بی‌خردی‌ها درفشدار می‌باشیم.

ما این زمینه را دنبال کرده رویه دانش به آن داده‌ایم. ما نشان داده‌ایم که در آدمیان گوه‌ری به نام خرد هست که شناسنده نیک و بد و سود و زیان است و در این باره به ایرادها پاسخ داده‌ایم. نشان داده‌ایم که اگر آدمیان پیروی از خرد کنند زندگانی رویه دیگری خواهد گرفت و بدی‌ها ده‌بر یک کمتر خواهد گردید. اینها را با دلیل استوار باز نموده، آنگاه برای تکان دادن به خردها کوشش‌هایی به کار برده‌ایم.

دوازده سال است در این راه کوشیده‌ایم، دانش‌ها - یا بهتر گویم: لغزش‌های دانشمندان - سنگ‌هایی بر سر راه غلطانیده بود. دانشمندان خرد را به آن معنی که گفته ماست نمی‌شناختند، به نیک‌بودن آدمی باور نمی‌داشتند، زندگانی را نبرد می‌پنداشتند. ما به همه اینها پاسخ داده راه پیشرفت را هموار گردانیده‌ایم.

ما در ایرانیم و نیکی ایران را می‌خواهیم. ولی میدان کوشش‌های ما همه جهان است و از گام نخست در راه نیکی جهان گام‌هایی برداشته‌ایم.

اینها را در پاسخ کسانی می‌گویم که می‌پرستند: «کوشش‌های

نیک خواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد؟» می‌خواهم بگویم ما به کوشش‌های نیک‌خواهانه آغاز کرده‌ایم و این راه که می‌رویم آن خواست را نیز در بر می‌دارد.

در اینجا سخنان من از سیاست به پایان می‌رسد. هفت یا هشت نشست گفتگو کردیم و خواستم، هم دیگران بدانند که ما از سیاست برکنار نمی‌باشیم و هم پایه‌ای برای رفتار و کردار آینده خودمان گزارده شود و چگونگی همبستگی با دولت‌های همسایه دانسته گردد.

در پایان می‌توانم سخنان خود را در چند جمله کوتاه گردانم: ما نیک‌خواه جهانییم و به نیکی آن کوشیده می‌خواهیم آواز خود را به گوش همه نیک‌خواهان برسانیم. در همان حال ایران را میهن خود شناخته ایرانیان را در میان توده‌ها سرفراز می‌خواهیم و در این راه نیز گام‌هایی بر می‌داریم. چیزی که هست ما این سرفرازی را جز در نتیجه پیراستگی و آراستگی توده‌نشینی شناخته‌شده‌ش از همه به اینها می‌کوشیم.

ISBN: 964-453-027-6

